

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

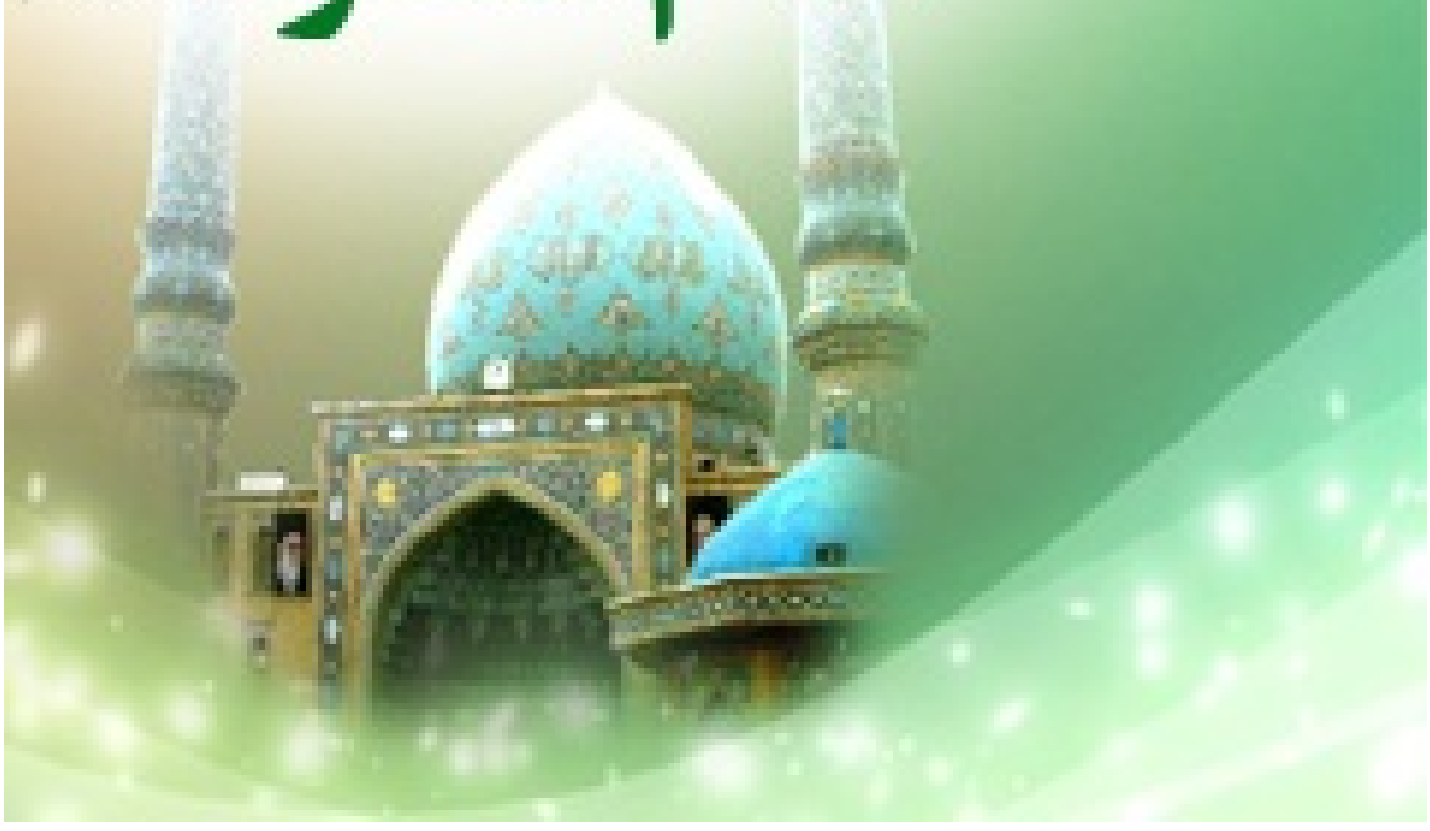
آب گوارا

پژوهشی درباره

معرفت، غیبت، غربت، شکر نعمت،

انتظار فرج و دعا در حق

امام عصر علیه السلام




بسم الله الرحمن الرحیم

آب گوارا: پژوهشی درباره معرفت ، غیبت ، غربت ، شکر نعمت ، انتظار فرج و دعا در حق امام عصر علیه السلام

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

آب گوارا: پژوهشی درباره معرفت، غیبت، غربت، شکر نعمت، انتظار فرج و دعا در حق امام عصر علیه السلام ----- ۱۴

مشخصات کتاب ----- ۱۴

اشاره ----- ۱۴

تقدیم ----- ۲۷

پیش گفتار ----- ۲۸

بخش اوّل: معرفت امام عصر علیه السلام ----- ۳۴

فصل اوّل: اهمیّت و جایگاه معرفت امام علیه السلام ----- ۳۴

بندگی، هدف از خلقت ----- ۳۴

عبادت بر پایه معرفت ----- ۳۵

رابطه عمل و معرفت ----- ۳۶

معرفت، هدف از خلقت ----- ۳۷

شأن سفارت و معبّریّت از جانب خداوند ----- ۳۸

لزوم معرفت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم ----- ۴۲

معرفت اهل بیت علیهم السلام، اساس هر منزلت الهی ----- ۴۴

وجوب معرفت امام علیه السلام ----- ۴۶

پنج وظیفه امّت در قبال امام علیه السلام ----- ۴۸

عقلی بودن لزوم تبعیّت از امام علیه السلام ----- ۵۰

امام علیه السلام باب خدا ----- ۵۲

امام شناسی، تنها پایه خداشناسی ----- ۵۳

ولایت، شرط ضروری توحید ----- ۵۵

دلالت ولیّ خدا در همه اعمال ----- ۵۷

معرفت امام علیه السلام ابتدا و انتهای هر عبادتی ----- ۵۹

عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام ----- ۶۰

حکمت جناب لقمان ---- ۶۳
امتحان سخت دینداری در زمان غیبت ---- ۶۴
چه باید کرد؟ ---- ۶۶
فصل دوم: شناخت اوصاف امام علیه السلام ---- ۷۰
اشاره ---- ۷۰
حدّ واجب معرفت امام علیه السلام ---- ۷۰
معرفت به اسم و صفت ---- ۷۱
معرفت امام علیه السلام به اسم و اوصاف ---- ۷۳
۱- طبیب ---- ۷۴
اشاره ---- ۷۴
طبیب جسم ---- ۷۵
طبیب روح ---- ۷۹
۲- علم مصبوب ---- ۸۰
اشاره ---- ۸۰
دستگیری علمی امام عصر علیه السلام ---- ۸۱
۳- فریادرس بیچارگان ---- ۸۳
۴- کهف حصین ---- ۸۸
اشاره ---- ۸۸
تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان ---- ۹۱
۵- شاهد خدا بر خلق ---- ۹۲
عرضه اعمال بندگان بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه علیهم السلام ---- ۹۴
فصل سوم: غیبت امام عصر علیه السلام ---- ۹۸
اشاره ---- ۹۸
غیبت حجّت های پیشین ---- ۹۸
معنای غیبت امام عصر علیه السلام ---- ۱۰۳
پیش گویی پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در مورد غیبت امام دوازدهم علیه السلام ---- ۱۰۳

پیش گویی سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام از ۴۰ سال قبل از آن ---- ۱۰۶
تفاوت دو غیبت از جهت مدّت زمان آن ها ---- ۱۰۷
تفاوت دو غیبت از جهت نحوه ارتباط با امام غایب علیه السلام ---- ۱۰۸
بسته بودن باب نیابت خاصّه (تکالیف جدید) در غیبت کبری ---- ۱۱۰
تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پس ابر ---- ۱۱۳
تفاوت مؤمنان در بهره مندی از نور ولایت امام غایب علیه السلام ---- ۱۱۵
رابطه دیدار امام غایب علیه السلام با معرفت ایشان ---- ۱۱۷
اولویّت انجام وظیفه بر اهتمام نسبت به دیدن امام غایب علیه السلام ---- ۱۱۸
دو گرایش افراطی و تفریطی در مورد شوق دیدار امام غایب علیه السلام ---- ۱۲۰
استحباب دعا برای دیدار امام عصر علیه السلام در زمان غیبت ---- ۱۲۴
عمل به دستوراتی برای تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام ---- ۱۲۶
خبر دادن از تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام ---- ۱۲۸
قرائن صدق مدّعی تشرّف ---- ۱۳۱
علّت غیبت امام عصر علیه السلام ---- ۱۳۶
روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور ---- ۱۳۸
ادلّه نقلی علّت غیبت ---- ۱۴۱
اوّلین علّت غیبت امام علیه السلام: جلوگیری از کشته شدن ---- ۱۴۳
دومین علّت غیبت امام علیه السلام: امتحان مردم ---- ۱۴۵
سومین علّت غیبت امام علیه السلام: بر عهده نداشتن بیعت ---- ۱۴۶
چهارمین علّت غیبت امام علیه السلام: اجرای سنّت غیبت پیامبران ---- ۱۴۸
پنجمین علّت غیبت امام علیه السلام: گناهان مردم ---- ۱۵۰
پیش شرط نداشتن ظهور ---- ۱۵۲
الهی بودن امر ظهور ---- ۱۵۶
ضرورت انجام وظیفه در زمان غیبت ---- ۱۶۱
فصل چهارم: غربت امام عصر علیه السلام ---- ۱۶۶
اشاره ---- ۱۶۶

معنای اوّل غریب ----- ۱۶۶
اشاره ----- ۱۶۶
قدر ناشناخته بودن امام عصر علیه السلام ----- ۱۶۸
عدم معرفت به وصف ----- ۱۷۱
معنای دوم غریب ----- ۱۷۳
اشاره ----- ۱۷۳
چگونگی یاد کردن از امام عصر علیه السلام ----- ۱۷۵
معنای سوم غریب ----- ۱۷۷
اشاره ----- ۱۷۷
چاه بدون استفاده و قصر خالی از سکنه ----- ۱۸۰
معنای چهارم غریب ----- ۱۸۲
اشاره ----- ۱۸۲
سکونت امام عصر علیه السلام در نقاط دور دست ----- ۱۸۴
معنای پنجم غریب ----- ۱۸۵
اشاره ----- ۱۸۵
اندک بودن یاران امام عصر علیه السلام ----- ۱۸۵
مؤمنان ثابت قدم ----- ۱۸۸
بخش دوم: وظایف ما در برابر امام عصر علیه السلام ----- ۱۹۴
فصل اوّل: لوازم معرفت امام عصر علیه السلام ----- ۱۹۴
اشاره ----- ۱۹۴
۱- تسلیم در برابر امام علیه السلام ----- ۱۹۴
اشاره ----- ۱۹۴
شرک و کفر، نتیجه عدم تسلیم ----- ۱۹۶
مقدّم کردن خواست ائمه علیهم السلام بر خواست خود ----- ۱۹۷
۲- محبّت به امام علیه السلام ----- ۱۹۹
اشاره ----- ۱۹۹

گریه برای امام علیه السلام بر اثر شدّت محبّت ---- ۲۰۲
دوستی با دوستان امام علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان ---- ۲۰۵
۳- ذکر امام علیه السلام ---- ۲۰۶
اشاره ---- ۲۰۶
شرکت در مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام ---- ۲۰۸
فصل دوم: شکر نعمت امام عصر علیه السلام ---- ۲۱۲
اشاره ---- ۲۱۲
شکر، لازمه بندگی ---- ۲۱۲
مراتب شکر ---- ۲۱۳
لزوم شکر واسطه نعمت ---- ۲۱۴
نعمت مورد سؤال خداوند ---- ۲۱۶
امام غائب، نعمت باطنی ---- ۲۱۸
فایده تکوینی بودن امام علیه السلام بر روی زمین ---- ۲۱۹
وساطت امام علیه السلام در انعام خدا به خلق ---- ۲۲۲
ادای شکر نعمت های الهی، فقط با معرفت امام علیه السلام ---- ۲۲۴
تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام ---- ۲۲۶
شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام ---- ۲۲۷
معرفت نعمت و محبّت مُنعم ---- ۲۲۷
شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام ---- ۲۳۰
ثناگویی از مُنعم ---- ۲۳۰
اظهار زبانی نعمت ---- ۲۳۲
دعا ---- ۲۳۳
شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام ---- ۲۳۵
عجز از شکر عملی ---- ۲۳۷
فصل سوم: انتظار فرج امام عصر علیه السلام ---- ۲۳۸
اشاره ---- ۲۳۸

وجوب انتظار ---- ۲۳۸
عوامل ایجاد کننده انتظار ---- ۲۴۰
غیر قابل توصیف بودن انتظار ---- ۲۴۲
آمادگی برای ظهور امام علیه السلام ---- ۲۴۳
انتظار، ضدّ یأس ---- ۲۴۵
انتظار فرج، بالاترین عبادت مؤمن ---- ۲۴۷
رابطه شدّت انتظار با شدّت گرفتاری ---- ۲۴۸
محرومیّت های ناشی از غیبت ---- ۲۵۱
برکات عصر ظهور ---- ۲۵۳
صاحب شدیدترین گرفتاری ---- ۲۵۷
برترین منتظر ---- ۲۶۱
انتظار لحظه به لحظه ---- ۲۶۲
بداءپذیر بودن وقت ظهور و علائم آن ---- ۲۶۳
ناگهانی بودن ظهور ---- ۲۶۶
نزدیک شمردن ظهور ---- ۲۷۰
برکات انتظار در زمان غیبت ---- ۲۷۲
اشاره ---- ۲۷۲
مرحله اوّل از لوازم انتظار: زندگی با یاد امام علیه السلام و مطابق پسند ایشان ---- ۲۷۷
مرحله دوم از لوازم انتظار: آرزوی یاری امام علیه السلام و پیوستن به ایشان ---- ۲۷۹
مرحله سوم از لوازم انتظار: ---- ۲۸۴
آماده کردن خود برای پیوستن به امام علیه السلام ---- ۲۸۴
مرحله چهارم از لوازم انتظار: تربیت منتظران راستین ---- ۲۸۸
برکات انتظار در زمان ظهور ---- ۲۹۰
فصل چهارم: دعا برای امام عصر علیه السلام ---- ۲۹۶
اشاره ---- ۲۹۶
شناخت حقیقت دعا ---- ۲۹۶

شرایط اجابت دعا ----- ۳۰۱
اشاره ----- ۳۰۱
شرط اوّل دعاکننده: معرفت خداوند ----- ۳۰۱
شرط دوم دعاکننده: تقوا و وفا به عهد الهی ----- ۳۰۲
شرط سوم دعاکننده: کسب حلال ----- ۳۰۵
شرط اوّل دعا: اقبال قلبی ----- ۳۰۶
شرط دوم دعا: رقّت قلب ----- ۳۰۷
موانع اجابت دعا ----- ۳۰۸
اشاره ----- ۳۰۸
اوّلین مانع اجابت: پاک نبودن دل ----- ۳۰۸
دومین مانع اجابت: حقّ الناس ----- ۳۰۹
سومین مانع اجابت: گناه ----- ۳۱۰
چهارمین مانع اجابت: ترک امر به معروف و نهی از منکر ----- ۳۱۱
انگیزه های دعا برای امام زمان علیه السلام ----- ۳۱۲
اشاره ----- ۳۱۲
۱- دعای شفقت و رحمت برای امام زمان علیه السلام ----- ۳۱۲
۲- دعا برای امام عصر علیه السلام به خاطر تلافی کردن احسان ایشان ----- ۳۱۳
۳- دعا در حقّ امام عصر علیه السلام از روی امید به احسان ایشان ----- ۳۱۶
۴- دعا برای امام زمان علیه السلام به انگیزه تعظیم ایشان ----- ۳۱۶
۵- دعا در حقّ ولیّ عصر علیه السلام در پاسخ به التماس دعای ایشان ----- ۳۱۷
آثار و فوائد دعا در حقّ حضرت ولیّ عصر علیه السلام ----- ۳۱۸
اشاره ----- ۳۱۸
الف- فوائد دعاهای ما برای امام عصر علیه السلام ----- ۳۱۸
فایده اوّل: رفع و دفع بلایا از امام عصر علیه السلام به دعای ما ----- ۳۱۸
فایده دوم: بالا رفتن مقام امام زمان علیه السلام به دعای ما ----- ۳۲۰
فایده سوم: جلو افتادن ظهور امام زمان علیه السلام به دعای ما ----- ۳۲۱

ب- آثار دعا در حقّ ولیّ عصر علیه السلام برای دعاکننده ---- ۳۲۲
۱- فرج دعاکننده به سبب دعا و احسان امام عصر علیه السلام ---- ۳۲۳
۲- فرج دعاکننده به خاطر یاری کردن امام زمان علیه السلام ---- ۳۲۴
۳- فرج دعاکننده از طریق صبر بر دینداری در زمان غیبت ---- ۳۲۶
۴- اکثار دعا بر تعجیل فرج: فرجی بزرگ برای دعاکننده ---- ۳۲۷
۵- حصول تقوا: فرج دیگری برای دعاکننده ---- ۳۲۹
آداب دعا در حقّ امام عصر علیه السلام ---- ۳۳۱
اشاره ---- ۳۳۱
۱- یأس کامل از خلق ---- ۳۳۱
۲- اقبال قلبی در دعا ---- ۳۳۴
۳- رقّت قلب ---- ۳۳۷
۴- تحصیل تقوا و تهذیب نفس ---- ۳۳۹
۵- بر عهده نداشتن حقّ النّاس ---- ۳۴۱
۶- معرفت به امام عصر علیه السلام و شکر نعمت وجودی ایشان ---- ۳۴۳
۷- الحاح و اصرار و دوری از سستی ---- ۳۴۴
۸- بکاء، ضجّه، تضرّع و ابتهال ---- ۳۴۹
۹- دعا در حالات مختلفی که وعده اجابتش داده شده ---- ۳۵۳
۱۰- نیابت از زندگان و مردگان ---- ۳۶۰
مقایسه دعای مأثور و دعای غیر مأثور برای امام زمان علیه السلام ---- ۳۶۲
مناسبت های توصیه شده برای دعا ---- ۳۶۷
اشاره ---- ۳۶۷
۱- دعا در قنوت نماز ---- ۳۶۷
۲- دعا در حال سجده ---- ۳۶۹
۳- دعا در تعقیب نماز ---- ۳۷۰
۴- دعا در زمان های مناسب ---- ۳۷۱
۵- دعا در مکان های مناسب ---- ۳۷۷

فهرست منابع ---------- ۳۸۴

درباره مرکز ---------- ۳۸۸

آب گوارا: پژوهشی درباره معرفت، غیبت، غربت، شکر نعمت، انتظار فرج و دعا در حق امام عصر علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : آب گوارا: پژوهشی درباره معرفت، غیبت، غربت، شکر نعمت، انتظار فرج و دعا در حق امام عصر علیه السلام/ محمد بنی هاشمی.

مشخصات نشر : تهران: منیر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۷۶ ص.

شابک : ۳۸۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۳۰۹-۸

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : پژوهشی درباره معرفت، غیبت، غربت، شکر نعمت، انتظار فرج و دعا در حق امام عصر علیه السلام.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع : مهدویت-- انتظار

موضوع : امامت

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴/ب۹آ۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۷۳۱۲

ص: ۱

اشاره

تقدیم

تقدیم به

ماء معین

که از فقدانش هر دل سوخته ای

می گرید و می سوزد.

به نیابت از

سیصد و سیزده یار دل سوخته اش

که در بیت الله حرام

به وصال محبوبشان نائل می گردند.

ص: ۱۴

پیش گفتار

هرچه تشنه تر باشی، قدر آب گوارا را بهتر می دانی، در آن حال با همه وجود درمی یابی که هیچ چیز جای آب را نمی گیرد. واقعیّت این است که حیات همه ما مرهون آب است:

«وَ جَعَلنا مِنَ الماءِ کُلَّ شَیءٍ حَیٍّ»(۱)

هرچند که بسیاری از درک این حقیقت محرومند، امّا آن ها هم همه چیز خود را مدیون آب هستند.

لزوم شکر نعمت الهی اقتضا می کند که این آب حیات را بهتر و عمیق تر بشناسیم و چگونگی شکرگزاری از آن را بیاموزیم. در گام بعد به «فقدان ماء معین»(۲) و آثار و لوازم آن متذکّر شویم و بدانیم که درر.

۱- انبیاء/۳۰.

۲- اشاره به زمان غیبت امام علیه السلام براساس آیه «اِن اَصبَحَ ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین» (ملک/۳۰) و فرمایش امام هشتم علیه السلام: «کم مِن حَرّی مؤمنٍ و کم مؤمنٍ متأسّفٍ حیرانٍ عند فقدان الماء المعین» (عیون اخبارالرّضا علیه السلام، ج۲، ص۷) چه بسیار زن مؤمن تشنه کام و چه بسیار مرد مؤمن اندوهگین و حیران و محزون در هنگام نبود آب آشکار.

فرض آشکار نبودن آب جاری روی زمین چگونه می توانیم به آب گوارا دسترسی پیدا کنیم تا از تشنگی به هلاکت نرسیم. امّا آب مختصری که از چاه می توان کشید، هرچند به طور موقّت و تا اندازه ای تشنگی را رفع می کند، امّا هرگز جای آب فراوانی را که در روی زمین جاری است و به آسانی در دسترس همگان می باشد، نمی گیرد. لذا در انتظار دیدن آن زمان، لحظه شماری می کنیم و برای هرچه زودتر سیراب شدن همگان دست به دعا بلند می کنیم.

این ها که گفتیم وصف امام حیّ و حاضر دوران است که به برکتش زنده ایم و بر سر سفره اش روزی می خوریم؛ امّا چون او را نمی بینیم، از معرفت خودش و حقوقش چنان که شایسته است، محرومیم. لذا درد فراقش را حسّ نمی کنیم و از هجرانش در قلب خود، سوز و گدازی نداریم. با این همه حیات ما و همه دارایی ما به او وابسته است، اگر ما از او یاد نکنیم، او لحظه ای ما را از یاد نمی برد.

پس از معرفت خدا و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم وظیفه ای مهم تر و شریف تر از معرفت او نداریم؛ به خصوص در زمان غیبتش که متأسّفانه یاد او می میرد و بسیاری از یادکنندگان هم معرفت صحیحی نسبت به او ندارند. این جاست که «غربت» واقعی امام مهربان خود را وجدان می کنیم و آن گاه به خود می آییم و می پرسیم: آیا واقعاً جزء منتظران ایشان هستیم؟ آیا ویژگی های منتظر ظهور فرج را در خود می یابیم؟

آیا حقّ دعا بر ایشان را آن گونه که باید، ادا می کنیم؟

کتاب حاضر گزیده ای است از مجموعه مباحث تفصیلی مهدویّت که در سال های گذشته ابتدا به صورت کتاب هایی جداگانه در موضوعات «معرفت»، «غیبت»، «غربت»، «انتظار فرج» و «دعا» در حق امام عصر علیه السلام تألیف شده بود. سپس در یک مجموعه چهارده جلدی به عنوان سلسله درس های مهدویّت به نظم درآمد. اکنون بخش هایی از همان دروس در یک مجلّد منتشر می شود که در بردارنده مباحث کلیدی و ضروری در هر موضوع است. این کار به پیشنهاد برخی آگاهان دلسوز در این وادی انجام شده و هدف این بوده که امّهات مطالب مهدویّت به صورت ساده و روان و بدون پرداختن به مباحث تخصّصی و عمیق، یک جا و در کمترین حجم ممکن در اختیار علاقمندان و دوستداران امام عصر علیه السلام قرار بگیرد.

مطالعه «آب گوارا» برای خوانندگانی که به دنبال مطالب تفصیلی و عمیق در موضوع مهدویّت نیستند، توصیه می شود. این کتاب زحمت جستجو و انتخاب مباحث اصلی را در لابلای سلسله درس های مهدویّت از عهده علاقمندان برمی دارد و امکان تدریس آن را در زمان غیر طولانی برای افراد کم آشنا با این مباحث فراهم می سازد.

زحمت گزینش و سیر تنظیم مطالب را برادر ارجمندم دکتر سیّد محمّد هادی صدرالحفّاظی برعهده داشته اند که زمان نسبتاً قابل توجّهی برای حُسن انجام این کار مبذول داشته اند. خداوند به حرمت و آبروی صاحب این مباحث، از ایشان به احسن وجه قبول فرماید و آن را مایه تقرّب بیشتر ایشان به مولایش قرار دهد.

چه زیباست که این کتاب را به نیابت از سیصد و سیزده یار برگزیده آن عزیز به پیشگاه سرورشان پیشکش نماییم به این امید که در روز پیوستن به مولایشان در کنار بیت الله الحرام دستی هم از ما دلسوختگان و حسرت کشیدگان بگیرند.

إنّهم یرونه بعیداً و نریه قریباً

غرّه ذیحجّه ۱۴۳۲

آبان ماه ۱۳۹۰

سیّد محمّد بنی هاشمی

ص: ۱۸

بخش اوّل: معرفت امام عصر علیه السلام

فصل اوّل: اهمیّت و جایگاه معرفت امام علیه السلام

بندگی، هدف از خلقت

خداوند به صراحت فرموده است:

«وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإنسَ إلّا لِیَعبُدُونِ».(۱)

و من جنّ و انسان را جز برای بندگی خود نیافریدم.

همان طور که ملاحظه می شود، طبق آیه شریفه هدف خداوند از خلقت جنّ و انس، این است که آن ها به وظیفه بندگی خود عمل کنند.

هدف از خلقت خداوند، در حقیقت هدفی است که او برای مخلوقات خویش تعیین فرموده و حرکت در مسیر تحقّق آن را از ایشان خواسته است. این هدف، چیزی جز عبادت و بندگی خدا نیست.۶.

۱- ذاریات/۵۶.

عبادت بر پایه معرفت

در احادیثی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به ما رسیده است، اساس و پایه عبادت را، معرفت خدا دانسته اند. به عنوان نمونه امام رضا علیه السلام می فرمایند:

اَوَّلُ عِبادَهِ اللهِ مَعرِفَتُه.(۱)

اساس و پایه بندگی خدا شناخت اوست.

معرفت خدا اصل و ریشه همه عبادات و به منزله روحی است که در کالبد همه اعمال عبادی - مانند نماز - جریان دارد و بدون آن، عاری از حقیقت عبادت می شوند.

عبادت بودن اعمالی چون نماز، روزه، حج و ... به همان معرفتی که فاعل عبادت از خدای متعال دارد، برمی گردد. قصد قربت و امتثال امر الهی - که اگر در عملی نباشد، آن عمل عبادت محسوب نمی شود - برخاسته از همین معرفت انسان است. به طور کلّی آن چه در عبادتی هم چون نماز، عبادت بودن آن را تضمین می کند، خم و راست شدن و رو به قبله ایستادن و ذکر گفتن و امثال این اعمال بدنی نیست. همه این ها وقتی نماز نام می گیرد که نمازگزار به عنوان تسلیم به پیشگاه ربّ و خالق خویش و به انگیزه اطاعت امر او و قصد تقرّب الی الله، اعمالی را که او فرموده، انجام دهد و طبق دستور او وظیفه بندگی را ادا نماید.۲.

۱- التّوحید، ص۳۴، ح۲.

رابطه عمل و معرفت

رابطه عمل و معرفت را هم امام باقر علیه السلام چنین بیان فرموده اند:

هیچ عملی بدون معرفت پذیرفته نمی شود. و هیچ معرفتی هم بدون عمل نخواهد بود. و هرکس معرفت داشته باشد، معرفت او راهنمای عمل می شود. و هرکس معرفت ندارد عملی هم ندارد.(۱)

از یک طرف معرفت، شرط پذیرفته شدن عمل است و از طرف دیگر هیچ معرفتی بدون عمل نمی شود. معرفت آثاری دارد که در عمل ظاهر می شود و همواره معرفت انسان راهنمای عمل اوست؛ به طوری که بدون معرفت، عمل کاملاً بی ارزش است، درست مانند کالبد بدون روح که هیچ ارزشی ندارد. همان طور که توضیح داده شد، روح و حقیقت اعمال عبادی مانند نماز و حجّ و زکات، همان معرفت کسی است که آن ها را انجام می دهد و در واقع، معرفت اوست که انگیزه و اساس عبادات او را تشکیل می دهد.

با این ترتیب هرچه معرفت انسان بالاتر رود، ارزش اعمالش و در نتیجه ارزش خودش هم بالاتر می رود. اصولاً تنها چیزی که معیار برتری خود انسان می شود، معرفت اوست و عبادات هم در صورتی که بر محور معرفت بالاتر انجام گیرند، به انسان فضیلت و ارزش بیشتری می بخشد. از ائمّه اطهار علیهم السلام روایت شده است:

برخی از شما بیش از بعضی دیگر اهل نماز هستید؛ و بعضی بیشتر اهل حج. و بعضی بیشتر صدقه می دهید. و برخی بیشتر از۴.

۱- تحف العقول، ص ۲۹۴، ح۲۴.

برخی دیگر روزه می گیرید. و (با وجود همه این ها) بهترین شما، آن هایی هستند که معرفت بهتری دارند.(۱)

در این حدیث، معیار افضلیّت بیان شده است که همانا معرفت انسان است. آن که معرفت کامل تر و صحیح تری دارد، ارزشش بالاتر است. ارزش نماز و حجّ و صدقه و روزه هم به اندازه معرفتی است که شخص داراست. اگر معرفت را حذف کنیم، آن چه می ماند، یک سری اعمال بدنی بدون روح و بی معناست که نمی توان نام بندگی خدا بر آن نهاد. پس عبادت باید با معرفت همراه باشد تا ارزش پیدا کند.

رؤیت قلبی، بالاترین درجه معرفت نسبت به پروردگار است که اگر نصیب انسان گردد، عبادتش ارزش فوق العاده ای پیدا می کند؛ نظیر عبادت امیر مؤمنان علیه السلام که رئیس موحّدان بود. دیگران هم باید سعی کنند معرفت خود را نسبت به پروردگارشان برتری بخشد؛ تا آن جا که خداوند را حاضر و ناظر بر خود ببینند و با این حال، او را بندگی کنند. هرچه این ویژگی در انسان افزون شود، عبادات برایش تقرّب بیشتری حاصل می کند و به مقصود و هدف از عبادت - که همانا معرفت بالاتر و بهتر نسبت به خداست- نزدیک تر می شود.

معرفت، هدف از خلقت

با توجّه به مطالب فوق، توضیح سیّدالشّهدا علیه السلام درباره هدف از خلقت بندگان کاملاً روشن می شود؛ آن جا که می فرمایند:

ای مردم، قسم به خدا، خدا بندگان را نیافرید مگر برای این کهه.

۱- بحارالانوار، ج۳، ص۱۴، ح۳۸ به نقل از صفات الشّیعه.

معرفت به او پیدا کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند به عبادت او بپردازند، پس با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز شوند.

ایشان هدف از خلقت بندگان را در درجه اوّل، معرفت خدا و در درجه بعد، بندگی کردن او دانسته اند و این با توجّه به اهمیّت معرفت و نقش آن در عبادت خدا کاملاً روشن است؛ زیرا اگر عبادت بدون معرفت انجام شود، اصلاً ارزشی ندارد. لذا هدف از خلقت انسان ها این است که ابتدا معرفت پیدا کنند، آن گاه به عبادت پردازند که در واقع انگیزه و راهنمای آن ها برای عبادت، همان معرفت باشد؛ نه عبادت بدون معرفت که در حقیقت عبادت نیست.

شأن سفارت و معبّریّت از جانب خداوند

نحوه بندگی خدا، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدّسش قرار گیرد، باید از ناحیه خودش ارائه شود. ما عقلاً می توانیم به این که باید خدا و ربّ و مُنعم خود را بندگی کنیم، پی بریم، امّا همین عقل نسبت به راه و طرز بندگی او حکم می کند که باید از خود خدا اخذ نماییم، به خصوص که می دانیم خداوند ما را به حال خود رها نکرده تا هر طور که می خواهیم به بندگی او بپردازیم، بلکه از جانب خویش رسولانی فرستاده تا آیین بندگی او را به ما بیاموزند و به این وسیله حجّت خود را بر ما تمام کرده است. بنابراین ما نمی توانیم هرگونه که دلمان بخواهد، او را عبادت کنیم.

اصولاً فایده نبوّت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی خدا را از انبیا و امامان علیهم السلام به طور صحیح یاد بگیرد و با رأی و سلیقه

شخصی خود در این مسیر قدم برندارد.

لازمه منزّه بودن خدا از صفات مخلوقات، این است که هیچ یک از آن ها نمی توانند مواجهه مستقیم با او داشته باشند و با او به گفتگو بپردازند. چنین ارتباطی از جانب انسان با خدا برقرار نمی شود و این فقط خدای متعال است که با هرکس بخواهد این گونه رابطه برقرار می کند و او را «سفیر» و «مُعَبِّر» خود در میان مردم قرار می دهد. پس راه چنین ارتباطی از طرف ما با خدای متعال بسته است و این خداست که با هرکس بخواهد، چنین ارتباطی را برقرار می سازد. خدای متعال نشانه هایی هم برای این ارتباط قرار می دهد تا هرکس بتواند تشخیص دهد که چنین ارتباطی را خدا با چه کسانی برقرار کرده است. این نشانه ها همان معجزاتی است که به دست پیامبران و ائمّه علیهم السلام ظاهر می شود.

لازمه داشتن چنین منصبی از طرف خداوند این است که آن انسان برگزیده به وسیله خالق خود تأیید شود و هیچ گاه از مسیر رضای الهی خارج نشود. زیرا شأن سفارت و مُعَبِّر بودن از جانب خدا، اقتضا می کند که سخن و قول او برای دیگران حجّت باشد. زیرا اگر مردم احتمال خطا و اشتباه را درباره او بدهند، دیگر به هیچ سخنی که او از طرف خدا می گوید، اعتماد نمی کنند و این موجب نقض غرض الهی از ارسال رُسُل و بعث انبیاست. بنابراین داشتن علم و حکمت الهی - که اشتباه در آن راه ندارد - و نیز برخوردار بودن از کمال «عصمت» - یعنی حفظ و صیانت الهی- لازمه دارا بودن عنوان «سفیر» و «مُعَبِّر» از جانب خداست.

البتّه ویژگی هایی که برای برگزیدگان الهی بیان شد، چیزهایی

نیستند که انسان بتواند با خواست و میل خود در کسی به وجود آورد و یا حتّی کسانی را که چنین ویژگی هایی دارند، با عقل خود بشناسد. بنابراین هم ایجاد این ویژگی ها و هم شناخت آن ها فقط باید به وسیله خود خداوند انجام شود. یعنی هم خدا این خصوصیّات را به هرکس که بخواهد، عطا می کند و هم معرّفی این افراد به وسیله خداوند انجام می پذیرد.

مثلاً تشخیص ویژگی «عصمت» از عهده انسان عاقل خارج است. ما حدّاکثر می توانیم در یک حوزه بسیار محدودی که دین به ما تعلیم داده است، تشخیص دهیم که آن پیامبر یا امام، طبق آن عمل می کند یا خیر. ولی این، عصمت نیست. عصمت یعنی حفظ و صیانت الهی از هر گونه احتمال اشتباه و لغزش. این یک امر آشکار و نمایان نیست که قابل تشخیص حسّی یا عقلی باشد. بنابراین تنها راه حصول اطمینان از وجود این ویژگی در برگزیدگان الهی، این است که خود خدا نشانه هایی را برای تشخیص این افراد در آن ها قرار دهد؛ مانند معجزه که عبارت است از عمل خارق العاده ای که نشان دهنده قدرت الهی (نه بشری) در برگزیده خداست؛ قدرتی که تحصیل آن با قوای انسان غیرممکن است. پس از آن که نبوّت یک رسول برای انسان ثابت گردید، اوصیای او هم به وسیله خودش از طرف خدا معرّفی می شوند.

خدای متعال به کسانی که می خواهد در طریق بندگی او مربّی بشر باشند، بیشترین بهره را از معرفت و عبودیّت عطا می فرماید و به اصطلاح بنده خالص خود می گرداند و آن ها را به مرتبه خلوص در بندگی می رساند.

در قرآن کریم چنین می خوانیم:

«وَ اذکُر عِبادَنا اِبراهیمَ وَ اِسحاقَ وَ یَعقُوبَ اُولِی الاَیدی وَ الاَبصارِ* اِنّا اَخلَصناهُم بِخالِصَهٍ ذِکرَی الدّارِ* وَ اِنَّهُم عِندَنا لَمِنَ المُصطَفَینَ الاَخیارِ».(۱)

(ای پیامبر) یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دارای قدرت و بصیرت بودند. ما ایشان را به وسیله تذکّر نسبت به آخرت، خالص گردانیدیم. و این ها نزد ما از برگزیدگان و بهترین ها هستند.

پیامبران الهی به وسیله خود خدا، خالص نگه داشته شده اند و خدا ایشان را از لغزش و معصیت حفظ می کند. این خالص گردانیدن خدا به قدری با قطعیّت و صراحت انجام پذیرفته که حتّی شیطان نیز از این که بتواند آن ها را تحت تأثیر خود قرار دهد، ناامید شده است.

«قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاُغوِیَنَّهُم اَجمَعینَ* اِلّا عِبادَکَ مِنهُمُ المُخلَصینَ».(۲)

(شیطان) گفت: پس قسم به عزّت تو، همه بنی آدم را- به جز بندگان خالص شده ات - فریب می دهم.

معلوم می شود که خداوند به شیطان هم بندگان خالص شده خود را شناسانده و ویژگی عصمت را هم در آن ها نمایانده است تا این که همه مخلوقات بدانند حساب این برگزیدگان با بقیّه متفاوت است و۳.

۱- ص/۴۵- ۴۷.

۲- ص/۸۲ و ۸۳.

خـدا خودش متکفّل حفظ آنان شده است. عنایت الهی فقط به حفظ این بزرگواران از خطرات خلاصه نمی شود، بلکه به طور کلّی خداوند در تمام مراحل تربیت ایشان، عنایت خاصّی دارد تا آن گونه که خودش می پسندد، ساخته شوند.

در ادامه همان آیات می فرماید:

«وَ اصطَنَعتُکَ لِنَفسی».(۱)

و تو را ساخته و برگزیده خود قرار دادم.

خـدای متعـال حضـرت موسـی علیه السـلام را تربیت شـده خاصّ خود خوانـده است؛ چون او را در همه مراحل، مطابق رضای خودش تربیت کرد. سایر برگزیدگان خداوند هم به همین شـکل مورد عنایت خاصّه حضـرتش قرار داشـته اند و لذا راهنمایان الهی بهترین و خالص ترین بندگان او بوده اند.

لزوم معرفت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم

پس از آن که خداوند، بندگان برگزیده خود را به مردم معرّفی کرد، آن چه برعهده آن ها می باشد، تسـلیم و پذیرفتن معرفت آن هاست.

همان طور که وظیفه مردم پس از شـناخت خداونـد، پـذیرش و تسـلیم نسـبت به آن است، پس از شـناخت برگزیـدگان او نیز، وظیفه مردم پـذیرش و قبول آن می باشـد. همین پـذیرفتن که عقلاًـ و نقلاً واجب می باشـد، به عنوان «معرفه الرّسول» یا «معرفه الامام»- که بر مردم۱.

۱- طه/۴۱.

واجب است- تعبیر شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

همانـا بـا فضـیلت ترین و ضـروری ترین واجبـات بر انسـان، معرفت پروردگار و اقرار به بنـدگی اوست... و پس از آن، معرفت رسـول و شـهادت دادن بـه نبـوّت اوسـت. و پـایین ترین حـدّ معرفت رسـول این است که انسـان به نبـوّت او و به این که هرچه آورده- کتاب آسمانی یا امر و نهی- از طرف خدای عزّوجل می باشد، اقرار و اعتراف نماید.(۱)

خلاصه این که: خداوند متعال راه بندگی خود را معیّن فرموده که منحصر است در شناخت برگزیدگان خدا و تسلیم به مقام و منصبی که از جانب پروردگار به ایشان عطا شـده است. عبادت هیـچ کس جز از این طریق، مقبول درگاه الهی واقع نمی شود. پس اگر کسـی به گمان خود به معرفت خدا و ربوبیّت او گردن نهد و سـر تسلیم در پیشگاه مقدّس او فرود آورد، امّا نسبت به پـذیرفتن تنها راهی که خداونـد برای بندگی خود قرار داده، حالت انکار و یا حتّی تردید و شک داشـته باشد، در حقیقت بنده خدا نبوده، پیروی از هوای نفس و میل و تشخیص خود می کند.

چنین کسی اگر واقعاً تسلیم پروردگار است، چه انگیزه ای او را از پذیرفتن باب بندگی خدا باز می دارد؟! حق این است که او خدا را هم- حقیقتاً- به عنوان ربّ و مالک و صاحب اختیار خویش نپذیرفته است.ر.

۱- بحارالانوار، ج۳۶، ص۴۰۷، ح۱۶ به نقل از کفایه الاثر.

معرفت اهل بیت علیهم السلام، اساس هر منزلت الهی

در میان همه برگزیدگان الهی، پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت معصوم ایشان دارای ویژگی هایی هستند که آن ها را از دیگران ممتاز کرده است و لذا می توان ایشان را برگزیده آن برگزیده ها دانست.

بدون تردید خدای متعال در مجموع آفریده های خود، مخلوقاتی اشراف و افضل از این چهارده معصوم علیهم السلام ندارد و امتیازات و کراماتی به این ها عطا کرده که به احدی از مخلوقات خود نداده و نخواهد داد. مناسب است که قسمتی از عبارات زیارت جامعه کبیره را که در خصوص اهل بیت علیهم السلام از امام هادی علیه السلام وارد شده در این موضوع مورد دقّت نظر قرار دهیم.

آتاکُمُ اللهُ مالَم یُؤتِ اَحَداً مِنَ العالَمینَ. طَأطَأَ کُلُّ شَریفٍ لِشَرَفِکُم. وَ بَخَعَ کُلُّ مُتَکَبِّرٍ لِطاعَتِکُم. وَ خَضَعَ کُلُّ جَبّارٍ لِفَضلِکُم. وَ ذَلَّ کُلُّ شَیءٍ لَکُم.(۱)

خداوند به شما آن چه را که به اَحدی از جهانیان نداده، بخشیده است. هر شرافتمندی در برابر شرافت شما سر به زیر انداخته. و هر صاحب کبریایی به اطاعت از شما گردن نهاده. و هر جبّاری نسبت به برتری شما خاضع گردیده. و هر چیزی (در عالَم) در برابر شما خوار و ذلیل گشته است.

خداوند متعال همان طور که اهل بیت علیهم السلام را برتر از همه مخلوقات قرار داده و آن ها را اختصاص به فضایلی داده که هیچ کس را آرزوی رسیدن به آن ها هم نیست، به همین ترتیب تنها راه تقرّب بهم.

۱- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۳۲، ح۴، به نقل از عیون اخبارالرّضا علیه السلام.

سوی خود و جلب عنـایت خود را، معرفت این ذوات مقـدّسه قرار داده است. معرفت ایشـان- بنـابر آن چه پیشتر بیان گردیـد- عبـارت است از این که وقتی مقام و منصب آن ها برای کسـی روشن گردیـد، تسـلیم کامل و اقرار محض نسـبت به آن داشـته باشـد. هر قـدر انسـان در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قـدم بردارد، نزد پروردگار محترم تر و دارای مقام و منزلت والاتری خواهـد بود؛ تا آن حد که حتّی انبیای عظام و برگزیدگان از امّت های پیشـین هم اگر به مقام نبوّت و رسالت نایل شده اند، از برکت همین معرفت و ارادت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

هیچ پیامبری به نبوّت نرسید مگر از طریق معرفت نسبت به حقّ ما و برتری دادن ما بر غیر ما.(۱)

وقتی «نبوّت» که از عالی ترین مناصب الهی است، به سـبب معرفت و اقرار به فضیلت اهل بیت علیهم السلام حاصل شده باشد، سایر امتیازاتی هم که خداوند به هر بشـری عنایت کرده یا می کند و هر کمالی که به هرکسـی رسـیده یا می رسد نیز از همین راه و به همین سبب می باشد. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند:

قسم به آن که جانم به دست اوست، خدا ملکوت آسـمان ها و زمین را به ابراهیم ارائه نکرد و او را به مقام خلیل اللّهی نرساند مگر بـه سـبب (قبـول) نبـوّت مـن و اقرار نسـبت بـه (ولاـیت) علی پس از من. قسم به آن که جـانم به دست اوست، خداونـد با حضرت موسی سخن نگفت و او را به مقام کلیم اللّهی نرساند و ت.

۱- بحارالانوار، ج۲۶، ص۲۸۱، ح۲۹ به نقل از بصائرالدّرجات.

هم چنین عیسی را نشان جهانیان قرار نداد مگر به سبب (پذیرفتن) نبوّت من و معرفت نسبت به علی. قسم به آن که جانم به دست اوست، هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به سبب معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت ما (اهل بیت). و هیچ یک از مخلوقات خدا شایستگی مورد عنایت خدا قرار گرفتن پیدا نکرد مگر به سبب بندگی نسبت به او و اعتراف به (ولایت) علی بعد از من.(۱)

ملاحظه می شود که در انتهای حدیث، یک اصل کلّی بیان شده و آن این که: هرکس می خواهد مورد توجّه و عنایت خدای متعال قرار بگیرد، منحصراً باید به بندگی خدا و اقرار نسبت به مقامات اهل بیت علیهم السلام گردن بنهد. این قاعده کلّی هیچ جا در عالم خلقت مورد استثنا قرار نگرفته است.

وجوب معرفت امام علیه السلام

در ادامه حدیثی که با فضیلت ترین واجبات را معرفه الله و سپس معرفه الرّسول مطرح کرده بود، چنین آمده است:

و بعد از آن (معرفت رسول) معرفت امامی است که به او اقتدا می شود- هم شناخت ویژگی ها و اوصاف او و هم شناخت نامش- چه در سختی و چه در آسایش، و پایین ترین حدّ معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم- جز در نبوّت- و وارث آن حضرت می باشد و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعتس.

۱- بحارالانوار، ج ۴۰، ص۹۶، ح۱۱۶ به نقل از کتاب سلیم بن قیس.

از خدا و اطاعت از رسول خداست. و (دیگر آن که باید) در هر چیزی تسلیم محض نسبت به امام بود و (همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را برگرفت، و بداند که امام پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم علیّ بن ابی طالب و پس از ایشان حسن و بعد از ایشان حسین، سپس علیّ بن الحسین، سپس محمّدبن علی، سپس من، سپس بعد از من پسرم موسی، و بعد از ایشان پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان محمّد، و بعد از محمّد پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان حسن، و حضرت حجّت از فرزندان حسن است.(۱)

چنان که پیشتر نیز گفتیم، در ابتدای این روایت، تذکّر به وجوب معرفت خدای متعال، پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و امام علیه السلام آمده است و از معرفت به عنوان یک وظیفه یاد شده است. این تعبیر نشان می دهد که هر فرد مکلّف است که به خدایی که شناخته، اقرار کند و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امام علیه السلام را قلباً بپذیرد و نسبت به کمالات آن ها تسلیم باشد. این مرتبه تسلیم در حال سختی و آسایش فرقی ندارد و در هیچ حالت، این تکلیف از عهده انسان ساقط نمی شود؛(۲) چرا که پذیرش و اعتقاد ود.

۱- بحارالانوار، ج۳۶، ص۴۰۷، ح۱۶ به نقل از کفایه الاثر.

۲- در حالی که در مورد دیگر واجبات، حالات استثنایی وجود دارد و سختی ها و مشکلات و بیماری ها و ... تغییراتی در وظیفه انسان به وجود می آورد. مثلاً- اگر آب نباشد، تکلیف وضو از شخص ساقط شده، مکلّف به تیمّم می گردد. یا اگر کسی به دلیل بیماری، روزه برایش احتمال ضرر داشته باشد، این تکلیف از گردن او برداشته می شود. هیچ کس اگر کسی استطاعت مالی و جانی نداشته باشد، مکلّف به حج نیست و همین گونه است در سایر احکام. ولی اعتقاد به امام و تسلیم بودن در برابر او مانند اعتقاد به خدا و رسول، وظیفه ای است که در هیچ وضعیّتی ساقط نمی شود و هیچ جایگزینی ندارد.

تسلیم، حال قلب است و سختی ها قلب شخص را تسخیر نمی کند.

طبق این فرمایش، حدّاقلّ معرفت ما نسبت به امام علیه السلام که واجب می باشد، دو بخش است: بخش نخست اعتقاد به فضایل و اوصاف امام علیه السلام و وظایفی که در قبال ایشان داریم و بخش دوم شناخت یک یک امامان به نام و نَسَب آن ها.

پنج وظیفه امّت در قبال امام علیه السلام

در بخش نخست حدّاقلّ معرفت شامل امور ذیل می شود:

۱- اعتقاد به این که جز مقام نبوّت، سایر خصوصیّات پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در امام علیه السلام هم یافت می شود. منظور از نبوّت، به طور خلاصه تأسیس شریعت و مخاطب وحی تشریعی قرار گرفتن است.

وحی دین و شریعت به طور کامل بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده و آن چه ائمّه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می کنند، همه را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فراگرفته اند و مستقیماً به خود ایشان وحی نمی شود. البتّه وحی غیر شریعت که شامل موضوعات(۱) می شود، به طور مستقیم برای ائمّه علیهم السلام بوده است، ولی لازمه وحی موضوعات، مقام نبوّتد.

۱- منظور از موضوعات، امور جزئی است که امام علیه السلام به وحی الهی از آن آگاه می شود، مانند این که چه حوادثی در آینده اتّفاق می افتد یا این که در قلب و درون افراد چه می گذرد. این گونه امور جزء شریعت نیست. شریعت عبارت است از کلّیّات که شامل اعتقادات، اخلاق و احکام کلّی می شود.

نیست؛ چون در آن تشریع نیست.

پس غیر از شأن نبوّت، بقیّه کمالات پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم اعمّ از علم و عصمت و ولایت و ...، همگی را امام علیه السلام داراست و بنابراین وارث همه صفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم- غیر از نبوّت- می باشد.

۲- اطاعت از امام علیه السلام در حقیقت اطاعت از خدا و رسول او صلّی الله علیه و آله و سلّم می باشد.

۳- در هر چیزی بدون استثنا باید تسلیم نظر امام علیه السلام بود. تسلیم این است که اگر در موردی نظر ایشان برای ما مشخّص شد، دیگر تردیدی در عمل به آن نداشته باشیم و پذیرفتن نظر امام علیه السلام برای ما سخت و سنگین نباشد، بلکه به راحتی سر تسلیم به ایشان بسپریم؛ چه مسأله برای ما و از دیدگاه ما روشن باشد و چه نباشد.

۴- باید همه چیز را به ایشان ارجاع داد. یعنی در هر مسأله ای - اعمّ از اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و فردی- اوّلین قدم باید مراجعه به امام علیه السلام باشد و تا به ایشان رجوع نکرده ایم، نباید مطمئن باشیم که آن چه فهمیده ایم، صحیح است. بنابراین مثلاً در تفاصیل اعتقادات مانند توحید و معاد و ... یا در احکام و اخلاق، سرلوحه و مأخذ باید احادیث ائمّه علیهم السلام باشد نه آراء اشخاص و اتّکا به فهم ناقص خود و دیگران.

۵- پس از رجوع به امام علیه السلام باید نظر ایشان را برگرفت. البتّه رجوع انسان به روایات نباید برای تحمیل نظرات شخصی بر آن ها و تفسیر احادیث مطابق فهم و سلیقه فردی باشد، بلکه در عمل باید آن چه را از احادیث ائمّه علیهم السلام فهمیده می شود، بر هر چیز دیگری ترجیح داد.

باتوجّه به این جهات معلوم می شود که حدّ معرفت امام علیه السلام در انسان به میزان تحقّق این پنج مورد بستگی دارد. هر مقدار این ها کامل تر و عمیق تر باشد، معرفت بالاتر است و هرقدر کمتر و ناقص تر باشد، به همان اندازه معرفت هم ناقص است. لذا به صرف ادّعا و شناخت ظاهری، نمی توان ادّعای معرفت امام علیه السلام را کرد.

بخش دوم حدیث اشاره به معرّفی اشخاص ائمّه علیهم السلام است که شامل دوازده امام شیعه اثناعشری است. این نشان می دهد که امامت یک امر کلّی نیست که تشخیص مصداق آن به عهده افراد گذاشته شده باشد، بلکه امامان علیهم السلام افراد خاصّی هستند که باید به اسم و نَسَب، مورد اعتقاد باشند. لذا عقیده برخی از فِرَق شیعه- مانند زیدیّه- که امامت فردی از اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را در اعتقاد به امامت کافی دانسته اند، مردود است.

عقلی بودن لزوم تبعیّت از امام علیه السلام

شناخت و تبعیّت از اهل بیت عصمت و طهارت، نه صرفاً از باب تعبّد بلکه به حکم عقل انسان است؛ چرا که انسان خداشناس راهی به سوی خداوند جز آن چه خود او قرار داده، ندارد و از غیر این راه نمی تواند به رضا و سخط الهی آگاه شود. عاقلی که از پس پرده غیب خبر ندارد، دنبال کسی که او هم مانند خودش جاهل و نادان است، نمی رود، بلکه کسی را می جوید که به آن چه او نمی داند، آگاهی کامل دارد. اگر چنین کسی را شناخت، دیگر در این که باید او را پیروی کند، تردید و تأمّل نمی کند.

پس مراجعه انسان ها به ائمّه اطهار علیهم السلام از باب مراجعه جاهل به عالم و یک حکم عقلی است و امر تحکّمی و تعبّدی محض نمی باشد. همان طور که عاقل، در امور مادّی و دنیوی خود، اگر نسبت به چیزی نادان باشد، به دانا و متخصّص آن مراجعه می کند و به هر چیزی از راه خودش وارد می شود، در امور معنوی و اخروی هم عقل همین گونه حکم می کند. لذا در بحث لزوم معرفت امام علیه السلام به همین حکم عقل تنبّه داده شده است. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ای ابوحمزه، هر یک از شما که بخواهد چند فرسخ مسافتی را طی کند، برای خود راهنمایی می گیرد. و تو نسبت به راه های آسمان از راه های زمین نادان تر هستی. پس برای خود راهنمایی بگیر.(۱)

راه های آسمان، راه های هدایت الهی است که از طریق وحی به کسانی تعلیم داده شده و هرکس این علم را دارد، به حکم عقل باید از او تبعیّت کرد. اگر به جز چهارده معصوم علیهم السلام در امّت اسلام کسی این آگاهی را داشته باشد، از او هم می توان تبعیّت کرد. امّا این دانایی منحصر به چهارده نفر از امّت اسلام است، پس پیروی ما هم باید فقط از این ها باشد. در این امر، پسند یا ناپسند کسی حقیقت را تغییر نمی دهد. ما به هر حال محتاج علم ایشان هستیم. بنابراین چه دوست داشته باشیم یا دوست نداشته باشیم، چاره ای جز پیروی از ایشان نداریم.۰.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ الیه، ح ۱۰.

امام علیه السلام باب خدا

«باب الله» بودن ائمّه علیهم السلام به همین جهت است. اگر کسی می خواهد به سر منزل مقصود برسد، باید از این راه برود و از غیر این طریق، راه به جایی نمی توان برد. درست مانند این که اگر کسی بیمار شود، به حکم عقل باید به طبیب مراجعه کند. اگر بیماری بگوید من از خود خدا شفا می خواهم و بنابراین سراغ پزشک نمی روم، در خانه می نشینم و دعا می کنم تا خدا مرا شفا بخشد، همه عقلا او را مذمّت می کنند؛ چون کسی که از خدا شفا می خواهد، باید از همان طریقی که خدا شفا را قرار داده، برود و فرض این است که مراجعه به پزشک همان طریق مذکور است.

البتّه در این مثال هیچ پزشکی منصوب و منصوص از طرف خدا نیست، ولی در بحث امامت همه تأکید بر مراجعه به کسانی است که منصوب از طرف خدای متعال هستند و خود، ایشان را «ابواب الله» نامیده است. پس لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السلام برای آنان که تا حدّی به فضایل و کمالات ایشان پی برده اند، یک حکم عقلی است نه یک دستور تعبّدی محض.

در احادیث مقایسه ای میان واجبات اصلی در اسلام و امر ولایت صورت گرفته است که نمونه ای از آن چنین است:

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز و زکات و حجّ و روزه و ولایت.

زراره می گوید: عرض کردم: کدام یک از این ها برتر هستند؟ فرمودند: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آن ها و صاحب

ولایت راهنما و نشان دهنده آن هاست.(۱)

اگر آشنایی با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت ایشان علیهم السلام نبود، نه نماز، نه روزه، نه حجّ و نه زکات و نه هیچ حکم دیگری در دین برای ما روشن نبود. در مورد اعتقادات هم همین طور است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های ماست. و از جمله نیکی هاست: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از خطاکار، ترحّم به فقیر، احساس مسؤولیّت نسبت به همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.(۲)

اهل بیت علیهم السلام چون ساخته دست عنایت و لطف خدا هستند، ریشه و منشأ هر خوبی می باشند و همه نیکی ها از شاخه ها و ثمرات وجودی درخت اهل بیت علیهم السلام است. در صدر همه نیکی ها اعتقاد به توحید خدای متعال است- که اصل دین می باشد- و سپس بقیّه خوبی ها که فروع دین هستند. اصل و فرع دین از طریق معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام به دست می آید.

امام شناسی، تنها پایه خداشناسی

خدا باوری بدون اعتقاد به امام امکان ندارد؛ زیرا اگر شخص واقعاً تسلیم خدا و بنده اوست، باید نسبت به باب بندگی و تنها راهی که او خود به عنوان عبادت خود معرّفی نموده است، حالت تسلیم و پذیرش۶.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب دعائم الاسلام، ح۵.

۲- روضه کافی، ص۲۴۲، ح۳۳۶.

داشته باشد.

امامت و ولایت، یابی است که خداونـد برای بندگی خود باز کرده و عبادت را فقط از این طریق ممکن دانسته است. لذا نمی توان پذیرفت که شخصی ادّعای معرفت خدا را داشته باشد، امّا نسبت به این امر، حالت تسلیم نداشته باشد. کسی که خدا را به خـدایی بـاور دارد، بایـد پیـامبرش را هم به پیامبری و امامش را هم به امامت قبول داشـته باشـد. اگر در یکی از این ها تزلزل و تردیـد داشـته باشد، در حقیقت در خداشناسـی تردید کرده و لذا معرفت خدا را ندارد. بنابراین، معرفت امام علیه السـلام لازمه لاینفکّ معرفت خدا می باشد. ابوحمزه ثُمالی می گوید:

امام باقر علیه السـلام به من فرمودنـد: تنها کسـی خـدا را بندگی می کند که معرفت او را داشـته باشد. ولی آن که اهل معرفت خدا نیست، او را چنین (مانند منکران ولایت) گمراهانه می پرستد.

عرض کردم: فدایت گردم؛ معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشـتن خدای عزّوجل و باور داشـتن پیامبرش صلّی الله علیه و آله و سـلّم و دوستی و همراهی با علی علیه السـلام و پذیرفتن امامت او و ائمّه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزّوجل. این است معرفت خداوند عزّوجل.(۱)

ملاحظه می شود که پـذیرفتن پیـامبر به پیـامبری و امـام به امامت، جزء معرفت خـدا قرار دارد. این از آن جهت است که خـدا باوری، بدون اعتقاد به باب بندگی خداوند امکان ندارد.۱.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ الیه، ح۱.

بنابراین، انکار امام علیه السلام در واقع انکار خدای متعال است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

(پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم) امیرالمؤمنین علیه السلام امام بودند؛ و بعد از ایشان به ترتیب امام حسن علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام و بعد حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام و آن گاه حضرت محمّدبن علی علیه السلام امام بودند. کسی که این مطلب را نپذیرد مانند کسی است که معرفت خدا و رسول او را نپذیرفته باشد.(۱)

لذا شیعیان، منکران ائمّه علیهم السلام را مسلمان می دانند، ولی در عین حال ایشان را کافر می شمارند. این کفر در برابر ایمان است نه اسلام. کفری که ضدّ اسلام باشد، باعث الحاد و ارتداد می شود؛ ولی کفری که ضدّ ایمان است می تواند با اسلام جمع شود.

بنابراین مسلمان ممکن است کافر باشد، ولی این کفر موجب الحاد و ارتداد نمی شود. پس در عین حال که امامت، جزیی از اجزای قطعی ایمان- بلکه اصل و روح آن- است، امّا انکار آن، اگر با حفظ ظاهر اسلام باشد، فرد را از شمول احکام اسلام خارج نمی سازد.

ولایت، شرط ضروری توحید

در همین مورد، حدیث مشهوری است که به نام حدیث «سلسله الذّهب» معروف است، چون در سلسله سند آن، هشت معصوم قرار دارند. حدیث مربوط به وقتی است که حضرت رضا علیه السلام در حرکت خود از مدینه به سوی مرو، به نیشابور رسیدند. در هنگام۵.

۱- همان، ح۵.

خروج، اصحاب حدیث خدمت ایشان رسیده، عرض کردند: از نزد ما می روی و حدیثی برای ما نمی فرمایی تا از آن بهره مند شویم؟ حضرتش در حالی که روی کجاوه نشسته بودند، سر مبارک را از آن بیرون کرده، فرمودند:

سَمِعتُ اَبی موسَی بنَ جَعفَرٍ یَقولُ: سَمِعتُ اَبی جَعفَربنَ مُحَمَّدٍ یَقولُ: سَمِعتُ اَبی مُحَمَّدَبنَ عَلِیٍّ یَقولُ: سَمِعتُ اَبی عَلِیَّ بنَ الحُسَینِ یَقولُ: سَمِعتُ اَبِی الحُسَینَ بنَ عَلِیٍّ یَقولُ: سَمِعتُ اَبی اَمیرَالمُؤمِنینَ عَلِیَّ بنَ اَبی طالِبٍ علیهم السلام یَقولُ: سَمِعتُ النَبِیَّ صلّی الله علیه و آله و سلّم یَقولُ: سَمِعتُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَقولُ: لااِلهَ اِلَّا اللهُ حِصنی. فَمَن دَخَلَ حِصنی، اَمِنَ مِن عَذابی. (فَلَمّا مَرَّتِ الرّاحِلَهُ نَادانا:) بِشُروطِها. وَ اَنَا مِن شُروطِها.(۱)

... (امام رضا علیه السلام از پدرانشان نقل کردند که:) خدای عزّوجل فرمود: «لاإله إلّا الله» پناهگاه من است. هرکس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در امان است. (و وقتی مرکب ایشان دور شد، با صدای بلند به ما فرمود:) امّا با شرایطی. و من هم جزء آن شرایط هستم.

پس کلمه توحید وقتی نجات دهنده از عذاب الهی خواهد بود که همراه با ولایت ائمّه علیهم السلام باشد و در واقع توحید خالص فقط در این صورت محقّق می گردد. لذا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همان اثری را دارد که کلمه توحید دارد:۴.

۱- عیون اخبارالرّرضا علیه السلام، باب ۳۷، ح۴.

امـام رضـا از پـدرانش علیهم السـلام از جبرئیل، از میکائیل، از اسـرافیل، از لوح، از قلم نقل کردنـد که خـدای عزّوجل فرمود: ولایت حضرت علیّ بن ابی طالب پناهگاه من است. هرکس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در امان است.(۱)

دو حـدیث فوق کاملاً با یک دیگر تطبیق می کننـد؛ زیرا ولایت امیرالمؤمنین علیه السـلام روح توحیـد خدای متعال و تضـمین کننده آن است. ممکن است کسی ظاهراً اهل توحید باشد، ولی اگر اهل ولایت نباشد توحیدش پذیرفته نیست. ولی اگر کسی به راستی اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السـلام باشـد، هم توحیـدش پذیرفته است و هم به نبوّت و رسالت پیامبر اکرم صـلّی الله علیه و آله اقرار کرده است؛ زیرا ولایـت امیرالمؤمنین علیه السـلام و سـایر ائمّه علیهم السـلام روح و اسـاس توحیـد و نبوّت می باشد. لذا به قول شاعر معاصر:

توحید و نبوّت و امامت هر سهدر گفتن یک علی ولیّ الله است(۲)

البتّه منظور از گفتن در این جا اعتقاد و باور قلبی است نه تنها به زبان آوردن بدون اعتقاد قلبی.

دلالت ولیّ خدا در همه اعمال

در حدیثی از امام باقر علیه السـلام که مبنای اسـلام را پنج چیز دانسته اند - نماز، زکات، حج، روزه و ولایت- در مقام مقایسه ولایت با چهار پایه قبلی چنین فرموده اند:ن.

۱- همان، باب ۳۸، ح ۱.

۲- خلوتگاه راز، حبیب چایچیان.

بالاـترین نقطه و قلّه دین و کلیـد آن و در همه چیزهـا و مـایه خشـنودی خـدای مهربـان، عبـارت است از اطاعت از امام پس از معرفت نسبت به ایشان. خـدای عزّوجل می فرماید: «کسـی که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و هرکس زیر بـار اطـاعت از ایشـان نرود، پس (ای پیـامبر) مـا تو را برای حفظ و نگهبانی از او نفرسـتاده ایم.»(۱) توجّه داشـته باشید که اگر شخصـی شب هـای خود را به عبـادت و روزهـایش را به روزه بگذرانـد و همه دارایی خود را صـدقه بدهـد و در تمـام دوران عمرش به حـج رود، امّا اهل معرفت و ولایت ولیّ خدا نباشد تا او را دوست داشـته باشد و همراهی کند و همه اعمالش بر طبق راهنمایی و نظر او باشـد، چنین کسـی بر خـدای عزّوجل حقّی پیـدا نمی کنـد تا او را پاداش دهـد و اصـلاً از ایمان آورندگان نیست.(۲)

آن چه خداونـد می خواهـد این است که اعمال انسان ها تحت هـدایت و راهنمایی کسانی باشد که او خود، ایشان را به عنوان ولیّ و سـرپرست و صاحب اختیار مؤمنان قرار داده است. وقتی ولایت ایشان را پذیرفتند، باید همه کارهای خود را بدون استثنا تحت ولایت و سـرپرستی آن ها قرار دهند. هیچ کاری در این امر اسـتثنا نشده است. چه اعمال جوارحی و چه افعال قلبی و چه افکار انسان، همه و همه باید زیر چتر ولایت و هدایت ائمّه علیهم السلام قرار گیرد. تنها در این حالت است که می توان گفت شخص بنده خداست. اگر فقط در مسائلی که خودش می پسندد، به۵.

۱- نساء ۸۰.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب دعائم الاسلام، ح۵.

ائمّه علیهم السلام رجوع کند و در آن چه نمی پسندد، به میل و تشخیص خود عمل نماید. او فقط بنده خدا نیست، بلکه در بندگی، خود را و رأی و تشخیص خود را شریک خدا قرار داده است و لذا مؤمن نیست و ثواب ها و پاداش هایی که به مؤمنان وعده داده شده، شامل حال او نمی گردد.

آری؛ ملاک ایمان همانا اقرار به ولایت اهل بیت علیهم السلام است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند:

اگر بنده ای در بین صفا و مروه هزار سال خدا را عبادت کند، آن گاه هزار سال دیگر و پس از آن نیز هزار سال دیگر، تا آن که هم چون مَشکِ پوسیده شود، امّا محبّت ما اهل بیت را نداشته باشد، خداوند او را با بینی اش در آتش می افکند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «(ای پیامبر) بگو: من به خاطر انجام رسالتم، مزدی جز مودّت در راه نزدیکان نمی خواهم.»(۱)

معرفت امام علیه السلام ابتدا و انتهای هر عبادتی

به هر حال اصل و روح همه عبادات، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است. اگر نماز و روزه و حجّ و زکات را بندگان خدا آموخته اند، به برکت شناخت خاندان رسالت بوده است. اگر آن ها نبودند، کسی با نماز و روزه و ... آشنا نبود و اگر این عبادات، آثار خود را داشته باشند، عبادت کننده را در معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام استوارتر و محکم تر می سازند. بنابراین می توان گفت اوّل و آخر هری.

۱- تفسیر البرهان، ج۴، ص۸۲۳، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

عبادتی، معرفت و ولایت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه علیهم السلام است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

هیچ چیز (از لحاظ اهمیّت و ارزش) پس از معرفت، با این نماز برابری نمی کند. و پس از معرفت و نماز، هیچ چیز با زکات برابری نمی کند. و پس از این ها هیچ چیز با روزه برابری نمی کند. و پس از این ها هیچ چیز با حج برابری نمی کند. و آغاز و ابتدای همه این ها معرفت ما (اهل بیت علیهم السلام) است و پایان و انتهای آن ها هم معرفت ما.

اصل در «معرفت»، معرفت خدای متعال است که روح و حقیقت بندگی اوست. امّا همان طور که بیان شد، لازمه معرفت خدا معرفت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت اوست، به طوری که قبل از هر عبادتی باید تسلیم ولایت چهارده معصوم علیهم السلام شد و آن گاه از آن ها اعمال عبادی را فرا گرفت. پس رتبه معرفت امام علیه السلام بر هر عبادتی مقدّم است. از طرف دیگر نتیجه هر عبادتی معرفت بیشتر نسبت به خداوند است که این هم اثرش در معرفت بیشتر نسبت به اهل بیت علیهم السلام آشکار می گردد. بنابراین معرفت امام علیه السلام عصاره و چکیده همه عبادات است و چون روح همه آن هاست، از هیچ عبادتی جدا نیست.

عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام

کسی که امامان منصوب از جانب خدا را قبول دارد، لازمه اش این است که به آخرین آن ها که پیشوای زنده موجود در این زمان است، معتقد باشد و قبول داشتن پیشوایان قبلی بدون اعتقاد به امام زمان علیه السلام بی فایده است. لذا فرموده اند:

بنـده، ایمان نخواهـد آورد مگر آن که معرفت خدا و رسول او و همه امامان و (معرفت) امام زمان خود را داشـته باشد و به آن حضرت رجوع کند و تسلیم ایشان باشد.(۱)

ملاحظه می شود با این که به معرفت همه امامان تصـریح شده، ولی برای نشان دادن اهمیّت مطلب، به ذکر امام زمان شـخص، از باب ذکر خاصّ بعد از عامّ، اشاره رفته است. این امر نقش محوری معرفت امام هر زمان را در تحقّق ایمان می رساند. وجود همه معرفت هـای پیشـین بـدون معرفت امـام زمـان شـخص، برای وی بی فایـده است و او را از بی دینی و گمراهی خارج نمی سازد. آن چه انسان را از بی دینی و اعتقاد جاهلی به نور ایمان و هـدایت الهی می آورد، فقط و فقط معرفت امام زمان وی می باشد. این مضمون را شیعه و سنّی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل کرده اند:

مَن ماتَ وَ لَم یَعرِف اِمامَ زَمانِهِ، ماتَ میتَهً جاهِلِیَّهً.(۲)

هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

مرگ جاهلی یعنی مردن بدون شـناخت خدا و رسول خدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم کسی که به معرفت امام زمان خود نایل نشده، در واقع از گمراهی زمان جاهلیّت که خدا و پیغمبر را نمی شناختند، خارج نشده است. بنابراین،ت.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ الیه، ح۲.

۲- کمال الدّین، باب ۳۸، ح۹؛ مرحوم علّامه امینی از برخی منابع اهل سـنّت مانند صـحیح مسـلم حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله و سـلّم را نقل کرده است. (الغـدیر، ج۱۰، ص۳۶۰) البتّه لاـزم به تـذکّر است که در برخی از منابع شـیعی ماننـد کافی متن حدیث با عبارات دیگری نیز نقل شده است.

معرفت خدا و رسول، اگر به معرفت امام زمان علیه السلام منتهی نشود، به حال انسان فایده ای نخواهد داشت و او را دیندار نمی کند.

بنابراین بندگی خدا منحصر می شود در این که شخص به معرفت امام زمان علیه السلام تسلیم گردد و وظایف خود را در قبال ایشان به انجام رساند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی حسین بن علی علیه السلام نزد اصحاب خود آمد و بعد از حمد خدای عزّوجل و صلوات بر حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای مردم، قسم به خدا، خدا بندگی را نیافرید مگر برای این که معرفت به او پیدا کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند، به عبادت او بپردازند، پس با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز شوند.

آن گاه مردی از ایشان پرسید: پدر و مادرم فدای شما شوند ای پسر رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: معرفت اهل هر زمانی امام خودشان را که اطاعت او بر ایشان واجب است.(۱)

اگر آن چه از ابتدا تا اینجا بیان شد، مورد قبول باشد، به راحتی می توان پذیرفت که: معرفت خدا جزء به معرفت امام زمان علیه السلام محقّق نمی شود. از همین جهت است که امام حسین علیه السلام، معرفت خدا را به معرفت امام زمان علیه السلام تفسیر کرده اند، در حالی که نه خدای تعالی امام زمان است و نه امام زمان، خداست و نه صحبت از هیچ گونه حلول و وحدتی می باشد. تنها چیزی که هست، این است که اگر کسی امام خود را چنان که باید، بشناسد و تسلیم او گردد، برترین چیزی که به هدایتگری امام علیه السلام نصیب او می شود، حفظ شدن در مسیر معرفتع.

۱- بحارالانوار، ج۵، ص۳۱۲، ح۱ به نقل از علل الشّرایع.

خدای متعال و رسیدن به درجات بالاتر آن می باشد که این خود سرچشمه همه فضایل است.

حکمت جناب لقمان

بنابراین، معرفت امام برای شخص عارف، منشأ و منبع همه خیرات و تضمین کننده سعادت کامل اوست، به طوری که با داشتن آن، همه چیز را به دست می آورد. این معرفت همان است که در قرآن «حکمت» نامیده شده؛ آن جا که درباره لقمان می فرماید:

«وَ لَقَد آتَینا لُقمانَ الحِکمَهَ».(۱)

همانا لقمان را حکمت عطا فرمودیم.

به فرموده امام صادق علیه السلام حکمت در این آیه، معرفت لقمان به امام زمان خودش می باشد.(۲)

پس هدف از خلقت که عبارت از شناخت و بندگی خدای بزرگ است، در مقام عمل و تحقّق خارجی در یک کلمه خلاصه می شود و آن «معرفت امام عصر علیه السلام» می باشد. تنها کسانی به هدف از آفرینش خود رسیده اند که به این مرتبه رسیده باشند، وگرنه از خواست خداوند دور هستند.ی.

۱- لقمان/۱۲.

۲- بحارالانوار، ج۲۴، ص۸۶، ح۱، به نقل از تفسیر قمّی.

امتحان سخت دینداری در زمان غیبت

مؤمنان در زمان غیبت نسبت به همین معرفت و اعتقاد، امتحان می شونـد؛ امتحانی که بسیاری از شـیعیان موفّقیتی در آن پیـدا نمی کنند. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که (در آن) معتقـدان به امامت (هم) از اعتقاد خود برمی گردند. این امر (غیبت) چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدا که خلق خود را به آن می آزماید.(۱)

این امتحان، خاصّ معتقدان به امامت است و دیگران قبل از این رتبه، در امتحان های قبل شـکست خورده و از رده خارج شده اند. اکنون در زمان غیبت آخرین پیشوا، خداوند می خواهد ثابت قدم ها را از افراد سست ایمان و سطحی نگر جدا نماید. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

توجّه داشـته باشـید! قسم به خـدا امام شـما سال هایی از روزگارتان را در غیبت خواهد بود. و شـما مورد آزمایش سـخت قرار خواهیـد گرفت؛ تـا آن جا که گفته می شود: امام زمان از دنیا رفت. کشـته شـد. به هلاکت رسـید. به کـدام درّه وارد شـد؟! و همانا دیدگان مؤمنان بر آن امام اشک می ریزد. و شـما هم چون کشتی هایی که گرفتار امواج دریا شده، سـرنگون می شوند، سرنگون خواهید شد.(۲)

انسان باید در اعتقادات خود سـخت اسـتوار باشد تا بر اثر این سـختی ها و ناملایمات نلغزد و در عقاید خویش سست نشود. از این۳.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۳.

جهت باید از پیشوایان خود بسیار سپاسگزار باشیم که قبل از آن که زمان غیبت فرا برسد، ما را از خطرات و لغزشگاه های آن آگاه کرده اند.

سختی مطلب آن گاه بیشتر درک می شود که انسان بداند به نحوی اعتقاداتش را از دست می دهد که خودش هم متوجّه نمی شود. این حالت مدّت زمان زیادی هم طول نمی کشد، بلکه یک صبح تا غروب برای بی دین شدن کفایت می کند! امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ای شیعیان آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم یقیناً برای پاک شدن مورد آزمایش سخت قرار می گیرید، هم چون پاک شدن سرمه در چشم. (از این جهت که) انسان می فهمد چه موقع سرمه وارد چشمش گردید، ولی خارج شدنش را از چشم متوجّه نمی شود. و به همین شکل انسان بامداد اعتقاد به امامت ما (اهل بیت) دارد، ولی شامگاه بی اعتقاد می شود؛ و نیز شامگاه اعتقاد به امامت دارد، ولی بامداد عقیده خود را از دست می دهد (بدون آن که خود بفهمد چه طور اعتقادش دگرگون گردید).(۱)

خطاب حضرت در این حدیث به همه شیعیان است و شامل پیروان ائمّه علیهم السلام در زمان حضور ایشان هم می شود. اگر برای کسانی که درک حضور امام علیه السلام را می کردند، چنین خطری وجود داشته، پس وای به حال شیعیان زمان غیبت حضرت که به غضب الهی مبتلا شده و حیران و سرگردان مانده اند!

بنابراین مهم ترین خطری که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام ما را تهدید می کند، خطر از دست رفتن اعتقادات صحیح و بی دین شدن۲.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۲، ح۱۲.

است. به همین جهت در خصوص زمان غیبت، سفارش های اکیدی بر مراقبت از دین شده است. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

وقتی پنجمین فرزند از فرزندان امام هفتم غایب گردید، در مورد دین خود بسیار مراقب باشید و خدا را در حفظ آن فراموش نکنید تا مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند.(۱)

حفظ دین در زمان غیبت، کار ساده ای نیست و به صرف این که انسان تصمیم قلبی بر انجام آن بگیرد، محقّق نمی شود. تحقّق هر چیزی راه خاصّی دارد که باید از آن راه وارد شد و کسی که از راهش وارد نشود، نباید انتظار حصول آن را داشته باشد. حفظ دین هم باید از راه خودش باشد.

چه باید کرد؟

این سؤال که در زمان غیبت امام علیه السلام چه باید کرد و راه نجات را در چه چیزی باید جستجو کرد، در زمان امامان گذشته مطرح شده و ایشان هم پاسخ داده اند. این سؤال و جواب به درد امروز ما می خورد و باید از ایشان سپاسگزاری کنیم که ما را در این مورد راهنمایی فرموده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

آن جوان پیش از آن که قیام کند، غیبتی دارد... . ولی خدای عزّوجل دوست دارد که شیعه را امتحان نماید. پس در آن هنگام (زمان غیبت) اهل باطل به تردید می افتند.(۲)۵.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۵.

زاره که راوی حدیث است، پس از نقل این عبارات، از خدمت حضرت سؤال می کند که اگر من آن زمان را درک کنم، چه وظیفه ای دارم. حضرت چنین پاسخ می دهند:

اِذا اَدرَکتَ هذَا الزَّمانَ فَادعُ بِهذَا الدُّعاءِ: اَللّهُمَّ عَرِّفنی نَفسَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی نَفسَکَ، لَم اَعرِف نَبِیَّکَ. اَللّهُمَّ عَرِّفنی رَسُولَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی رَسُولَکَ، لَم اَعرِف حُجَّتَکَ. اَللّهُمَّ عَرِّفنی حُجَّتَکَ. فَاِنَّکَ اِن لَم تُعَرِّفنی حُجَّتَکَ، ضَلَلتُ عَن دینی.

اگر این زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: خدایا، معرفت خود را به من ارزانی دار؛ که اگر خود را به من معرّفی نکنی، من پیامبر تو را نمی شناسم. خدایا، معرفت رسول خدا را به من ببخش؛ که اگر رسول خدا را به من معرّفی نکنی، من حجّت تو را نمی شناسم. خدایا، معرفت حجّت خودرا به من عطا فرما؛ که اگر حجّت خود را به من معرّفی نکنی، از دین خود گمراه می شوم.

در این سفارش امام صادق علیهالسلام دو نکته جالب توجّه می کند:

اوّل این که: حضرت دستور دعا می دهند و این که باید در خانه خدا رفت و از او طلب دستگیری و نجات کرد و این، مطلب بسیار مهمّی است. اگر کسی ذرّه ای به خودش یابه دیگرانی که مثل او هستند، متّکی باشد و بخواهد روی اعمال خودش حسابی باز کند و اطمینانی - هرچند کم- به آن چه مطالعه کرده یا خدمت هایی که انجام داده و امثال این ها داشته باشد، همین اعتماد و اتّکال بر غیر خدا، باعث لغزش

و سقوط او در وادی هلاکت و بی دینی می شود. اگر خدا لحظه ای انسان را به خودش واگذار کند و توفیقات خود را از او سلب نماید، در آن صورت هیچ یک از اعمال انسان، به کارش نمی آید و احدی دست او را نخواهد گرفت.

دومین نکته ای که در سفارش امام صادق علیه السلام: جلب توجّه می کند، محتوای این دعای شریف است که شامل معرفت خدا، معرفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و معرفت امام علیه السلام می شود. این امور اصول دین هستند و سایر مسائل، فروع دین محسوب می شوند.

در مباحث گذشته بیان گردید که اگر کسی معرفت امام علیه السلام را داشته باشد و به ولایت ایشان پایبند گردد، در واقع آن دو معرفت قبلی را هم به دست آورده است. زیرا با اعتصام به حبل ولایت امام علیه السلام، اوّلین نعمتی که نصیب انسان می شود، توحید صحیح و اعتراف به معرفت خدا و التزام و تسلیم نسبت به بندگی اوست. لذا در انتهای دعا عرضه می داریم که اگر حجّت خدا (امام علیه السلام) را نشناسم، نتیجه اش گمراهی از دین است. این نتیجه صرفاً به این جهت نیست که عدم شناخت امام، موجب جهل به احکام دین است. این، امر مسلّمی است که احکام فروع دین را فقط باید از اهل بیت علیهم السلام آموخت، امّا مهم تر از فروع، اصول دین و پایه های اعتقادی است که معرفت امام علیه السلام محور و عصاره همه آن هاست. بدون وجود معرفت امام علیه السلام، توحید و معرفت خداوند هم به حال انسان مفید نخواهد بود و با وجود آن، عملاً همه عقاید حقّه در اختیار انسان می باشد.

بنابراین اگر گفته می شود که «دین» همان معرفت امام علیه السلام است،

سخنی مبالغه آمیز و از روی مسامحه نخواهد بود. آن چه در این دعا مورد درخواست انسان است، بیش از هر چیز معرفت صحیح نسبت به خود امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و ثبات و پایداری در آن می باشد. اگر این حاصل شود، بقیّه چیزها هم حاصل می شود و اگر این حاصل نشود، هیچ چیز دیگر هم به درد انسان نمی خورد.

ص: ۵۶

فصل دوم: شناخت اوصاف امام علیه السلام

اشاره

از مباحث گذشته دانستیم که تنها راه حفظ دین در زمان غیبت، معرفت امام علیه السلام است. در این فصل می خواهیم از چگونگی تحقّق این معرفت سخن بگوییم.

حدّ واجب معرفت امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام در حدیثی خطاب به معاویه بن وهب درباره معرفت امام علیه السلام فرموده اند:

به درستی که با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و بعد از آن (یعنی پس از معرفت رسول) معرفت آن امامی است که به او اقتدا می کند - هم شناخت ویژگی و اوصاف و هم شناخت نامش- چه در سختی و چه در آسایش.(۱)ر.

۱- بحارالانوار، ج۳۶، ص۴۰۷، ح۱۶ به نقل از کفایه الاثر.

در مورد ابتدای این حدیث شریف در فصل پیشین سخن گفته ایم.

در ادامه روایت، امـام صادق علیه السـلام معرفت امام را به دو مرتبه معرفت به اسم و معرفت به وصف و نعت(۱) تقسیم فرموده اند. با توجّه به اهمیّت و ضرورت آگاهی از این تقسیم، به توضیح و بررسی هریک از این اقسام می پردازیم و سپس هریک از این مراتب را بر وجود مبارک امام زمان علیه السلام تطبیق می دهیم.

معرفت به اسم و صفت

هر شخصی ممکن است از طریق اسم یا صفتش به ما معرّفی شود. «اسم» در لغت به معنی نشانه است که وسیله شناخت فرد می باشد. به هر چیزی که فرد موردنظر را از غیر او جدا سازد، اطلاق نشانه و یا اسم می توان کرد.

گـاهی ممکن است کسـی را به اسم لفظی او بشناسـیم. مثلاً ـ بـدانیم که نـامش «علی» است. دانسـتن نـام خـانوادگی او، به طور مشـخّص تری از دیگران متمایزش می کند. اگر بخواهیم اطّلاعات دقیق تری درباره اش داشـته باشیم، باید نام پدر، سال تولّد، محل تولّد و ... او را بدانیم و اصطلاحاً به خصوصیّات شناسنامه ای او آگاهی پیدا کنیم.

بدین ترتیب او را از طریق اسم «لفظی»اش می شناسـیم و از این لحاظ او را با دیگری اشـتباه نمی کنیم؛ هرچند که اگر خودش را ببینیم و یا صدایش را بشنویم، چه بسا او را نشناسیم.

نوع دیگری از معرفت به اسم، شناخت نشانه های تکوینی و ظاهرید.

۱- نعت و وصف، تقریباً مرادف یک دیگرند.

فرد است؛ مثلاً شکل و قیافه یا قد و قامت او را بدانیم و یا او را از طریق صدایش بشناسیم. بدین ترتیب، شکل و صدا و دیگر خصوصیّات تکوینی او برای ما نشانه می شود و ما او را با دیگران اشتباه نمی گیریم. این ها مصادیق معرفت به اسم هستند. این مرتبه از معرفت، سطحی ترین رتبه شناخت ما نسبت به کسی است که می خواهیم نسبت به او معرفت پیدا کنیم.

معرفت به نعت و صفت، مرتبه بالاتری از معرفت است. در این معرفت، ما شخص را تنها از روی اسم و شکل و لباس و دیگر خصوصیّات ظاهری نمی شناسیم، بلکه به یک سلسله ویژگی ها و کمالات باطنی او آگاه می شویم. مثلاً از اخلاق و رفتار، علم و آگاهی، ایمان و عمل صالح و دیگر توانایی ها و نقصان های او مطّلع می شویم.

به این ترتیب حوزه معرفت به صفت و نعت، خیلی گسترده تر از معرفت به اسم است و عمق بیش تری هم دارد. چه بسا ما کسی را بارها و بارها دیده باشیم و خصوصیّات شناسنامه ای او را به خوبی بدانیم، ولی بسیاری از جنبه های شخصیّتی و اخلاقی و دینی و دیگر خصوصیّات او بر ما مخفی باشد. عمق معرفت- که برخاسته از مراتب معرفت به نعت و صفت است- گاهی آن قدر تفاوت دارد که گویی شناخت اسمی فرد، اصلاً به عنوان معرفت مطرح نمی شود. مثلاً ما فردی را به نام می شناسیم، اما نمی دانیم که چه فرد عالم و متّقی و درست کار و خیّری است. ولی فرد دیگری که حتّی یک بار هم او را ندیده است، از این ویژگی هایش اطّلاع دارد. در این فرض، کسی که معرفت به اوصاف این فرد عالم دارد، معرفتش از ما بیش تر است. اگر ما

روزی با این فرد عالم همسفر و همراه شویم، ممکن است صفاتی از او برای ما روشن شود که اعتراف کنیم: «من تا به حال او را نشناخته بودم و تازه او را شناختم». بنابراین عمق معرفت به وصف، با معرفت به اسم، اصلاً قابل مقایسه نیست.

معرفت امام علیه السلام به اسم و اوصاف

مراتب مختلف معرفت درباره معرفت امام علیه السلام نیز صدق می کند. در درجه اوّل می توانیم نسبت به ایشان معرفت به اسم داشته باشیم. از طریق روایات، اطّلاعاتی در این زمینه به ما رسیده است و وظیفه داریم که از خصوصیّات اسمی و نشانه ای ولیّ نعمت خود آگاه باشیم؛ حدّاقل در این حد که ایشان را از دیگران تمیز داده، کسی را به جای حضرت اشتباه نگیریم. نام پدر و اجداد طاهرین ایشان و این که در چه تاریخی و در کجا متولّد شده اند و نیز خصوصیّات ظاهری ایشان مانند قد و اندام و شکل و صورت و ... از جمله این مشخّصات است. اگر تشخیص امام زمان علیه السلام به دانستن این اطّلاعات بستگی دارد، لازم است انسان این ها را بداند، و در غیر این صورت شناخت این ها ضرورت ندارد؛ هرچند که معرفت انسان را به امامش شدیدتر و عمیق تر می سازد. البتّه لزوم و ضرورت در این جا، به اعتقاد پیدا کردن انسان تعلّق دارد که جایگاه آن پس از حصول شناخت است.

به عنوان مدخلی برای بیان و معرّفی بعضی از اوصاف امام عصر عجّل الله تعالی فرجه به این حقیقت توجّه می دهیم که همه امامان ما، وارث کمالات پیامبران الهی از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم النبیّین صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده اند.

البتّه از عترت پیامبر خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم هیچ کدام «نبیّ» نیستند، بنابراین باید همه کمالات و فضائل انبیا علیهم السلام را به جز «نبوّت» برای همه امامان قائل شویم. این همان مطلبی است که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است. ایشان پس از تذکّر به وجوب معرفت امام به اسم و وصف، به پائین ترین حدّ معرفت امام به وصف اشاره فرموده اند.

پائین ترین حدّ معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و وارث ایشان غیر از درجه نبوّت می باشد.(۱)

بنابراین اگر بخواهیم امام شناس باشیم، باید امام علیه السلام را دارای مقامات پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بدانیم؛ یعنی معتقد باشیم که امام علیه السلام همه مقامات پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را جز نبوّت دارا هستند. در واقع همه خصوصیات پیامبر در امام علیه السلام هم یافت می شود و تنها مقام نبوّت از این قاعده مستثنی است. با استفاده از این مقدّمه، در ادامه به معرّفی برخی اوصاف امام زمان عجّل الله تعالی فرجه می پردازیم.

۱- طبیب

اشاره

به کلام مهمّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گوش جان می سپاریم:

(پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم) طبیبی است که (در بیماری ها و یا بین بیمارها) طبّ خود را می گرداند (در حالی که) مرهم های خود را به خوبی ساخته و داغ هایش را آماده کرده است. آن ها را هر جا که نیاز باشد قرار می دهد: بر دل های کور و گوش های ناشنوا و زبان هایر.

۱- بحارالانوار، ج۳۶، ص۴۰۷، ح۱۶ به نقل از کفایه الاثر.

لال. با داروهای خود موارد غفلت و سرگردانی را می جوید (و معالجه می کند).(۱)

در ابتدای روایت اشاره شده که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم طبیبی است که طبّ خود را می گرداند. دو معنا برای «دوّار بطبّه» می توان در نظر گرفت: یکی این که طبیب دلسوز، طبّ خود را بین بیماران می گرداند؛ یعنی خود سراغ بیماران می آید، حتّی اگر آن ها به او مراجعه نکنند، طبیب با طبّ خود برای مداوای آن ها اقدام می نماید. معنای دیگر این که طبّ خود را در میان بیماری های مختلف می گرداند؛ یعنی طبّ او نسبت به انواع بیماری ها جریان پیدا می کند و هر نوع بیماری را مداوا می کند. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم طبیبی است که همه ابزار طبابت خود را آماده کرده است و هرجا که مرهم کار ساز نباشد، با داغ، بیماری را ریشه کن می سازد. این طبیب، هم بیماری های جسمی و هم بیماری های روحی را مداوا می کند. دل های کور، گوش های ناشنوا و زبان های لال را شفا داده، افراد سرگردان و غافل را از غفلت و سرگشتگی نجات می بخشد.

طبیب جسم

امام عصر علیه السلام هم چون پدران گرامی خود، طبیب جسم و روح می باشند؛ طبیبی که با طبّ خود به سراغ بیماران مختلف می روند و بر زخم های ایشان مرهم می گذارند. خواندن شرح حال کسانی که از این جهت، مورد عنایت امام علیه السلام قرار گرفته و شفا یافته اند، می تواند وسیله ای برای ایجاد معرفت بیش تر امام زمان علیه السلام به وصف طبابت۷.

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۰۷.

باشد. با این هدف، به ذکر نمونه ای از دستگیری های حضرت بقیّه الله عجّل الله تعالی فرجه الشّریف می پردازیم.

آقای متّقی امام جماعت یکی از مساجد قم (برای مرحوم حضرت آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی) نوشته اند که:

روز دوشنبه هیجدهم ماه صفر از سال ۱۳۹۷(۱)، حادثه مهمّی پیش آمد که سخت مرا و ده ها نفر دیگر را نگران نمود، یعنی همسر این جانب محمّد متّقی همدانی، در اثر غم و اندوه و گریه و زاری دو ساله که از داغ دو جوان خود- که در یک لحظه در کوه های شمیران جان سپردند- در این روز مبتلا به سکته ناقص شدند. البتّه طبق دستور دکترها مشغول معالجه و مداوا شدیم. ولی نتیجه ای به دست نیامد، تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکته، شب جمعه تقریباً ساعت یازده، رفتم در غرفه خود استراحت کنم. پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعای شب جمعه، از خداوند تعالی خواستیم که امام زمان حجّه بن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین را مأذون فرماید که به داد ما برسد.

و جهت این که متوسّل به آن بزرگوار شدم و از خداوند تبارک و تعالی مستقیماً حاجت خود را نخواستم این بود: تقریباً از یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می کرد که من قصّه ها و داستان های کسانی که مورد عنایت حضرت بقیه الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء قرار گرفتند و مشمول عواطف وی.

۱- مطابق با ۱۳۵۶ شمسی.

احسان آن مولا شده اند برای او بخوانم. من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب «نجم الثّاقب» حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسّل به حجّت منتظر امام ثانی عشر علیه سلام الله الملک الاکبر نشوم.

لذا همان طور که در بالا تذکّر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسّل شدم به آن بزرگوار، و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم از اطاق پائین که مریض سکته کرده در آن جا بود، صدای همهمه می آید. سر و صدا قدری بیش تر شد و ساکت شدند. و ساعت پنج و نیم که آن روزها اوّل اذان صبح بود، به قصد وضو آمدم پائین. ناگهان دیدم صبیّه بزرگم- که معمولاً در این وقت در خواب بود- بیدار و غرق در نشاط و سرور است.

تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهر یا برادرم از همدان آمده اند، گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادر چهار بعد از نیمه شب، با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار کرد. چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای معالجه، این سه نفر در اطاق مریضه بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه (بلند می شود) که می گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید، برخیزید آقا را بدرقه کنید». می بیند که تا این ها از خواب برخیزند آقا رفته،

خودش که چهار روز بود که نمی توانست حرکت کند، از جا می پرد، دنبال آقا تا دم در حیاط می رود. دخترش که مراقب حال مادر بود و در اثر سر و صدای مادر که آقا را بدرقه کنید بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می رود که ببیند مادرش کجا می رود. دم در حیاط، مریضه به خود می آید، ولی نمی تواند باور کند که خودش تا این جا آمده، از دخترش زهرا می پرسد که: زهرا من خواب می بینم یا بیدارم؟! دخترش پاسخ می دهد که: مادر جان تو را شفا دادند، آقا کجا بود که می گفتی آقا را بدرقه کنید؟ ما کسی را ندیدیم. مادر می گوید: آقای بزرگواری در زیّ اهل علم، سیّد عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود، به بالین من آمد، گفت: برخیز خدا تو را شفا داد. گفتم: نمی توانم برخیزم، با لحن تندتر فرمود: شفا یافتید برخیز، من از مهابت آن بزرگوار برخاستم:... چون خواست از اطاق بیرون رود من شما را صدا زدم که او را بدرقه کنید، ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمدالله تعالی پس از این توجّه و عنایت، حال مریضه فوراً بهبود یافت، چشم راستش که در اثر سکته غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز میل به غذا کرد. در همان لحظه گفت: گرسنه ام برای من غذا بیاورید، یک لیوان شیر که در منزل بود به او دادند. با کمال میل تناول نمود، رنگ رویش به جا آمد. و در اثر فرمان آن حضرت که گریه مکن، غم و اندوه از دلش برطرف شد.(۱)۸.

۱- سرّ دلبران، ص۱۷۴ تا ۱۷۸.

در پاورقی کتاب، ذیل این داستان آمده است که: «وضمناً خانم مذکور از پنج سال قبل روماتیسم داشت. از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت، با آن که اطبّا نتوانستند معالجه کنند».

این نمونه گوشه ای از تجلّی وصف طبابت امام زمان علیه السلام است. پس از حصول این معرفت، اعتقاد و عدم اعتقاد به این صفت برای امام علیه السلام به اختیار خود انسان بستگی دارد. کسی که به وصف طبابت امام علیه السلام معتقد است، وقتی بیماری را می بیند، بیش از هرکس و پیش از هرکس، به دستگیری امام عصر علیه السلام دل می بندد. آن گاه که به اسباب و عوامل عادی و طبیعی تمسّک می جوید، قلباً از آن طبیب واقعی، شفا می طلبد و این اسباب را صرفاً وسیله شفا دادن ایشان می داند و امیدی به آن ها- مستقلّ از عنایت امام علیه السلام- نمی بندد.

طبیب روح

مرتبه بالاتر طبابت اهل بیت علیهم السلام، در مورد روح افراد متجلّی می شود. چه بسیار افرادی که به وسیله ایشان از غفلت و حیرت در آمده اند! و چه قدر افراد سرگردان که نجات یافته اند! کاملاً روشن است که تربیت روح نسبت به تربیت جسم، سطح بالاتری دارد. اگر همه بیماری های جسمی مداوا شود و همه بدن ها سالم گردند، امّا اهل عبادت پروردگار نباشند، چه فایده ای برای ایشان دارد؟ سلامت جسم، وقتی ارزش می یابد که از آن در جهت بندگی خدا استفاده شود. در غیر این صورت، بهبودی و شفا یافتن، نعمت نخواهد بود. ولی معمولاً به بیماری های جسمی بیش از ناراحتی ها و دردهای معنوی و روحی توجّه می شود.

به عنوان مثال اگر بشنویم کسی به بیماری صعب العلاجی مثل سرطان دچار شده، خیلی ناراحت می شویم. ولی اگر شاهد انحرافات فکری و عقیدتی دیگران باشیم، کم تر نگران می شویم، در حالی که گرفتاری های روحی و اخلاقی به مراتب خطرناک تر بوده، هلاکت واقعی افراد به این جنبه مربوط می شود.

وقتی می شنویم یا می بینیم که امام عصر عجّل الله تعالی فرجه از گمراهان یا افراد سست ایمان دستگیری کرده و آن ها را در مسیر صحیح دینداری قرار داده اند، باید بیش از شفا دادن یک بیمار سرطانی، برای ما اهمیّت داشته باشد، در حالی که متأسّفانه چنین نیست. نوع افراد، شفا دادن جسم بیمار را مهم تر می دانند تا نجات روح فرد از هلاکت و بیماری گمراهی و انحرافات عقیدتی. وقتی می بینیم یا می شنویم که امام علیه السلام افراد را از جهل و غفلت نجات داده و آن ها را به مسیر هدایت و توحید راهنمایی کرده اند، نسبت به «طبیب روح» بودن امام علیه السلام معرفت پیدا می کنیم. پس از حصول این معرفت باید قلباً نیز بدان معتقد گردیم.

۲- علم مصبوب

اشاره

جهل، از امراض روحی است که انسان را به غفلت و حیرت و نهایتاً به بیراهه می کشاند. شفای این درد، علم است که به دست امام علیه السلام می باشد. یکی از اوصافی که امام رضا علیه السلام برای معرّفی امام معصوم علیه السلام به کار برده اند، تعبیر: «المخصوص بالعلم»(۱) است؛ یعنی علم، اختصاص ۱.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادرٌ جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.

به امـام علیه السـلام دارد. بنـابراین هرکس بخواهـد عـالم شود، بایـد سـراغ امـام برود؛ چرا که ایشـان تنها منبع علم هسـتند. در عبارتی از زیارت آل یس نیز امام زمان علیه السلام، خود را «العلم المصبوب» یا «علم سرازیر شده» معرّفی فرموده اند.(۱)

دستگیری علمی امام عصر علیه السلام

در این جـا نمونه ای از دسـتگیری علمی امام عصـر اروحنا فـداه را در همین زمان غیبت یاد می کنیم، تا با شـناخت این موارد، معرفت بیش تری را به وصف «علم مصبوب» بودن ایشان پیدا کنیم.

از افرادی که مورد عنـایت امام زمان علیه السـلام قرار گرفته انـد، مرحوم شـیخ مرتضـی انصاری رحمه الله است. ایشان با امتیاز فوق العاده در علم و تقوا، مرجعیّت عالم تشیّع را در زمان خود به عهـده داشـتند. ایشان مقامشان به جایی رسـیده بود که وقتی برایشـان مشـکل علمی پیش می آمـد، گـاهی خـدمت امـام زمـان علیه السـلام می رسـیدند و سؤالاـت خود را از منبع علم می پرسیدند. آقا میر سیّد محمّد بهبهانی به دو واسطه از یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که گفت:

در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلا مشـرّف شده بودم، شبی بعد از گذشتن نیمه شب، برای رفتن به حمّام از منزل بیرون آمدم. و چون کوچه ها گل بود، چراغی با خود برداشـتم. از دور شخصی را شبیه شیخ دیدم. چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که شیخ در این موقع شب، آن هم در۶.

۱- احتجاج طبرسی، ج۲، ص۳۱۶.

این گل و لای، با چشم ضعیف به کجا می رود. من برای این که مبادا کسی در کمین او باشد، آهسته پشت سر او روانه شدم، تا بر در خانه ای مخروبه ایستاد، و زیارت جامعه را با حالت توجّه خاصّی خوانده و سپس داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی دیدم، ولی صدای شیخ را می شنیدم که گویا با کسی تکلّم می کند. پس به حمّام رفتم و بعد به حرم مطهّر مشرّف گشتم، و شیخ را در آن مکان شریف دیدم. بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و قضیّه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد، تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف مأذون می گردم. و به درب آن منزل- که تو آن را پیدا نخواهی کرد- می روم، و زیارت جامعه می خوانم. چنان چه بار دیگر اجازه رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات هستم، این مطلب را پنهان دار، و به کسی اظهار مکن.(۱)

مشاهده زندگی افرادی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت شده اند و علم امام را چشیده اند، باعث می شود که ما نسبت به منبع علمی که آن ها را سیراب کرده است، معرفت بیش تری پیدا کنیم.

افرادی نظیر شیخ انصاری، عنایت شدگان خاصّ امام عصر ارواحنا فداه هستند؛ کسانی که حضرت از آن ها دستگیری فرموده اند و «علم مصبوب» بودن خود را به ایشان چشانده اند.۷.

۱- زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری، ص۱۰۶ و ۱۰۷.

امّا بایـد توجه داشت که برای چشـیدن علم امام علیه السـلام ضـرورت نـدارد که انسان حتماً خدمت حضـرتش مشـرّف شود و سؤالات علمی خود را به صورت حضوری بپرسد. این تشـرّف، توفیق بسیار عظیمی است، ولی لزومی ندارد کسی به این درجه برسد تا از علم امام علیه السـلام بهره گیرد. بلکه از طریق رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السـلام و به طور کلّی اسـتقامت در طریق ولایت ایشان، می توان از این سرچشمه علم سیراب شد.

برای این که در معرض تـابش انوار علم و هـدایت امـام علیه السـلام قرار گیریم، بایـد وظـایف خود را نسـبت به ایشـان به طور کامل ادا کنیم. از جمله این که نسـبت به سخنان ایشان تسلیمباشیم، همه مسائل و مشکلات علمی، فکری و قلبی خود را به امام علیه السـلام ارجـاع دهیم و در حقیقت همه امور خود را «ردّ به سوی امام» کنیم. وقتی که انسان در همه امور، امام علیه السـلام را مرجع قرار دهـد و نسـبت به راهنمایی های ایشان تسـلیم گردد، خداوند کریم به لطف عمیم خود، شـیرینی علم امام را به او می چشانـد. بدین ترتیب، مراجعه او به احادیث اهل بیت علیهم السـلام و عمل به آن ها، وسـیله چشـیدن علم دین از سرچشـمه وجود امام علیه السلام می گردد.

۳- فریادرس بیچارگان

حضـرت زین العابـدین علیه السـلام در صـلوات «شـعبانیّه»، صـفات پیـامبر و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السـلام را چنین بیان فرموده اند:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الکَهفِ الحَصینِ وَ غِیاثِ المُضطَرِّ المُستَکینِ وَ مَلجَأِ الهارِبینَ وَ مُنجِی الخائِفینَ

وَ عِصمَهِ المُعتَصِمینَ.(۱)

خدایا! بر محمّد و آل محمّد درود بفرست که ایشان غار محکم و نفوذناپذیر، و فریادرس بیچارگان، و پناهگاه فرار کنندگان، و نجات دهنده افراد ناامن، و حفظ کننده افرادی هستند که به دامان ایشان چنگ می زنند.

امام علیه السلام غاری است محکم که هرکس را که به ایشان رجوع نماید، حفظ می کنند، به فریاد هر بیچاره و درمانده ای که از ایشان یاری بخواهد، می رسند و خود به یاری او می شتابند؛ چرا که ایشان «غَوث»(۲) می باشند.

انسان، غوث بودن امام علیه السلام را وقتی می یابد که واقعاً به حال اضطرار افتاده باشد؛ یعنی وجدان کرده باشد که دستش از همه جا کوتاه است. آن گاه می فهمد که تنها امام علیه السلام است که می تواند از او دستگیری کند.

حقیقت «استغاثه» این است که فرد در نهایت سختی، از همه جا قطع امید کرده و در واقع مستأصل و بیچاره و «مضطرّ» شده باشد و در این حال فریاد خواهی کند. لازمه اضطرار، انقطاع و بریدن از غیر امام علیه السلام است. دستگیری امام علیه السلام در این حال، منجر به چشیدن صفت «غوث» می گردد. از همین جهت است که فرموده اند:

«غیاث المضطرّ المستکین» یعنی اگر انسان به حال اضطرار و).

۱- بحارالانوار، ج۸۷، ص۶۸.

۲- در زیارت آل یس امام زمان علیه السلام خود را «غوث» معرفی فرموده اند...: و الغوث والرّحمه الواسعه... (احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۱۶).

بیچارگی رسیده باشد، هر زمانی که فریاد خواهی از امام علیه السلام کند، اثر دستگیری ایشان را می بیند.(۱)

به نمونه روشنی از این دستگیری اشاره می کنیم:

شیخ ابراهیم ترک روضه خوان از اتقیاء و ابرار بود و سال ها پناهنده ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السلام (در شهر سامرّا) بود و رابطه خاصّی با آن حضرت داشت. دائماً به یاد آن بزرگوار بود و به همین دلیل معروف به شیخ ابراهیم صاحب الزّمانی شده بود و می گفت: من هر روز برای حضرت گریه می کنم. در یکی از سفرهای زیارت ثامن الائمّه علیهم السلام معجزه ای از توسّل به حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه دیده بود.

جناب آقا میرزا هادی خراسانی حائری از ایشان حکایت فرمود که در مراجعت از مشهد مقدّس، یکی از سادات به همراهی من از رشت به سمت ترکستان حرکت می کرد. یک لنگه جوال ابریشم همراه خود داشت و در کنار رود اَرَس می رفتیم. راه حرکت در آن چند فرسخ، در خاک روس است.

آن سیّد، بسته ابریشم را به من واگذاشت و خود پیاده از طرف خاک ایران راه پیمود. شیخ گفت: من از ممنوعیّت ورود ابریشم به خاک روس و این که احتیاج به گمرک و تذکره دارد، غافل).

۱- مرحوم مجلسی نقل فرموده اند که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در عالم رؤیا به شخصی به نام ابوالوفاء فرمودند: هرگاه شمشیر به گلویت رسید- و با دست مبارک به گلوی خویش اشاره فرمودند- پس به حضرت مهدی علیه السلام استغاثه کن که او به فریادت می رسد. او برای هرکس که به پناه او برود و به او استغاثه کند، پشت و پناه و فریادرس است. (بحارالانوار، ج۹۴، ص۳۵ و ۳۶).

بودم. یک مرتبه چهار نفر از مأمورین روس با سلاح از میان درخت ها بیرون آمدند. صیحه زدند: «نگاه دارید». مُکاری(۱) ما مرد ترک مؤمنی بود. گفت این آقا آخوند است، چیز گمرکی ندارد، بگذار برویم. یکی از آن کفّار با چوب به پای آن بیچاره زد. او نعره ای زد و بر زمین خورد، پایش شکست. پس به سراغ من آمدند، و من تنها در بیابان، همسر جوانی همراه داشتم و طفل کوچکی که از مشاهده آن ها می ترسید و فریاد می زد. من گفتم: چه می گویید و چه می خواهید؟ گفتند: بارها و اسباب ها را باز کن، ببینیم چه داری. بقچه ها را باز کردم. تک تک لباس ها و خورده ریزها حتّی اسباب زن ها را یکی یکی نظر می کردند و می گفتند: ابریشم داری؟

من چون دیدم همه قصد این ها ابریشم است، فهمیدم کار سخت است. به کنار رفتم و یقین کردم الآن بر سر لنگه ابریشم سیّد می آیند و مرا خواهند برد. بر خود نترسیدم، ولی بر همسر جوان و بچه خود، در این بیابان در چنگ این کافران، ترسیدم که چه خواهد شد.

اشک از چشمم سرازیر شد، امیدم از همه جا منقطع شد. قرآن مجید را به دست گرفتم. متوسّل به حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه شدم و عرضه داشتم: این جا محلّی است که جز شما را ملجأ و پناهی نیست. به کنار ایستادم و تسلیم شدم.

آن چهار نفر، خودشان همه اثاثیه را زیر و بالا کردند تا رسیدند به لنگه ابریشم، آن را باز کردند. دیدم ابریشم اعلا و خوش رنگی است. آن کافران، کلاف کلاف آن ها را بیرون می کشیدند ود.

۱- مُکاری: کسی که چارپایان را کرایه می دهد.

نظر می کردنـد و به یک دیگر نشان می دادنـد و می گفتنـد: این چیست؟! و می انداختند. تا آخر نفهمیدند آن همه کلاف ها ابریشم است، تا آن که از همه گذشتند و کنار رفتند و گفتند: «آخوند بار کن و برو، چیزی نبود».

من اسباب ها را بستم. دیدم نمی توانم بار کنم. سراغ مکاری آمدم. دیدم پایش خیلی ورم کرده است. آن قدر ورم کرده که بیچاره نزدیک به مرگ رسیده است. او را صدا کردم: برخیز. گفت: پایم شکسته، الآن می میرم. فریاد زدم: بگو «یا صاحب الزّمان» و برخیز؛ و هم چنان اشکم جاری و سرازیر بود. گفت: محال است، نمی توانم برخیزم. دست او را گرفتم و گفتم: بگو یا صاحب الزّمان! برخاست.

مأمورین به ما نظر می کردنـد که چه می کنیم. آن مکاری بیچاره، خرده خرده پا بر زمین گذاشت و راه افتاد، ولی مثل مَشکِ پُر از هوا بود تا آن که بارها را بار گذاشتیم. چند قدمی راه رفتیم. پای او مثل مشکی بود که آن را باد کرده بودند و هوای آن بیرون رفت. پرسیدم: پایت چگونه است؟ نشان داد که ابداً نشانه ای از شکستگی نداشت. در کمال صحّت و سلامت و آسودگی راه را طی کردیم و آن مکاری اعتقاد عجیبی به حقیر پیدا نمود.

بعد از دو ساعتی، از خاک روس بیرون شدیم. ایرانیان ما را دیدند، خیلی تعجّب کردند که چگونه ابریشم را از آن راه آورده بودیم. گفتند: اگر شما را می گرفتند، ده سال زندان داشت و فلان مقدار باید جریمه می دادید.(۱)ب.

۱- العبقریّ الحسان، ج۱، بساط دوم، ص۹۸- با اندکی اصلاح ادبی در عبارات کتاب.

این داستان، مربوط به فردی است که ارتباط عمیق روحی با امام زمانش داشته و در سختی ها به عنوان نقطه امید و پناهگاه و فریادرس، جز ایشان را نمی خوانده است. کسی که هر روز به یاد مولای غریب خود می گرید، انقطاع کامل به سوی امامش دارد و در گرفتاری ها سراغ کسی جز ایشان نمی رود.

امّا باید توجّه داشت که این انقطاع (قطع تعلّق از غیر خدا و اهل بیت علیهم السلام) فقط در حال اضطرار و بیچارگی نیست، بلکه اگر شخص به مقام و منزلت امام عصر ارواحنا فداه در عالم هستی آگاهی داشته باشد، به همان حال «انقطاع» نائل می گردد؛ بدون آن که به گرفتاری و سختی محسوس مبتلا شود. زیرا انسان همواره نیازمند به نظر عنایت امام زمان خود علیه السلام است؛ نه تنها در حالت خاصّی که خود، احساس اضطرار می کند.

۴- کهف حصین

اشاره

یکی از مهم ترین شؤون امام علیه السلام که تأمین کننده اساسی ترین نیاز ما به ایشان است، ملجأ و پناه بودن امام علیه السلام برای انسان در برابر خطراتی است که او را در مسیر هدایت، تهدید می کند.

لغزشگاه های مختلف و متعدّدی برای انسان در طریق بندگی پروردگار وجود دارد که بسیاری از آن ها برای او ناشناخته و فریبنده است؛ یعنی به سادگی برای او قابل تشخیص و پرهیز نیستند. انسان بدون آن که خودش بفهمد و بخواهد، در معرض سقوط و انحراف قرار می گیرد. چه بسا در مواردی گمان کند که تقرّبی به سوی پروردگارش

پیدا می کند، ولی در همان حال، گرفتار تسویل و فریب شیطان باشد. اصولاً شناخت شیاطین و راه های فریب دادن آن ها در مسیر هدایت انسان، لازمه سلوک و طیّ طریق بندگی خداست.

یکی از کمالاتی که خداوند در امام علیه السلام به عنوان مربّی بشر در مسیر هدایت قرار داده، شناخت شیطان و راه های فریب دادن او و نیز توانایی نجات انسان ها از دام اوست. هرکس به این حقیقت آگاه شود، مطمئن ترین پناهگاه برای حفظ شدن از شرّ شیاطین را یافته، که باید با التجاء به ائمّه علیهم السلام خود را از انواع و اقسام خطرات در این مسیر نجات دهد. این است که استعاذه (پناه آوردن) به امام علیه السلام یکی از مهم ترین وظایف انسان نسبت به ایشان است.

شناخت امام علیه السلام به این وصف (پناه از شیطان) گامی مؤثّر در استعاذه به ایشان می باشد.

برای آشنایی با این صفت امام علیه السلام به عباراتی از وصیّت امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد- که جزء تربیت شدگان خاصّ حضرت بوده است- مراجعه می کنیم که در این خصوص دستورالعمل های مهمّی به او داده اند.(۱)

ای کمیل بن زیاد! هر روز نام خدا و «لاحول ولاقوّه اِلّا بالله» را بر زبان جاری ساز، و بر خدا توکّل کن، و ما را یاد کن و ما را به اسم نام ببر و بر ما درود بفرست، و به واسطه ما به خدا پناه آور، و به این وسیله (آفات را) از خود و آن چه مورد توجّه توست، دفع کن تا ان شاءالله از شرّ آن روز در امان باشی.۴.

۱- بحارالانوار، ج۷۷، ص۲۶۸ تا ۲۷۴.

در قدم اوّل باید دانست که در هر روز، شروری متوجّه خود انسان و چیزهایی که به نحوی مورد عنایت اوست، می باشد که باید از آن ها به خدای متعال پناه ببرد. سفارش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل این است که به واسطه اهل بیت علیهم السلام به خدا پناهنده شود؛ در واقع با پناه آوردن به ایشان خود را در پناه پروردگار متعال قرار دهد.

پناهنده شدن، کار کسی است که با اتّکاء به توان و تدبیر خود، توانایی رویارویی با خطرات را ندارد و لذا باید به قدرتی برتر از خود پناه آورد تا بتواند با بزرگ ترین دشمن خدا و خود- شیطان لعین- به مقابله برخیزد. بر همین اساس راه استعاذه از وساوس شیطانی این است که با پناه آوردن به وجود مقدّس پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، به قدرت خدادادی ایشان خود را از شرور مقدّرات حفظ کند.

... یا کُمَیلُ اِذا وَسوَسَ الشَّیطانُ فی صَدرِکَ فَقُل: أعوذُ بِاللهِ القَوِیِّ مِنَ الشَّیطانِ الغَوِیِّ وَ أعوذُ بِمُحَمَّدٍ الرَضِیِّ مِن شَرِّ ما قُدِّرَ و قُضِیَ وَ أعوذُ بِإلهِ النّاسِ مِن شَرِّ الجِنَّهِ وَ النّاسِ اَجمَعینَ... تُکفی مَؤُونَهَ إبلیسَ وَالشَّیاطینِ مَعَهُ، و لَو أَنَّهم کُلَّهُم أبالِسَهُ مِثلُه.

ای کمیل! هنگامی که شیطان در دل تو را وسوسه می کند، بگو: از (شرّ) شیطان گمراه به خدای توانا پناه می برم، و از شرّ قضا و قدر به حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم که مورد خشنودی (خدا) است پناه می برم، و از شرّ تمام جنّ و انس به معبود همه مردم (خدا) پناه می آورم... در این صورت از خطر کارهای ابلیس و شیاطینی که با او هستند حفظ می شوی، هرچند همه آن ها شیطان هایی مانند خود او باشند.

در هر روز و هر ساعت ممکن است اموری برای انسان مقدّر شده باشد که واقع شدنش به ضرر او باشد؛ چون به دین و سعادت اخروی او لطمه می زند. معمولاً خود شخص از شروری که متوجّه او می باشد، بی خبر است و لذا با نیروی عقل و دوراندیشی خود نمی تواند از شرّ آن ها در امان بماند؛ پس چاره ای جز پناه آوردن به کهف حصین الهی - پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امامان علیهم السلام- ندارد.

تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان

اگر خدا به انسان رحم نکند، هرگونه لغزشی برای او امکان پذیر است. بنابراین هیچ گاه نباید بر خود تکیه کند و همیشه باید از مکر شیطان و ضعف خود در مقابله با نیرنگ های او بترسد و برای مصون ماندن از کید شیطان به ملجأ و پناهی که خدای متعال قرار داده، متشبّث شود تا در وقت لازم که خودش متوجّه مکر شیطان نیست، با دستگیری و عنایت اهل بیت علیهم السلام، خطر را تشخیص دهد و با لطف ایشان از سقوط در مهلکه نجات یابد. البتّه عمل کردن کامل به احکام شرع، لازمه تشبّث به امامان علیهم السلام در حفظ شدن از خطر شیطان است.

ای کمیل! همانا زمین از تله های شیاطین پر است. تنها کسانی از آن جا نجات پیدا می کنند که به ما متشبّث شوند (بچسبند) و خداوند تو را آگاه فرموده که از آن تله ها فقط بندگانش نجات پیدا می کنند. که بندگان او اهل ولایت ما (اهل بیت علیهم السلام) هستند.

همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان، تشبّث به اهل بیت علیهم السلام است. تشبّث یعنی

چسبیدن. وقتی انسان در همه امور، خود را به ایشان بچسباند و در هیچ موردی از ایشان فاصله نگیرد، آن وقت می تواند اطمینان یابد که در دام شیطان نمی افتد. ولی اگر چنین نکند- هرچند که مقیّد به انجام طاعات الهی و اهل عبادت باشد- مصون ماندنش از شرّ شیطان تضمین نشده است. بلکه همان طاعت ها و عبادت ها، ممکن است وسیله ای در دست شیطان شوند که نیرنگ خود را از طریق آن ها اعمال کند.

۵- شاهد خدا بر خلق

خدای متعال در قرآن پیامبرش را این گونه معرّفی فرموده است:

«یا اَیُّهَا النَّبِیُّ إنّا اَرسَلناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً و داعیاً اِلَی اللهِ بِإذنِهِ و سِراجاً مُنیراً.»(۱)

(ای پیامبر) ما تو راه گواه (بر خلق) و بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اجازه اش و چراغی روشنایی بخش فرستادیم.

در این آیه، خدای عزّوجل، پیامبرش را به عنوان «شاهد» معرفی کرده است. چون به فرمایش حضرت صادق علیه السلام، امام علیه السلام، عدل پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است، باید این وصف را برای ایشان هم قائل شویم و بدانیم که امام علیه السلام هم شاهد بر امّت هستند.

وقتی کسی را شاهد بر امری می دانیم، در حقیقت عقیده داریم که او بر آن امر، ناظر و از آن آگاه است. بنابراین پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه علیهم السلام از احوال مردم آگاهی دارند و اعمال آن ها را می بینند:۶.

۱- احزاب/۴۵ و ۴۶.

«وَ قُلِ اعمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنُونَ.»(۱)

و (ای پیامبر) بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را می بینند.

در این آیه، وصف شاهد و شهید بودن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام با تعبیر «دیدن اعمال» بیان شده است. برای روشن شدن مطلب، به تفسیر اهل بیت علیهم السلام ذیل این آیه شریفه مراجعه می نماییم:

محمّدبن مسلم گفت: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام سؤال شد: آیا اعمال بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم عرضه می شود؟ فرمودند: در آن شکّی نیست. آیا این قول خدای عزّوجل را ندیده ای که: عمل کنید... (تا آخر آیه) حضرت فرمودند: خدا روی زمین خود شاهدانی دارد.(۲)

خداوند، برای خود شاهدانی بر روی زمین قرار داده است. آن ها پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و «مؤمنون» هستند. منظور خداوند از «مؤمنون» چیست؟ راوی می گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم، پس نظر ایشان را درباره آیه «وقل اعملوا...» پرسیدم. امام علیه السلام فرمودند: (خداوند) فقط ما را قصد کرده است.(۳)

بنابراین در این آیه شریفه، منظور از مؤمنون، ائمّه علیهم السلام هستند. در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام در پاسخ به همین سؤال فرموده اند:

ایشان ائمّه علیهم السلام هستند.(۴)۱.

۱- توبه/۱۰۵.

۲- تفسیر کنز الدّقائق، ج۵، ص۵۳۴، ح۱.

۳- بصائر الدّرجات، جزء۹، باب۵، ح۱.

۴- بصائر الدّرجات، جزء۹، باب۵، ح۱۱.

پس همان طور که خدای عزّوجل اعمال بندگان را می بیند، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه علیهم السلام نیز ناظر بر آن ها هستند. اثر اخلاقی این باور و اعتقاد قلبی، توجّه انسان به نظارت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امامش بر اعمال او است. مسلّماً در پیشگاه ایشان، بسیاری از اعمال انسان، احتیاج به تجدیدنظر خواهد داشت.

عرضه اعمال بندگان بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه علیهم السلام

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «داودبن کثیر رِقّی» نقل می کند که: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ایشان بدون آن که من سخنی بگویم، به من فرمودند:

ای داود! روز پنج شنبه اعمال شما بر من عرضه شد. پس در آن چه به من عرضه شده بود، دیدم که تو به پسر عمومیت - فلانی- رسیدگی کرده ای. این کار، مرا خوشحال کرد. من اطمینان دارم که رسیدگی تو، به او، سبب می شود که عمر او با سرعت بیش تری به پایان برسد و مهلتش ناتمام بماند. (عمر طبیعی نکند)(۱)

داود گفت: من پسر عمویی داشتم که ناصبی خبیث و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود. شنیدم که خود و خانواده اش در سختی زندگی می کنند. پس قبل از این که به مکّه بروم، برایش پولی فرستادم وقتی به مدینه برگشتم، امام صادق علیه السلام این خبر را به من دادند.

امام صادق علیه السلام این گونه از اعمال شیعیان خود آگاه بودند.۵.

۱- وسائل الشّیعه، ج۱۱، ص۳۹۰، ح۱۵.

در این زمینه، به داستانی دیگر درباره امام رضا علیه السلام توجّه می کنیم:

عبدالله بن ابان، روغن فروشی بود که مدّتی خدمت امام رضا علیه السلام مجاور شده بود. او یک بار که به محضر ایشان شرفیاب شد، عرض کرد: برای خود و خانواده ام از شما التماس دعا دارم.

حضرت علیه السلام فرمودند: آیا من این کار را نمی کنم؟ (فکر می کنی من شما را دعا نمی کنم؟!) همانا اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می شود.

عبدالله گفت: پذیرفتن این مطلب برای من سنگین آمد.

حضرت فرمودند: آیا در کتاب خدای عزّوجل نمی خوانی: «و بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را می بینند». فرمودند: قسم به خدا منظور از «مؤمنان»، علیّ بن ابی طالب علیه السلام است.(۱)

عبدالله بن ابان، با وجود این که مدّتی مجاور امام علیه السلام بود، ولی هنوز ایشان را به این وصفشان نشناخته بود. از این رو، وقتی حضرت برای او توضیح می دهند که من هر روز و شب اعمال شما را دیده، برایتان دعا می کنم، تعجّب کرد و پذیرش مطلب برایش سنگین آمد. امام علیه السلام ناچار برای او از قرآن دلیل آوردند. ناگفته نماند که احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمّه علیهم السلام که بعضی دو روز در هفته و بعضی هر صبح و شام را معیّن کرده اند، با یک دیگر تعارضی ندارند؛ چون هر دو صورت آن امکان پذیر است و پذیرفتن یک گروه از روایات، مانع از۵.

۱- وسائل الشّیعه، ج۱۱، ص۳۸۷، ح۵.

قبول دسته دیگر نیست. احتمال دارد که نحوه عرضه اعمال در این دو صورت، با یک دیگر متفاوت باشد.

علاوه بر این، طبق صریح احادیث، اعمال بندگان بر همه اهل بیت علیهم السلام عرضه می شود.

کسی که خدای عزّوجل و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین و امامان خود علیهم السلام را شاهد بر اعمال خویش می داند و به این معرفت خود اعتقاد دارد، چگونه می تواند در اعمالش بی دقّتی و سهل انگاری کند؟!

با نقل داستان دیگری از امام رضا علیه السلام، از خدای عزّوجل درخواست می کنیم که معرفت ما را نسبت به امام علیه السلام عمیق تر فرماید.

موسی بن سیّار می گوید: من همراه حضرت رضا علیه السلام بودم که به دیوارهای شهر طوس رسیدیم. صدای شیون و ناله ای را شنیدم. دنبال صدارفتم تا به جنازه ای برخورد کردم. در همین حال دیدم مولایم علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام از اسب خویش پیاده شد، به سوی جنازه رفت، آن را بلند کرد. و چنان که برّه به مادر خود می چسبد، خود را به آن جنازه چسبانید و به من فرمود:

ای موسی بن سیّار! هر که در تشییع جنازه یکی از دوستان ما شرکت کند، از گناهان خود پاکیزه می شود، همانند روزی که از مادر متولّد شده است.

همین که جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، دیدم که امام علیه السلام به طرف آن رفتند. مردم را کنار زدند، تا خود را به جنازه رساندند. آن گاه دست مبارک خود را بر سینه او نهادند و فرمودند:

ای فلانی پسر فلانی! تو را به بهشت مژده باد. بعد از این لحظه دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست!

عرض کردم: فدایت شوم، آیا شما این شخص را می شناسید، در حالی که قسم به خدا تاکنون قدم به این سرزمین نگذاشته بودید؟! امام علیه السلام فرمودند:

ای موسی بن سیّار! آیا نمی دانی که اعمال و رفتار شیعیان ما، در هر صبح و شام، بر همگی ما امامان عرضه می شود؟ آن گاه اگر تقصیری در رفتار آن ها باشد، از خداوند می خواهیم که از سر تقصیرشان درگذرد. و اگر کار خوبی داشته باشند، از خداوند می خواهیم که از آن ها قدردانی فرماید.(۱)

از این حدیث می توان فهمید که عرضه اعمال بر امامان علیهم السلام چه بشارت بزرگی به دوستان و شیعیان ایشان است. اگر امام علیه السلام برای آمرزش گناهان کسی طلب مغفرت کنند، امید است که خداوند به آبروی ایشان از سر تقصیر آن فرد بگذرد.

بنابراین شاهد بودن ائمّه علیهم السلام بر اعمال و رفتار انسان، از طرفی ممکن است باعث خجالت و بی آبرویی او گردد (در صورتی که گناهانی مرتکب شده باشد). ولی از طرف دیگر سبب امیدواری است؛ چون رحمت واسعه الهی برای او دست به دعا بلند می کند و برای گناهانش از خداوند طلب عفو می نماید.۹.

۱- بحارالانوار، ج۴۹، ص۹۸ و ۹۹.

فصل سوم: غیبت امام عصر علیه السلام

اشاره

پس از آن که با برخی اوصاف امام علیه السلام آشنا شدیم، در این فصل به بررسی یکی از ویژگی های امام عصر علیه السلام یعنی غیبت آن حضرت می پردازیم. ابتدا اشاره ای داریم به سابقه غیبت در میان حجّت های الهی.

غیبت حجّت های پیشین

غیبت خلیفه الهی در زمین، پدیده نوظهور و بی سابقه ای نیست که تنها در امّت اسلام رخ داده باشد. بلکه این امر پیشینه ای بس دیرینه در امّت های گذشته داشته است. در این جا به دو نمونه از این دست اشاره می کنیم تا اصل وجود غیبت خلیفه خداوند و نحوه آن، بیشتر مورد توجّه قرار بگیرد.

یک مصداق برای غیبت خلیفه الهی پس از وفات حضرت نوح علیه السلام اتّفاق افتاد. مطابق حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است، آن حضرت در هنگام وفات خود شیعیانش را جمع کرد و خطاب به

آن ها فرمود:

بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوت ها ظاهر خواهند شد و خدای عزّوجل به وجود قیام کننده ای از فرزندان من- به نام هود- فرج شما را می رساند... او در شمایل و اخلاق شبیه من است... پس آن ها پیوسته چشم به راه هود و منتظر ظهورش بودند تا آن که مدّت (این غیبت و انتظار) به درازا کشید و دل های بیشتر ایشان سخت [و سنگ] گردید، در این هنگام خدای متعال پیامبرش هود را ظاهر ساخت در حالی که آن ها - از فرج- ناامید و در نهایت گرفتاری بودند.(۱)

چند نکته در این حدیث شریف، قابل توجّه و تأمّل است:

یکی این که حضرت نوح علیه السلام فرمود: پس از من غیبتی خواهد بود، امّا حضور خلیفه الهی در زمین را نفی نکرد.

می دانیم که مطابق سنّت دیرین الهی همیشه بر پهنه زمین، خلیفه ای از جانب خداوند وجود دارد، امّا این خلیفه ممکن است آشکار و شناخته شده نباشد بلکه ناشناخته و پنهان باشد.(۲) به همین جهت، حضرت نوح علیه السلام به غیبت حجّت یا حجّت های الهی پس از خود اشاره فرمود، بدون آن که هیچ نام و نشانی از آن ها بیان فرماید.

نکته دوم این که حضرت نوح علیه السلام یکی از فرزندان خود را به نام و نشان معرّفی کرد و از او به عنوان «قائم» یاد نمود و وعده داد که فرجت.

۱- کمال الدّین، باب ۲، ح۳.

۲- احادیث مربوط به این بحث در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه» باب ۲۲ به تفصیل ذکر شده است.

شیعیان به ظهور ایشان خواهد بود.

سوم این که دوران انتظار فرج شیعیان حضرت نوح علیه السلام به درازا کشید تا آن جا که بیشتر آن ها به قساوت قلب گرفتار شدند.

چهارم این که خدای متعال، حضرت هود علیه السلام را در زمانی ظاهر فرمود که شیعیان از فرج، ناامید و در نهایت سختی و گرفتاری بودند.

هر چهار ویژگی در مورد پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و غیبت فرزند ایشان - حضرت قائم علیه السلام- تکرار شده است که هرکدام باید در محلّ خود به تفصیل بیان شود.

یکی دیگر از انبیای الهی که به امر خداوند از قوم خود- حتّی پدر و برادرانش- غیبت داشت، حضرت یوسف علیه السلام.

ایشان سه روز در چاه، چند سالی در زندان و سال هایی هم در کسوت پادشاهی به سر برد که مجموع این ایّام بیست سال می شود.(۱) فاصله مکانی حضرت یوسف علیه السلام - در زمان سلطنتش بر مصر- با پدرش حضرت یعقوب علیه السلام، مسیری بود که طی کردن آن در آن روزگار تنها هجده روز طول می کشید. با این حال پدر و برادران ایشان از حضور آن حضرت در نزدیکی خود، بی خبر بودند. هم چنین برادران یوسف علیه السلام حتّی در هنگام روبه رو شدن با آن حضرت، ایشان را نشناختند و تا خود را معرّفی ننمود، ایشان را به جا نیاوردند. امام صادق علیه السلام در بیان شباهت حضرت صاحب الامر علیه السلام با جناب یوسف علیه السلام می فرمایند:

حضرت صاحب الامر علیه السلام شباهتی با جناب یوسف علیه السلام دارند...۵.

۱- کمال الدّین، ابتدای باب ۵.

همانا برادران یوسف نوادگان و فرزندان پیامبران بودند، با او تجارت و معامله کردند و سخن گفتند در حالی که برادرانش بودند و او هم برادر آن ها بود، امّا او را نشناختند تا آن که خودش گفت: «من یوسف هستم و این برادر من است.» پس چرا این امّت دور از رحمت الهی انکار می کنند که خدای عزّوجل زمانی با حجّت خویش همان کند که با یوسف کرد؟ همانا جناب یوسف پادشاه مصر بود و فاصله میان او و پدرش مسیر هجده روز راه بود، پس اگر (خداوند) می خواست پدر او را از این امر آگاه کند، می توانست (که البتّه چنین نکرد). وقتی بشارت یوسف به حضرت یعقوب و فرزندانش رسید، از محلّ خودشان تا مصر را در نُه روز (یعنی نصف مدّت معمول) طی کردند. پس به خاطر چه این امّت انکار می کنند که خدای عزّوجل با حجّت خود همان کند که با یوسف علیه السلام کرد، به گونه ای که در بازارهای آن ها راه رود و روی فرش هایشان پا بگذارد (بدون این که شناخته شود) تا این که خداوند در این امر (معرّفی خودش) به او اجازه دهد، همان گونه که به یوسف علیه السلام اجازه معرّفی داد؟ آن ها گفتند: «آیا واقعاً تو خودت یوسف هستی؟» گفت: «من یوسف هستم.»(۱)

طبق این حدیث شریف، دو نحوه غیبت برای حضرت یوسف علیه السلام وجود داشته است: یکی دور بودن ایشان از پدر و سایر اعضای خانواده اش که هرچند فاصله مکانی بین آن ها زیاد نبود، امّا حضرت یعقوب علیه السلام و سایر فرزندانش از این نزدیکی مکانی- براساس علم۴.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۴.

عادی بشری- مطّلع نبودند. بنابراین، غیبت به معنای پنهان بودن محلّ اقامت حضرت یوسف علیه السلام از خانواده اش بود.

صورت دوم غیبت حضرت یوسف علیه السلام به این شکل بود که ایشان با مردم- از جمله برادرانش- ملاقات داشت و با آن ها صحبت کرد، آن ها هم با او صحبت کردند، هم چنین با یک دیگر خرید و فروش داشتند. امّا تا آن حضرت، خویش را به آن ها معرّفی نکرد، هیچ کدام از برادران، ایشان را نشناختند. پس یکی از معانی غیبت این است که فرد غایب دیده می شود، امّا شناخته نمی شود.

مقایسه و تشبیهی که در فرمایش امام صادق علیه السلام بین حضرت یوسف علیه السلام و امام عصر علیه السلام شده است، نشان می دهد که هر دو صورت غیبت در مورد حضرت صاحب الامر عجّل الله تعالی فرجه وجود دارد و این امر، جای هیچ گونه ایراد و انکاری ندارد. امّت نفرین شده ای که امام صادق علیه السلام اشاره فرموده اند، همان کسانی هستند که خود را مسلمان و پیرو قرآن و سنّت نبوی می شمارند، امّا با وجود چنین غیبتی در حضرت یوسف علیه السلام، نظیر آن را در مورد حضرت مهدی علیه السلام نمی پذیرند. این ها همان کسانی هستند که هر چند اصل وجود مصلحی از فرزندان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را در آخر الزّمان قبول دارند، امّا تولّد او را از امام حسن عسکری علیه السلام منکر شده اند؛ چون غیبت آن حضرت را در این زمان طولانی نمی پذیرند. متأسّفانه اکثریّت مسلمانان با این که به اصل مهدویّت معتقدند، ولی جزء همین گروه منکران غیبت می باشند.

معنای غیبت امام عصر علیه السلام

مواردی که از غیبت های انبیای گذشته بیان شده، از چند جهت در مورد غیبت امام عصر علیه السلام قابل استفاده است.

یکی از این جهات، معنا و مفهوم غیبت ایشان است که می توان گفت به دو صورت می توانـد باشـد: یکی غیبت بدن و جسـم شریف ایشان از میان مردم و دیار آنان، دوم غیبت عنوان و وصف آن حضـرت به طوری که دیده شوند، امّا هم چنان ناشـناس باقی بمانند. این دو صورت با یک دیگر قابل جمع هسـتند؛ یعنی غیبت امام زمان علیه السلام هم می تواند به صورت اوّل باشد و هم به صورت دوم. ممکن است گاهی به شـکل اوّل رخ دهد و گاهی به شکل دوم یا بعضی با نوع اوّل آن رو به رو شوند و برخی دیگر با گونه دوم. در احادیث ائمّه علیهم السلام به وقوع هر دو حالت تصریح شده است.

پیش گویی پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در مورد غیبت امام دوازدهم علیه السلام

مسأله غیبت امام دوازدهم شـیعیان از اوّلین سال های بعثت پیامبر اسـلام صـلّی الله علیه و آله و سلّم مطرح بوده و به وسیله خود رسول اکرم صـلّی الله علیه و آله و سـلّم بارها و بارها به تعابیر مختلف بیان شده است. به عنوان نمونه جابربن عبدالله انصاری از اصحاب با وفای پیامبر صلّی الله علیه و آله نقل کرده است: وقتی آیه «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمرِ مِنکُم»(۱) بر رسول گرامی نازل گردیـد، به ایشان عرض کردم: ای رسول خـدا، ما خدا و رسولش را شـناختیم، امّا «اولوالامر»- که خداوند اطاعت از آن ها را با اطاعت از۹.

۱- نساء/۵۹.

شما قرین کرده- چه کسانی هستند؟ ایشان در پاسخ فرمودند:

ای جابر آن ها جانشینان من و پیشوایان مسلمانان بعد از من هستند، نخستین ایشان علیّ بن ابی طالب علیه السلام است، سپس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سپس علیّ بن الحسین علیهما السلام سپس محمّد بن علی علیهما السلام که در تورات به عنوان «باقر» (شکافنده علوم) معروف است- و تو ای جابر او را درک خواهی نمود، پس هرگاه او را ملاقات نمودی، از جانب من به او سلام برسان- سپس صادق جعفربن محمّد علیهما السلام سپس موسی بن جعفر علیهما السلام سپس علیّ بن موسی علیهما السلام سپس محمّد بن علی علیهما السلام سپس علیّ بن محمّد علیهما السلام سپس حسن بن علی علیهما السلام سپس هم نام و هم کنیه من حجّت خداوند در زمینش و باقی نگه داشته شده خدا در میان بندگانش فرزند حسن بن علی علیهما السلام است. او همان کسی است که خدای متعال شرق و غرب زمین را به دستانش فتح می کند، او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می گردد، غیبتی که در آن جز کسانی که خداوند دلهایشان را به ایمان آزموده است، بر امامت ایشان ثابت قدم نمی مانند.(۱)

می بینیم رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم هم زمان با معرّفی تک تک ائمّه علیهم السلام (از جمله وجود مقدّس امام دوازدهم علیه السلام) صریحاًبه غیبت ایشان از دیدگان دوستان و شیعیان خود اشاره فرموده اند و بر دشواری آزمون امامت امام غایب در این زمان نیز تأکید ورزیده اند. این موضع روشن پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به خوبی نشان می دهد که امر غیبت حضرت بقیّه الله ۳.

۱- کمال الدّین، باب ۲۳، ح۳.

ارواحنا فداه از همان ابتدای اسلام، روشن و قطعی بوده و چیزی نیست که بعدها حادث شده باشد، آن گاه شیعیان برایش توجیهی تراشیده باشند؛ چنان که بعضی از مخالفان تشیّع چنین ابراز کرده اند.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب گران قدر «کمال الدّین و تمام النّعمه» از یک یک معصومان علیهم السلام احادیثی را که نصّ بر معرّفی وجود مقدّس امام عصر علیه السلام هستند، نقل کرده که در بسیاری از آن احادیث به غیبت ایشان نیز اشاره شده است. در برخی از این روایات، دو نوع غیبت امام علیه السلام نیز مطرح شده و در بعضی حتّی سال شروع غیبت هم تعیین گردیده است.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ضمن معرّفی آخرین جانشین خود، به این که ایشان دو غیبت دارند و یکی از آن دو طولانی تر است، اشاره فرموده اند:

... ایشان دو غیبت دارند که یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است... هشیار و مراقب باشید در آن هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند من گُم (غایب) شود.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم امام زمان علیه السلام را به عنوان پنجمین فرزند از هفتمین فرزند خود معرّفی فرموده اند، هم چنین دو نوع غیبت ایشان را - که یکی از دیگری طولانی تر است- ذکر فرموده اند. آن گاه نسبت به دوران غیبت فرزند خود هشدار داده اند. تعبیر جالب در این حدیث این است که غیبت امام علیه السلام را با کلمه «فُقِد» بیان فرموده اند. این تعبیر نشان می دهد که غیبت حضرت صرفاً به این است که انسان ها ایشان را گم می کنند. گم کردن در جایی صدق می کند که انسان می داند چیزی هست، امّا نمی داند کجاست. غیبت امام عصر علیه السلام هم بیش از این نیست که

مردم، محلّ و مکان آ« حضرت را نمی دانند، با این که یقین به حضور ایشان دارند.

پیش گویی سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام از ۴۰ سال قبل از آن

در برخی احادیث دیگر که به غیبت امام دوازدهم علیه السلام اشاره شده، سال شروع غیبت ایشان نیز دقیقاً معیّن شده است.

راوی می گوید: از حضرت امام ابوجعفر محمّدبن علیّ الجواد علیهما السلام درباره آیه شریفه «فلا اُقسِمُ بِالخُنَّسِ الجَوارِ الکُنَّسِ»: «سوگند به ستارگان جاری پنهان شونده» پرسیدم. فرمودند:

مقصود امامی است که در سال دویست و شصت پنهان می شود سپس هم چون ستاره در شب تاریک ظاهر می گردد.(۱)

سال دویست و شصت، سال شروع غیبت امام عصر علیه السلام است که هم زمان با شهادت پدر بزرگوار ایشان آغاز گردید.(۲) در واقع آغاز امامت امام زمان علیه السلام با آغاز دوران غیبت آن بزرگوار یکی است. بنابراین مجموع دوره امامت آن حضرت تاکنون، همراه با غیبت ایشان بوده است. پیش گویی حضرت جوادالائمّه علیه السلام در مورد شروع غیبت امام عصر علیه السلام حدّاقل چهار سال قبل از آن مطرح شده است؛ چون سال شهادت امام نهم علیه السلام سال ۲۲۰ هجری قمری بوده است.(۳)م.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، بابٌ فی الغیبه، ح ۲۲.

۲- شهادت حضرت عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال ۲۶۰ در سنّ بیست و هشت سالگی بوده است. (اصول کافی، کتاب الحجّه، باب مولد أبی محمّد الحسن بن علی علیهما السلام)

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب مولد ابی جعفر محمّد بن علیّ الثّانی علیه السلام.

تفاوت دو غیبت از جهت مدّت زمان آن ها

چنـان که دیـدیم، شـروع غیبت امام عصـر علیه السـلام هشـتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری هم زمـان با شـهادت حضـرت عسـکری علیه السـلام بوده است. مرحله اوّل این غیبت تا روز وفات نایب چهارم حضرت، جناب شیخ ابوالحسن علیّ بن محمّد سمری، ادامه داشته است. ایشان در روز نیمه شعبان سال ۳۲۹ (و به قولی ۳۲۸) هجری قمری درگذشت.(۱) به این ترتیب طول مدّت مرحله اوّل غیبت ۶۸ یا ۶۹ سـال قمری بوده است. با پایان گرفتن این مرحله، مرحله دوم غیبت آغاز شـده و تاکنون ادامه پیـدا کرده است. امّـا برای پایـان این مرحله نه تنها هیـچ زمانی توسّط امامان علیهم السـلام بیان نشـده است، بلکه طبق احادیث متعدّد منقول از پیشوایان معصوم، تا قبل از ظهور، هیچ زمانی برای آن معیّن نخواهد شد.

به هر حال، دو مرحله غیبت امام عصـر علیه السلام از جهت مدّت زمان مختلف هستند. مرحله اوّل کوتاه تر و مرحله دوم بلندتر می باشد. امام صادق علیه السلام در کلام خویش به همین تفاوت اشاره فرموده اند:

قائم علیه السلام دو غیبت دارد یکی از آن دو کوتاه و دیگری دراز (مدّت) است.(۲)

شاید از همین جهت، غیبت اوّل را «صغری» و دومی را «کبری»۹.

۱- مرحوم شـیخ صـدوق سـال وفات نایب چهارم را سال ۳۲۸ نقل فرموده است (کمال الـدّین، باب ۴۵، ح۳۲) و مرحوم شیخ طوسی سال ۳۲۹ نقل کرده است (الغیبه، شیخ طوسی ص ۳۹۴، ح۳۶۴).

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۱۹.

می نامند (یعنی کوچکی و بزرگی غیبت به اعتبار مدّت زمان آن می باشد). البتّه تعابیر صغری و کبری در روایتی از معصوم علیه السلام نقل نشده است، ولی مراد از آن ها همین معناست.

تفاوت دو غیبت از جهت نحوه ارتباط با امام غایب علیه السلام

تفاوت دیگری که میان این دو مرحله از غیبت امام عصر علیه السلام وجود دارد، در چگونگی و نوع آن می باشد.

در دوره غیبت صغری، سفیرانی به عنوان نوّاب خاصّ امام علیه السلام واسطه بین ایشان و مردم بودند. این سُفَرا از جانب خود امام علیه السلام منصوب شده بودند و در قلمرو آن چه تحت عنوان «دین» و «وظیفه دینی» می گفتند یا عمل می کردند، مُهر تأیید امام علیه السلام را به همراه داشتند. در غیبت کبری باب چنین نیابت و وساطتی بسته شد و مردم از این گونه ارتباط با امام زمان خود محروم شدند و چنان ادّعایی در این زمان از هیچ کس پذیرفته نمی باشد.

وجود چنین نایبانی در دوره غیبت صغری بسیار راهگشا بوده و تا حدّی خلأ پنهانیِ امام علیه السلام در میان دوستانش را جبران می کرده است. اگر مردم، سؤال یا حاجتی از امام خود داشتند، به اینان مراجعه می کردند و این بزرگواران هم از جانب حضرت، پاسخ لازم را می آوردند. اگر یکی از این نوّاب، پیغامی از جانب امام علیه السلام برای کسی می آوردند، این پیغام برای او دقیقاً حکم فرمایش مستقیم امام علیه السلام را داشته است. بنابراین با وجود غیبت شخص امام علیه السلام از مردم، راه چنین ارتباط های غیر مستقیم با ایشان باز بوده است. این سُفَرا ابوابی بودند که

مردم می توانستند با مراجعه به آن ها از امام زمان خود کسب تکلیف کنند و به این وسیله از سرگردانی و حیرت خارج شوند. پس غیبت صغری، هرچند برای مردم واقعاً غیبت بوده است، امّا این طور نبوده که وجود مقدّس امام علیه السلام به کلّی از دسترس ایشان خارج بوده باشند. همین ویژگی را می توان مهم ترین تفاوت دو نوع غیبت امام علیه السلام دانست.

با این ترتیب می توان گفت که در غیبت کبری امکان ارتباط با امام علیه السلام به شکلی که در غیبت اوّلی وجود داشت، وجود ندارد و به یک معنا پنهانی امام در غیبت کبری بیشتر شده است؛ چون وسائط و ابوابی که وسیله ارتباط با ایشان بودند، دیگر نیستند. لذا اگر بخواهیم پنهانی امام علیه السلام را درجه بندی کنیم، باید بگوییم که میزان پنهانی امام در دوره غیبت طولانی، شدیدتر شده است.

به لحاظ همین تفاوت در درجه غیبت امام علیه السلام است که از غیبت طولانی (کبری) به غیبت «تامّه» تعبیر نموده اند. در توقیعی که از ناحیه مبارک امام عصر علیه السلام شش روز پیش از وفات نایب چهارم آن حضرت، خطاب به او صادر شده، چنین آمده است:

فَقَد وَقَعَتِ الغَیبَهُ التّامَّهُ.(۱)

در این توقیع - که بیانگر شروع غیبت طولانی حضرت می باشد- از غیبت دوم به عنوان غیبت کامل نام برده شده است.).

۱- الغیبه، شیخ طوسی، فصل ۶، ح۳۶۵. در بعضی نسخه های کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه» به جای «التّامّه»، «الثّانیه» آمده است. (کمال الدّین، باب ۴۵، ح۴۴).

بسته بودن باب نیابت خاصّه (تکالیف جدید) در غیبت کبری

بایـد توجّه داشت که در زمان غیبت کبری ادّعای نیابت خاصّه و بابیّت برای امام علیه السـلام از هیـچ کس و در هیچ شـرایطی پـذیرفته نیست و چنان که خود ائمّه علیهم السـلام فرموده انـد، باید صـرفاً به آن چه از سابق و به طریق صـحیح به دست آمده، عمل کرد و به دنبال یافتن حکم و وظیفه جدیدی نباید بود که در این روزگار از طرف امام زمان علیه السلام صادر گردد.

وقتی «حـارث بن مغیره» از حضـرت صـادق علیه السـلام می پرسـد که مـا شـنیده ایم صاحب این امر (امر امامت) مـدّت زمانی غایب می شود، در آن زمان باید چه کنیم؟ ایشان می فرمایند:

به همان امر اوّلی که اعتقاد دارید، تمسّک کنید تا (تکلیف) برایتان روشن شود.(۱)

سؤال این راویان بزرگوار از وظیفه دوران غیبت امام علیه السلام بوده است و امام صادق علیه السلام نیز همان را پاسخ داده اند و فرموده انـد که چون صاحب امر امامت در آن زمان، ظاهر و آشـکار نیسـتند، شـما نباید برای شـناخت تکلیف و وظیفه خود، منتظر اسـتفاده حضوری از آن امام غایب شوید، بلکه به آن چه از قبل به شـما رسیده است، عمل کنید و آن را از دست ندهید تا امر امامت امامتان با ظهور ایشان، واضـح و آشـکار گردد. پس تا قبل از ظهور، وظیفه دینی انسان، عمل به همان اعتقادات و احکام پیشین است و نباید به دنبال یافتن حکمی جدید از ناحیه امام عصر علیه السلام بود.۵.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۰، فصل ۲، ح۵.

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام نقل شده که خطاب به شخص دیگری به نام «منصور صیقل» فرمودند:

اگر روزی فرا رسید که امامی از اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را در صبح و شام ندیدی، (در آن وقت) هرکس را از قبل دوست داشتی، دوست بدار و هرکس را که دشمن داشتی، دشمن بدار و دنباله رو همان کسانی باش که تا پیش از این [در پی شان] می رفتی و صبح و شام منتظر فرج باش.(۱)

در زمان غیبت امام علیه السلام اعتقاد و حکم جدیدی در دین پیدا نمی شود و نباید بشود، بلکه مواریث و دستورات اهل بیت عصمت را- که تا پیش از غیبت مطرح شده- باید حفظ کرد و منتظر ظهور امام علیه السلام بود تا با ظهور ایشان، تکالیف جدید روشن شود. هیچ کس نباید به خودش اجازه دهد که در زمان غیبت امام علیه السلام سخنان جدید بگوید و امور بی سابقه در دین وارد کند و به فرض، اگر کسی چنین اشتباهی کند، دیگران نباید از او تبعیّت نمایند.

افراد نادان، به جای تسلیم شدن به غیبت امام زمان علیه السلام و عمل کردن به سفارش پیشوایان- مبنی بر تمسّک به امر سابق و انتظار ظهور- به دنبال یافتن جایگاه حضرت راه می افتند و به دیگران هم چنین وانمود می کنند که ایشان را می توان یافت و این گونه به نوعی منکر غیبت امام علیه السلام می گردند. اگر این همه احادیث، به ضمیمه آیات قرآنی، دلالت بر غیبت امام زمان علیه السلام می کنند، پس باید به این حقیقت، تسلیم شد و با توجیهات مختلف، آن را انکار نکرد.۳.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۰، فصل۲، ح۳.

در غیبت کبری خود حضرت (به پیروی از مشیّت خدای متعال) نخواسته اند کسانی به عنوان وکیل یاسفیر مطرح باشند، بلکه طبق توقیع شریف خود- که خطاب به آخرین نایبشان در زمان غیبت صغری صادر کرده اند- به صراحت، هرگونه مدّعی «مشاهده» را دروغگو و فریب کار دانسته اند. عین عبارت حضرت در توقیع چنین است:

اَلا فَمَنِ الدَّعَی المُشاهَدَهَ قَبلَ خُرُوجِ السُّفیانیِّ وَ الصَّیحَهِ فَهُوَ کاذِبٌ مُفتَرٍ.(۱)

آگاه باشید که هرکس قبل از خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی ادّعای مشاهده نماید، دروغ گو و تهمت زننده است.

خروج سفیانی و وقوع صیحه آسمانی از نشانه های ظهور امام زمان علیه السلام است که تقریباً هم زمان با خود ظهور یا بسیار نزدیک به آن اتّفاق می افتد. بنابراین فاصله زیادی بین آن علائم و خود ظهور وجود ندارد. مقصود این است که قبل از ظهور حضرت هیچ کس نباید ادّعای ارتباط با آن وجود مقدّس را داشته باشد.

منظور از ارتباط این است که خود را به نحوی وکیل حضرت یا سفیر ایشان معرّفی کند یا حتّی مدّعی شود که به میل و اراده خود می تواند خدمت امام علیه السلام مشرّف گردد یا از ایشان سؤال کند و جواب بیاورد و امثال این گونه ادّعاها. چنین شخصی افترا زننده می باشد؛ چون وقتی خود حضرت، باب هیچ یک از این انواع ارتباط را باز نکرده اند، هرکس هم ادّعای یکی از آن ها را داشته باشد، به امام خود تهمت زده و ۴.

۱- کمال الدّین، باب ۴۵، ح۴۴.

به ایشان دروغ بسته است. آن چه مهمّ است این که نباید چنین بابی (به عنوان نیابت یا سفارت و امثال آن) در زمان غیبت کبری باز شود و این ادّعا از هیچ کس پذیرفته نیست.

با این توضیح روشن می شود که مقصود از «مشاهده» در عبارت «فمن ادّعی المشاهده» صرفِ تشرّف خدمت آن بزرگوار نمی باشد و این توقیع شریف، نفی صحّت تشرّفات افراد صالح را خدمت امام زمان علیه السلام نمی کند.

تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پس ابر

مطلب بسیار مهمّ و اساسی در ارتباط با امام غایب علیه السلام در زمان غیبت کبری این است که نباید تصوّر کرد که چون بابی و واسطه ای به سوی ایشان وجود ندارد، پس دیگر نمی توان بهره چندانی از آن وجود مقدّس برد. اصولاً شرط بهره وری از خورشید وجود امام علیه السلام دیدن آن بزرگوار نمی باشد - چنان که در زمان امامان گذشته هم بسیاری از شیعیان، در طول عمر خود، توفیق زیارت امام زمان خود را پیدا نمی کردند- و البتّه می توان با برقرار کردن ارتباط قلبی با حضرت، بخشی از آن چه را که به خاطر غیبت ایشان از دست رفته، جبران نمود.

در فرمایش های رسول گرامی اسلام، بهره بردن از وجود امام علیه السلام - در زمان غیبت- به بهره وری از خورشید- در هنگامی که ابرها آن را پوشانده- تشبیه شده است. در پایان حدیثی که بخشی از آن را در ابتدای این فصل از جابربن عبدالله انصاری نقل کردیم، او از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می پرسد: ای رسول خدا، آیا شیعیان امام زمان علیه السلام در زمان غیبت از

ایشان بهره مند می شوند؟ حضرت در پاسخ می فرمایند:

آری، قسم به آن که مرا به نبوّت مبعوث کرد، آن ها از نور امام علیه السلام روشنی می گیرند و از ولایت او در غیبتش - هم چون خورشید پشت ابر- بهره مند می گردند.(۱)

براساس این تشبیه می توان گفت که شرط بهره وری از امام علیه السلام در زمان غیبت، آگاه بودن از مکان ایشان نیست؛ همان گونه که نور خورشید - حتّی اگر پشت ابر باشد و به همین جهت مکانش در آسمان مشخص نباشد- به اهل زمین می رسد و شرط استفاده از آن، دانستن جایگاهش نیست. غیبت امام علیه السلام به این معناست که خورشید وجود ایشان به طور عادی و عمومی دیده نمی شود، امّا همان طور که نور خورشید برای چشم های بینا روشنگر است، نور امام علیه السلام نیز در تاریکی های گمراهی و حیرت زمان غیبت برای اهل ولایت ایشان، روشنی بخش و راه گشا می باشد.

یعنی استفاده از نور ایشان نیز احتیاج به بینایی دل دارد. انسان کور دل، از نور حضرت بهره مند نمی شود .آن چه قلب و روح انسان را منوّر می کند، نور ولایت ایشان است که در فرمایش رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به لزوم آن تصریح شده است.

منکران ولایت و حتّی جاهلان غیر مقصّر در این امر، از نگریستن به این نور، محروم و از برکات آن بی بهره اند؛ هم چون نابینایانی که نمی توانند روشنایی خورشید را ببینند.۳.

۱- کمال الدّین، باب ۲۳، ح۳.

تفاوت مؤمنان در بهره مندی از نور ولایت امام غایب علیه السلام

براساس تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پشت ابر و بهره وری مؤمنان از نور ولایت ایشان، در زمان غیبت، میزان بهره مندی هرکس از وجود امام غایب علیه السلام به میزان دارائیش از نور ولایت ایشان می باشد. بهره مؤمنان از این نور، متفاوت است و همین تفاوت، باعث اختلاف درجه افراد در بهره وری از امام غایب علیه السلام می شود. محور و اساس ولایت امام علیه السلام معرفت ایشان است و از آن جا که معرفت امام علیه السلام دارای اقسامی است (معرفت به اسم و صفت) حظّ و بهره مؤمنان از معرفت امام علیه السلام در یک رتبه و درجه قرار نمی گیرد. علاوه بر این، معرفت، آثار و لوازمی دارد و مهم ترین آن ها عبارتند از: تسلیم و محبّت به ایشان، ذکر آن حضرت، تعلّم و تعلیم علوم ایشان، انتظار فرج امام علیه السلام، دعا برای وجود مقدّس حضرت، نصرت ایشان، احساس حضور در محضر امام علیه السلام و رعایت ورع در دین.

بروز و ظهور هریک از این آثار، به درجه معرفت شخص نسبت به هریک از اوصاف امام علیه السلام باز می گردد. هر قدر، درجه معرفت انسان، بالاتر رود، این آثار، بیشتر بروز پیدا می کند و هرچه معرفتش ضعیف تر باشد، ظهور این آثار کم رنگ تر می شود.

در این وادی، مؤمنان تفاوت های بسیاری با یک دیگر دارند. برخی آن قدر ضعیف و کم بهره از معرفت و لوازم آن هستند که با وجود اعتراف و تصدیق اوّلیّه نسبت به وجود امام غایب علیه السلام و مقام امامت ایشان، به خاطر سستی در عقیده خود و اهمیّت ندادن به این امر خطیر، تا مرز انکار فایده وجودی امام علیه السلام در زمان غیبت سقوط

می کنند و بدون آن که خودشان متوجّه باشند، سخنانی را به زبان می آورند که عملاً مخالفان امامت به آن معتقد هستند. لذا آب به آسیاب دشمنان اهل بیت علیهم السلام می ریزند و به این وسیله، خود را در معرض از دست دادن نور ولایتی قرار می دهند که پیش از این دارا بودند.

امّا آن ها که هشیارانه عمل می کنند، می توانند بهره های زیادی از خورشید پشت ابر امام علیه السلام ببرند و تا آن جا ترقّی کنند که به فرموده امام زین العابدین علیه السلام غیبت امام علیه السلام برای ایشان به منزله «مشاهده» گردد. متن فرمایش ایشان خطاب به یکی از بهترین یارانشان چنین است:

ای ابوخالد، همانا اهل زمان غیبت او (حضرت مهدی علیه السلام) که اعتقاد به امامت ایشان دارند و منتظر ظهورش می باشند، از مردم همه زمان ها بهترند. زیرا خدای تبارک و تعالی چنان عقل و فهم و معرفتی به آن ها عنایت فرموده که غیبت برای آن ها به منزله دیدن حضوری شده است.(۱)

اصل و پایه حصول این حالت را دو رکن رکین دانسته اند: یکی اعتقاد به امامت آن حضرت در زمان غیبت و دیگری انتظار ظهور ایشان. مسأله اوّل همان معرفت نسبت به آن حضرت است که محور ولایت ایشان می باشد و دومی نیز یکی از مهم ترین آثار و لوازم این معرفت. هر دو رکن، دارای درجات و مراتب است. در درجات پایین آن، غیبت امام علیه السلام به منزله مشاهدهایشان نمی گردد، امّا اگر به لطف خدا و امام زمان علیه السلام و همّت و جدیّت خود شخص، درجه۲.

۱- کمال الدّین، باب ۳۱، ح۲.

بالایی از عقل و فهم و معرفت برای او حاصل شود، به تحقّق این حالت نزدیک می گردد.

رابطه دیدار امام غایب علیه السلام با معرفت ایشان

نکته قابل دقّت در این حدیث شریف آن است که فرموده اند غیبت برای این افراد «به منزله» مشاهده می گردد و نفرموده اند که غیبت به مشاهده تبدیل می شود. هم چنین علّت حصول این حالت را «عقل» و «فهم» و «معرفت» بالا دانسته اند، نه دیدن به چشم. از این جا می توان فهمید که برای رسیدن به چنان مرتبه والا، لازم نیست که شخص به شرف لقاء و دیدار امام غایب علیه السلام مشرّف گردد و نیز نباید تصوّر شود که اگر کسی توفیق دیدار امام زمان علیه السلام نصیبش گردد، حتماً و لزوماً از معرفت بالاتری- نسبت به کسی که چنین توفیقی نداشته- برخوردار است؛ گو این که البتّه مشرّف شدن به لقاء آن حضرت در زمان غیبت کبری توفیقی بزرگ و شرفی سترگ است.

توجّه شود که نفس دیدار حضرت صاحب الامر علیه السلام - در حالی که شخص، اهل تسلیم و قبول فضائل ایشان نباشد- معلوم نیست تأثیری در ازدیاد معرفت فرد بگذارد و اگر آدمی مؤمن و اهل ولایت نباشد، اساساً شرط لازم برای بهره وری از دیدار امام علیه السلام را ندارد. کم نبوده اند مخالفان و معاندان ائمّه علیهم السلام- در زمان ظهور امامان پیشین - که نه تنها از دیدن انوار الهی بهره نبرده اند، بلکه چه بسا بر عداوت و کینه آنان بر اثر دیدار امام علیه السلام افزوده می شده است! بنابراین صرف دیدار امام علیه السلام- برای هرکس و در هر شرایطی- معرفت زا نیست. آری؛ اگر

شخص، اهل ایمان و ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد و به فضایل و مناقب ایشان نیز اعتراف و اقرار کند، آن گاه بر اثر لقاء حضرت صاحب الامر علیه السلام از معرفت ژرف تری بهره مند می گردد.

با این ترتیب نمی توان از تشبیه امام غایب علیه السلام به خورشید پشت ابر، چنین برداشت کرد که اگر کسی با امام خود دیدار کند، بیشترین بهره را از خورشید وجود امام علیه السلام برده است؛ همانند کسی که خورشید را از ورای ابرها مشاهده می کند! این برداشت به دلیلی که بیان شد، غلط است. اگر چنین باشد، پس باید همه کسانی که امامان پیشین را می دیدند، بهره بیشتری از وجود ایشان نسبت به مردم زمان غیبت، برده باشند، در حالی که قطعاً چنین نیست.

اولویّت انجام وظیفه بر اهتمام نسبت به دیدن امام غایب علیه السلام

اگر این مطلب کاملاً روشن شود، نتیجه عملی مهمّ آن این است که اهل ایمان در زمان غیبت نباید همه همّ و غمّ خود را صرف یافتن راهی برای ملاقات با امام زمانشان کنند و نیز نباید بپندارند که اگر به چنین توفیقی نائل شدند، دیگر به بالاترین درجه ایمان نائل شده اند و در آن صورت می توانند بر سایرین- که چنین توفیقی را نداشته اند - فخر بفروشند.

متأسّفانه گاهی بر اثر همین بی توجّهی، انجام وظایف و کوشش در مسیر خواست و رضای حضرت، تحت الشّعاع تلاش برای رسیدن به فیض دیدار ایشان واقع می شود و دوستدار امام زمان علیه السلام ناخودآگاه در انجام واجبات فردی و اجتماعی خود کوتاهی می کند؛ چون تمام همّ و

غمّ او این شده که راهی برای تشرّف و لقاء امامش بیابد. آن چه در تعریف ولایت امام علیه السلام به اختصار بیان شد، وظایفی را بر عهده انسان ایجاب می کند. آثار و لوازم معرفت امام از قبیل انتظار فرج و نصرت ایشان، هم چنین رعایت ورع و تعلّم و تعلیم علوم ائمّه علیهم السلام و ... همگی انسان مؤمن اهل ولایت را ملزم و موظّف به انجام تکالیفی می سازد که با وجود اهتمام به آن ها دیگر نمی تواند فارغ البال، دنبال راهی بگردد که او را به ملاقات با امامش می رساند. این بی توجّهی برخاسته از عدم تفقّه در امام شناسی است که باعث می شود شخص از امامش دور شود، در حالی که خودش چنین می پندارد که در مسیر تقرّب به ایشان حرکت می کند!

اگر با استناد به فرمایش های ائمّه علیهم السلام روشن شود که ایشان چه تکالیفی را در زمان غیبت امام عصر علیه السلام از ما خواسته اند، دیگر نمی توانیم به انگیزه جستجو برای زیارت امام غایب علیه السلام از انجام آن تکالیف، شانه خالی کنیم و اگر چنین کنیم، در پیشگاه خداوند، مسؤول و در محضر خود امام علی السلام نیز شرمنده و مقصّر خواهیم بود.

با پذیرش این بحث می توانیم نتیجه بگیریم که دیدار و زیارت امام عصر علیه السلام در عین مطلوبیّت و افتخارآوری نمی تواند و نباید بالاترین و مهم ترین هدف مؤمنان زمان غیبت باشد. بلکه با استناد به فرمایش رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به جابر، بهره وری بیشتری از وجود مقدّس امام علیه السلام در زمان غیبت به این است که نور ولایت آن بزرگوار در انسان شدّت یابد و آثار و لوازم این نور در همه وجود او ظاهر و آشکار گردد. البتّه یکی از این آثار و لوازم، شوق دیدار و محبّت لقای آن عزیز سفر کرده

است، که هرچه بر مدّت غیبتش اضافه می گردد، آتش فراقش بیشتر، دل های مؤمنان را می سوزاند. چون یکی از لوازم قطعی و ضروری معرفت «محبّت» است، نمی توان فرض کرد که کسی قلبش به نور ولایت آن امام هُمام، منوّر شده باشد، امّا شوق دیدار او را در دل نداشته باشد. در ضرورت و حسن این شوق، بحثی نیست. سخن در این است که با وجود این شوق، انسان نباید انجام تکالیفش را کنار بگذارد و به دنبال یافتن محبوبش بیفتد و چنین بپندارد که وظیفه اوّلی او در زمان غیبت چنین چیزی است.(۱)

دو گرایش افراطی و تفریطی در مورد شوق دیدار امام غایب علیه السلام

متأسّفانه در این موضوع (شوق به دیدار امام زمان علیه السلام) دو گرایش افراطی و تفریطی وجود دارد که هر دو - هم از جهت اعتقادی و هم آثار عملی - به ضرر و زیان دوستان آن حضرت در زمان غیبت است. گرایش افراطی بر این باور است که دیدار امام علیه السلام شرط لازم ارتباط با حضرت در زمان غیبت می باشد و برای بهره وری از ایشان مهم ترین پایه و اساس به شمار می رود. بنابراین همه کمالات دیگر به نوعی فرع و شاخه این امر تلقّی می شود و منتظران ظهور هم بیش از هر چیز باید به این امر تشویق و ترغیب گردند. در این گرایش، ملاقات با امام غایب علیه السلام امر بسیار رایج و عادی و برای هرکس در هر شرایطی ممکنت.

۱- البتّه گاه در مواردی استثنایی بدون اختیار، چنان آتشی به جان فرد می افتد که دیگر در چارچوب انجام تکلیف نمی گنجد. این حالت مسلّماً غیر عادی و غیر قابل توصیه است.

و آسان دانسته می شود.

معتقـدان به این گرایش تصوّر می کننـد که با شـیوع این طرز تفکّر، علاقه و محبّت عموم مردم به وجود مقدّس امام زمان علیه السـلام روز به روز بیشتر می شود. اگر انسان ها رسـیدن به وصال محبوب را سـخت و اسـتثنایی بدانند، آن وقت امید زیادی به آن نمی بندنـد و همین، باعث دلسـردی و فروکش کردن شـعله محبّت امام علیه السـلام در دل های آنان می شود. پس با نیّت خیر و به قصد محبوب نمودن بیشتر آن حضـرت باید باب امکان ملاقات با ایشان را بسیار گسترده و سهل دانست، تا شوق لقاء امـام علیـه السـلام همگـانی شـود. به عقیـده برخی از مروّجـان اصـلی این طرز تفکّر، اگر کسـی بـا این نیّت مقـدّس، مـاجرایی ساختگی و دروغ را هم درباره ملاقات با امام علیه السلام برای مردم نقل کند، کار اشتباهی نکرده، بلکه به خاطر ایجاد شوق و محبّت حضـرت در دل های آنان، کار بسـیار خوبی هم انجام داده است! متأسّفانه به نظر می رسد که گاهی این قصد خیر خود را در گفتارهـا و نوشـته هایشـان نیز اعمال کرده انـد! البتّه همه معتقـدان به این طرز فکر در جزئیّات عقیـده خود، وحـدت نظر ندارند، ولی در مجموع، وجوه مشترک زیادی بین آراء ایشان یافت می شود که به اهمّ آن ها اشاره کردیم.

در مقابـل این تفکّر افراطی، بینش دیگری وجود دارد که در مورد گرایش به دیـدار امام عصـر علیه السـلام دچار تفریط شـده انـد. این ها اعتراضـشان به دسـته قبل این است که نبایـد بحث مهـدویّت را سـطحی کرد و باب ملاقات گرایی را باز نمود. می گویند هرکس را که ادّعای رؤیت نمود، باید تکذیب کرد. ما مأمور به درخواست و طلب دیدار امام زمان علیه السلام

در عصر غیبت نیستیم. به عبارت دیگر از جمله تکالیف شیعه در زمان غیبت، تقاضای دیدار با امام علیه السلام نیست. نگرانی این دسته این است که نباید مسائل مهدویّت را به سطح پایین تنزّل دهیم.

ملاحظه می شود که این دو گرایش فکری چه قدر با یکد دیگر در تضاد هستند. معمولاً وقتی یک تفکّر افراطی در موضوعی مطرح می شود، بعضی برای مقابله با آن به تفریط در آن موضوع گرفتار می شوند. هر دو گرایش، از جهت علمی مخدوش و باطل است. ما باید از روی ادلّه نقلی صریح مبنای صحیح را در این مسأله بشناسیم و از افراط و تفریط در مورد آن پرهیز نماییم.

شوق دیدار امام غایب علیه السلام از لوازم لاینفکّ محبّت به ایشان است و جزء تکالیف مستحب در زمان غیبت به شمار می آید. نوع علما و بزرگان شیعه بر این امر تأکید و سفارش کرده اند. ما در این جا بعضی از مطالب مطرح شده در کتاب «مکیال المکارم» را در این باره نقل می کنیم، تا روشن شود که این امر چه اهمیّتی نزد عالمان تشیّع داشته است. مرحوم صاحب مکیال در باب هشتم از کتاب شریف خود که مربوط به تکالیف بندگان نسبت به وجود مقدّس امام عصر علیه السلام است، می فرماید:

تکلیف ششم اظهار اشتیاق به دیدار و ملاقات با ایشان است و این از نشانه های دوستان و اهل ولایت آن حضرت می باشد و شکّی در رجحان و استحباب این عمل وجود ندارد زیرا این امر در دعاهایی که مربوط به ایشان است، وارد شده است.(۱)۲.

۱- مکیال المکارم، ج۲، ص۱۶۲.

ایشـان برای اثبـات سـخن خود، ادلّه ای را به عنوان شاهـد مطرح می کنـد. یکی از آن هـا حـدیثی است که خلاـصه آن چنین است:

محمّـدبن مسـلم می گوید: به سوی مدینه رهسـپار شدم در حالی که دردمند و سـنگین حال بودم. به امام باقر علیه السـلام خبر دادنـد که محمّـدبن مسـلم بیمـار است. ایشـان به وسـیله خادم خود یک نوشـیدنی را در حالی که (ظرف آن) داخل دسـتمالی پیچیده شده بود، (برایم) فرسـتادند. فرموده بودند که تا از آن ننوشیده ام، غلام برنگردد و پس از نوشیدن آن به خدمت ایشان برسم. من قبل از خوردن آن نوشـیدنی نمی توانستم روی پای خود بایستم ولی به محض نوشیدن آن، گویی از بند رهایی یافته ام، به نشاط آمدم. پس به منزل امام علیه السـلام رفتم و اجازه ورود خواسـتم. حضرت با صدای بلند فرمودند: بدنت سالم شد، وارد شو! من با حال گریه وارد شـدم و بر ایشان سـلام کردم و دست و سـر مبارکشان را بوسه زدم. ایشان فرمودند: محمّد چرا گریه می کنی؟ به ایشـان عرض کردم: فـدایت شـوم، گریه ام به خـاطر غربت و دوری راهم است و این که نمی توانم خـدمت شما بمانم و رویتان را ببینم. حضرت فرمودند:

امّا کمی قدرت، آری خداوند دوسـتان و اهل مودّت ما را چنین قرار داده و پیشامد گرفتاری را برای آن ها سریع کرده است و امّـا آن چه دربـاره غربت گفتی، آری مؤمن در این دنیا و در میان این خلق بخت برگشـته، غریب و تنها است، تا این که از این دار (دنیا) به رحمت خداوند وارد شود. و امّا آن چه از دوری راه گفتی، پس تأسّی به حضرت ابی عبدالله علیه السلام کرده ای که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و امّا این که گفتی نزدیک بودن و دیدن ما

را دوست داری ولی برایت امکان پذیر نیست، پس خدا بر دلت آگاه است و پاداش تو بر اوست.

به دنبال این گفتگو حضرت به محمّدبن مسلم متذکّر می شوند که آن نوشیدنی از تربت قبر حضرت سیّدالشّهداء علیه السلام تهیه شده بود و سپس مطالبی در فضیلت این تربت می فرمایند.(۱)

شاهد بحث در این حدیث زیبا، جمله آخر امام باقر علیه السلام به محمّد بن مسلم است که او را به خاطر شوق دیدار امام زمانش مورد تأیید و تقدیر قرار داده اند و پاداش این امر قلبی را بر خدای متعال دانسته اند. از این جا می توان فضیلت چنین شوقی را دریافت و همان طور که مؤلّف محترم کتاب «مکیال المکارم» فرموده اند، این عمل، یکی از تکالیف بندگان نسبت به مولای غایبشان است. البتّه شرط توجّه و اهتمام به انجام این تکلیف، دارا بودن درجه نسبتاً بالایی از معرفت و ولایت آن بزرگوار است و هر مؤمنی در هر درجه از ایمان، چنین حالی را ندارد. لذا اینکار این وظیفه ممکن است به خاطر عدم وصول به درجه بالایی از ایمان و ولایت امام علیه السلام باشد.

استحباب دعا برای دیدار امام عصر علیه السلام در زمان غیبت

علاوه بر اظهار اشتیاق برای دیدار امام زمان علیه السلام تقاضا و دعا برای تحقّق این مهم نیز جزء وظایف منتظران آن حضرت در زمان غیبت می باشد.

مؤلّف کتاب «مکیال المکارم» در باب هشتم کتابش در بیان۷

۱- کامل الزّیارات، باب ۹۱، ح۷.

وظیفه هفتاد و دوم می فرماید:

این که از خدای عزّوجل بخواهی تا دیدار مولایمان صاحب الزّمان علیه السلام را روزیت گرداند.(۱)

ایشان در توضیح این مطلب تذکّر داده اند که استحباب طلب دیدار آن حضرت اختصاص به زمان ظهور ایشان ندارد، بلکه طلب رستگاری به سبب دیدار ایشان - در خواب و بیداری - در زمان غیبت نیز مستحبّ است.(۲)

ما به دو مورد از شواهد ایشان در این جا اشاره می کنیم. یکی از آن ها عبارتی از دعای شریف «عهد» است که در آن، درخواست رؤیت حضرت مطرح شده است: (اللّهُمَّ أرِنِی الطَّلعَهَ الرَّشیدَهَ...). مورد دیگر دعایی است که جزء زیارات آن امام عزیز، خوانده می شود و مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی آن را در ضمن اعمال سرداب مطهّر سامرّاء ذکر کرده است:

اَللّهُمَّ اَرِنا وَجهَ وَلیِّکَ المَیمُونَ فی حَیاتِنا وَ بَعدَ المَنُونِ.(۳)

خداوند! روی مبارک ولیّ خودت را در زمان حیات، و پس از مرگ به ما بنما.

در این دعاها تعبیر «أرِنا» یا «أرِنی» مطرح شده که از «رؤیت» به معنای دیدن مشتق می باشد و غیر این تعبیر، کلمات دیگری که همین معنا را می رسانند، نیز یافت می شود که لزومی به ذکر آن ها نمی بینیم. بار.

۱- مکیال المکارم، ج۲، ص۳۶۹.

۲- همان، ص۳۷۱.

۳- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۰۳ به نقل از مصباح الزّائر.

این ترتیب باید گفت که مابه پیروی از احادیث ائمّه علیهم السلام مأمور به درخواست و طلب دیدار حضرت هستیم و این امر از تکالیف مستحبّی زمان غیبت به شمار می آید.

عمل به دستوراتی برای تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام

تکلیف استحبابی دیگری که در همین زمینه وجود دارد، عمل به دستوراتی است که یکی از آثار آن ها رؤیت امام عصر علیه السلام می باشد و این امر، مورد سفارش و تأکید خود ائمّه علیهم السلام بوده است. مرحوم علّامه میرزا حسین طبرسی نوری باب دوازدهم کتاب گران قدر خود «نجم الثّاقب» را به این موضوع اختصاص داده و عنوان آن را چنین قرار داده است: «باب دوازدهم در ذکر اعمال و آداب مخصوص جهت ملاقات آن حضرت»(۱). مرحوم میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی هم در کتاب شریف «مکیال المکارم» به مناسبت های مختلف به برخی از این آداب و اعمال اشاره کرده و آثار و فضایل آن ها را برشمرده است.

یکی از این موارد، مراقبت بر خواندن یکی از تعقیبات نمازهای واجب است. مرحوم صاحب مکیال این دعا را در چند جای کتاب خود نقل کرده و بر مواظبت نسبت به آن تأکید کرده است. اصل حدیث مطابق نقل مرحوم ابونصر طبرسی چنین است:

روایت شده که هرکس این دعا را بعد از هر نماز واجب بخواند و نسبت به آن مراقبت داشته باشد چندان زندگی کند که از زنده بودن ملول گردد و به دیدار صاحب الامر (عجّل الله تعالی فرجه)۲.

۱- نجم الثّاقب، ص ۸۳۷ تا ۸۵۲.

مشرّف شود و دعا این است:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللّهُمَّ اِنَّ رَسُولَکَ الصّادِقَ المُصَدَّقَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ آلِهِ قالَ: إنَّکَ قُلتَ: ماتَرَدَّدتُ فی شَیءٍ أنَا فاعِلُهُ کَتَرَدُّدی فی قَبضِ رُوحِ عَبدیَ المُؤمِنِ یَکرَهُ المَوتَ وَ أنَا اَکرَهُ مَساءَتَهُ اللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل لِاَولِیائِکَ الفَرَجَ وَ النَّصرَ وَالعافِیَهَ وَ لاتَسُؤنی فی نَفسی وَلا فی...»

فرمود: و (غیر خودت) هر که را می خواهی ذکر کن.(۱)

چون بنده مؤمن آرزوی درک محضر امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و یاری رساندن به ایشان را دارد، از خدا تعجیل در فرج آن حضرت را تقاضا می کند و خدای متعال هم لطف فرموده، او را - اگر هنوز زمان ظهور نرسیده باشد - قبل از مرگ به شرف لقای محبوبش می رساند.

مرحوم صاحب مکیال در کتاب شریف خود پس از نقل این دعای گران قدر می فرماید:

من از ابتدای زمان بلوغ خود بر خواندن این دعا مراقبت داشته ام و تاکنون سه بار در خواب توفیق تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام را داشته ام به طوری که برایم یقین حاصل شده که آن که در خواب دیده ام مولایم صاحب الزّمان علیه السلام بوده است.(۲)

امّا همان طور که گفتیم، نباید عمل به این تکلیف استحبابی را بر۳.

۱- مکارم الاخلاق، ص۲۸۴.

۲- مکیال المکارم، ج۱، ص۳۷۳.

انجام واجبات ترجیح داد و به بهانه عشق و ارادت به امام عصر علیه السلام از انجام آن ها طفره رفت یا نسبت به آن ها بی تفاوت بود.

خبر دادن از تشرّف خدمت امام عصر علیه السلام

گاهی می گویند: کسی ممکن است خدمت حضرت مشرّف بشود، امّا آنانی که مشرّف شدند، خبری نمی دهند. آنان تظاهر به این مسائل نمی کنند.

سخن ما این است که آیا دلیلی از عقل یا نقل بر این مطلب وجود دارد؟ کدام دلیل عقلی یا نقلی می گوید که اگر کسی خدمت حضرت مشرّف شد، نباید حرفی بزند؟ چنین وظیفه ای برای این افراد، تعیین نشده و هیچ یک از علما و مراجع بزرگوار شیعه تاکنون چنین نظری نداشته اند. آن چه ممنوع شده، ادّعای سفارت و نیابت و بابیّت است، نه ادّعای رؤیت.

از این گذشته، بسیاری از کسانی که خدمت امام عصر علیه السلام مشرّف شده اند، خود از بالاترین رده های فقاهت و اجتهاد در علوم دینی بوده اند. کسانی نظیر علّامه بحرالعلوم و شیخ مرتضی انصاری و سیّد بن طاووس و علّامه حلّی یا معاصرانی نظیر مؤلّف کتاب «مکیال المکارم» در عین دارا بودن بالاترین درجات علمی، حائز مراتب بالای تقوی و ورع بوده اند که نسبت دروغ گویی - آن هم در مورد ملاقات با امام زمان علیه السلام - به هیچ وجه با مقام علمی و معنوی ایشان سازگار نیست. این گونه افراد از تشرّف خود به دیگران خبر داده اند. آیا می توان گفت که این ها اهل تظاهر بوده اند؟! یا خدای ناکرده از چیزی که اطمینان و

یقین نداشته اند، سخن گفته اند؟! البتّه هیچ لزومی ندارد که انسان در حدّ بالایی از علم و تقوی باشد تا شرف حضور خدمت امام عصر علیه السلام پیدا کند، ولی با وجود چنان افرادی در میان کسانی که از تشرّفشان خبر داده اند، نمی توان به طور کلّی حکم کرد که: هرکس خدمت امام زمان علیه السلام مشرّف شود، خبری نمی دهد! این ادّعا صد در صد باطل است.

تنها در کتاب نجم الثّاقب، مرحوم علّامه نوری صد حکایت از باریافتگان به محضر امام علیه السلام در دوران غیبت کبری نقل فرموده که بسیاری از ایشان خود جزء علما و فقهای بزرگوار شیعه بوده اند. هم چنین مرحوم علّامه شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب شریف «العبقریّ الحسان» بیش از صد و پنجاه مورد از تشرّفات افراد مختلف را در دوران غیبت کبری خدمت امام زمان علیه السلام نقل کرده که اکثر این ها حقیقتاً اهل ایمان و تقوی بوده اند. با وجود همه این ها به چه دلیل می توان گفت که هیچ یک از این ها حقل نداشته اند بگویند که خدمت حضرت رسیده اند؟! آیا می توان همه این افراد و کسانی را - نظیر علّامه مجلسی و محدّث نوری و بسیاری دیگر از علمای باتقوی - که این قضایا را نقل کرده اند، متهم به وظیفه نشناسی در این امر نمود؟!

البتّه باب سوء استفاده و ادّعاهای باطل در این زمینه کاملاً باز است. بنابراین نمی توان گفت که هرکس خبری از تشرّف خود خدمت امام عصر علیه السلام داد، راست می گوید و باید سخنش را پذیرفت.

امّا همان طور که تصدیق هر مدّعی تشرّفی جایز نیست، تکذیب او نیز مجاز نمی باشد. ما حق نداریم هرکس را که مدّعی رؤیت امام غایب علیه السلام می شود، تکذیب کنیم و او را دروغگو بشماریم. نه چنین

حقّی داریم و نه چنین وظیفه ای. ما نمی توانیم در این مورد، اصالت اشتباه و دروغ را جاری بدانیم و بگوییم تا وقتی صدق مدّعی ثابت نشده، باید بنا را بر دروغ بودن سخن او بگذاریم.

در مسأله ادّعای رؤیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری، همان روالی که عُقَلا در پذیرش یا ردّ همه ادّعاهای دیگر دارند، موجّه و مقبول است و وظیفه تکذیب برای کسانی که اطمینان به تشرّفات پیدا می کنند، وجود ندارد. چنان که مرحوم علّامه نوری هم تذکّر داده اند: «علمای اعلام... از هر ثقه مأمونی که اطمینان به صدق کلام او داشته اند، نقل امثال آن ها رااز او تصدیق کرده اند، چنان که غیر این مقام با او می کردند.» یعنی مسأله نقل و قبول تشرّفات مانند نقل سایر حوادث با یک سری معیارهای عقلایی مورد قبول، بررسی و ارزیابی می شود و حساب جداگانه ای نسبت به امور دیگر پیدا نمی کند.

نکته دیگری که باید مورد توجّه قرار بگیرد این است که در مورد نقل و قبول تشرّفات به هیچ وجه به آثار عملی آن ها در شرع نظر نمی شود، هیچ یک از علما و افراد آگاه که تشرّفی را نقل می کنند یا تشرّف منقولی را با اتّکا به قرائن عقلایی، می پذیرند، نمی خواهند از این طریق، یک حکم شرعی را استنباط کنند و یا دلیل و مدرک فقهی در مورد عمل خاصّی ارائه نمایند.

هیچ فقیهی به یک تشرّف خاص به عنوان منبع و مأخذ فقهی در یکی از مسائل شرعی نمی نگرد. آن چه در نقل و پذیرش تشرّفات مهم است، آثار اعتقادی و قلبی آن هاست که عملاً سبب قوّت قلب و ازدیاد معرفت و چشیدن بیشتر محبّت و عنایت حضرت نسبت به شیعیان - یا

عموم مردم – در زمان غیبت کبری می گردد.

خود امام عصر علیه السلام با این که در زمان غیبت کبری عنایات زیادی به مؤمنان و بازیافتگان به محضر ایشان داشته اند، امّا به هیچ وجه نخواسته اند که از طریق این ملاقات ها به تصحیح یا تکمیل شریعت اقدام فرمایند و بنابراین سخنانی که در این تشرّفات از قول امام علیه السلام نقل می شود، نوعاً به رفع مشکلات شخصی یا راهنمایی به وجود برخی ادلّه شرعی و امثال این ها خلاصه می شود.

قرائن صدق مدّعی تشرّف

گفتیم که اگر کسی از روی قرائن و شواهد عقلایی به تشرّفی یقین پیدا کند، این قطع و یقین برای او حجّت است.

باتوجّه به این مطلب باید ببینیم برای پذیرفتن خبر کسی که از تشرّف خود خدمت امام زمان علیه السلام سخن می گوید، به لحاظ وجدانی و عقلایی بر چه معیارهایی می توانیم اعتماد کنیم. به تعبیر دیگر قرائن صدق مدّعی تشرّف از لحاظ عقلی و وجدانی (نه تعبّدی) چه چیزهایی است. این قرائن همان اموری است که در مورد همه مسائل مهم برای عموم عُقَلا اعتمادآور است و در این جا با دقّت و توجّه بیشتری به کار گرفته می شوند.

یکی از این قرائن – که شاید مهم ترین قرینه باشد – درجه تقوی و صداقت مدّعی تشرّف است. هر قدر فردی بیشتر اهل ورع و احتیاط باشد، در بیان چنین ادّعایی بیشتر دقّت و احتیاط می کند. اگر احتمال ضعیفی در اشتباه خود بدهد، ادّعایی نمی کند. افراد متّقی همین که نوری یا بوی خوشی یا صورت زیبایی در خواب (یا حتّی بیداری) ببینند، برای خودشان اطمینان به تشرّف خدمت امام علیه السلام پیدا نمی شود و به طریق

اوّلی ادّعایی هم نمی کننـد. هم چنین اگر به دنبال توسّـلی خالصانه، جوانی سوار بر اسب یا با عمامه سبز رنگ مشاهـده کنند، یقین نمی کننـد که امـام زمـان علیه السـلام را دیـده انـد و بنـابراین خبری هم به کسـی نمی دهنـد. نیز اگر کسـی در خواب یا بیـداری از برخی اسـرار درونی و پنهـانی آن هـا خبر دهـد، فوری او را امـام خود نمی پندارنـد و طبیعتاً ادّعای تشـرّف هم نمی کننـد. البتّه در همه این موارد و امثال آن ممکن است احتمال دهنـد که امام خود را دیده اند، ولی تقوی و ورع ایشان مانع می شود از این که تا اطمینان پیدا نکرده اند، سخنی بگویند.

دومین قرینه برای تشـخیص راسـتگویی کسـی که تشرّفی را نقل می کند، عالم بودن او در امر دین است. آگاهی به احادیث و معارف قرآن و سـنّت باعث می شود که احتمال اشـتباه انسان در تشـخیص امام علیه السـلام – در خواب یا بیداری – بسیار کم شود.

به همین جهت می توان گفت اگر مـدّعی رؤیت، خود از علمـا و آگاهـان به دین باشـد، اعتماد انسان بر آن چه نقل می کنـد، بیشتر خواهد بود. یا اگر آن که تشرّف فرد دیگری را نقل می کند، جزء دین شناسان باشد، باز هم اعتماد بر صحّت آن تشرّف بیشتر می شود. تا آن جا که اگر علما و بزرگان شـیعه بعضی از تشرّفات را به عنوان امور قطعی و مسلّم پذیرفته باشند، می توان بر آن ها اعتماد و اطمینان کامل کرد. یکی از همین موارد، داستانی است که عالم بزرگوار شیعه جناب شیخ ابوالقاسم جعفربن محمّـد بن قولویه قمّی مؤلّف کتاب گران قـدر «کامل الزّیارات» نقل فرموده و با توجّه به جلالت قدر این بزرگوار و قرائنی که در خود داسـتان هست، مورد قبول عموم علما و بزرگان شـیعه قرار گرفته است. این داسـتان را مرحوم محـدّث نوری در کتاب «نجم الثّاقب» نقل فرموده

و بعضی از فقهای معاصر هم با نقل آن در مقدّمه رساله عملیّه خود بر اعتبار آن صحّه گذاشته اند.

از ابوالقاسم جعفربن محمّد بن قولویه روایت شده است که گفته است: در سال سیصد و سی و هفتم (۳۳۷)، همان سالی که قرامطه حجرالاسود را که حاجیان برده بودند، برگرداندند؛ عازم حج بودم و وقتی به بغداد رسیدم، فکر و مطلب عمده من این بود که چه کسی حجرالاسود را به جای خود خواهد گذاشت. زیرا در کتاب ها چنان دیده بودم که آن را از جایش کنده بیرون می برند و آن را حجّت زمان به جایش نصب می کند، هم چنان که در زمان حجّاج، آن را حضرت زین العابدین علیه السلام به جایش گذاشت. ولی در بغداد بیماری سختی بر من عارض شد. به گونه ای که بر مرگ ترسیدم و مقصودی که داشتم میسّر نگردید. پس مردی را که معروف به ابن هشام بود از جانب خود نایب نمودم و نامه سر به مهری به او سپردم و در آن از مدّت عمر خود پرسیده بودم و این که آیا مرگ در این بیماری اتّفاق می افتد. و به نایب گفتم تمام همّ و مطلب من این است که این رقعه را به کسی برسانی که حجرالاسود را به جایش نصب می کند و جوابش را بگیری و تو را برای همین می فرستم.

ابن هشام گفت: وقتی وارد مکّه شدم و قرار شد که حجرالاسود را در جایش بگذارند، من چند نفری را معیّن کردم تا ازدحام مردم را از من دفع کنند تا بتوانم کسی را که حجر را نصب می کند، ببینم. پس هرکه خواست آن را در جایش نصب کند، حجر تکان خورده، در جای خود قرار نمی گرفت. تا این که جوانی گندم گون و خوش روی آمد، حجر را گرفته و در جایش گذاشت و قرار گرفت

به گونه ای که گویا اصلاً زایل نشده بود و از مشاهده این حال صداهای مردم بلند شد.

پس برگشت و از مسجدالحرام بیرون رفت. از جای برخاسته و از پی او رفتم و مردم را از جلوی خود به چپ و راست می راندم به گونه ای که ایشان خیال کردند که کم عقلم و بدین جهت مردم راه را برای من باز می کردند و من چشم از او برنمی داشتم تا این که از مردم جدا شد. من با سرعت و شتاب می رفتم و او با آرامی، با این وجود به او نمی رسیدم.

و وقتی به جایی رسید که غیر از من کسی او را نمی دید، ایستاد و به من توجّه نموده فرمود: بیار چیزی را که با توست. رقعه را به او دادم. بی آن که به آن نگاه کند، فرمود: بگو در این مریضی ترسی بر او نیست و آن چه چاره ای از آن نیست سی سال دیگر خواهد بود. آن گاه گریه مرا گرفت به حدّی که طاقت حرکتم نماند، مرا گذاشت و گذشت.

ابوالقاسم گوید: ابن هشام این قصّه برای من گفت. بعد سال سیصد و شصت و هفتم (۳۶۷) رسید. ابوالقاسم مریض شد و شروع به نظر در امورات خود کرده و خود را مهیّای قبر نمود. وصیّتی نوشته و در آن بسیار جدیّت نمود. به او گفته شد: این بیم تو چیست؟ شاید که خداوند به شفا بر تو تفضّل نماید و این چیزی نیست که بترسی. گفت: این سالی است که وعده مرگ به من داده شده و از آن ترسانده شدم. پس در همان بیماری فوت شد.(۱)ت.

۱- مقدّمه فی اصول الدّین ص ۴۹۲ و ۴۹۳ به نقل از کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۰۲ و الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۴۷۵. ترجمه این داستان از جزوه ای به نام «به یاد آخرین خلیفه و حجّت پروردگار» که از مقدّمه ای در اصول دین اقتباس شده ص ۶۴ تا ۶۸ ذکر شده است.

در این داستان قرائن صدق متعدّدی وجود دارد که اعتماد و اطمینان انسان را به حدّ یقین و قطع می رساند. منظور از قطع، معنای عرفی آن است که در برخی موارد برای عُقلا حاصل می شود. هرچه قرائن صحّت چیزی بیشتر شود، احتمال صدق آن بالا می رود تا جایی که به حدّ قطع و یقین عرفی برسد و داستان فوق از همین قبیل است. یکی از این قرائن، عالم بودن جناب ابن قولویه از این حقیقت بود که حجرالاسود را فقط حجّت خداوند روی زمین بر جایش نصب می کند و همین باعث شد تا ابن هشام را به عنوان نایب خود به مکّه بفرستد.

به هر حال انسان باید در اعتماد یا عدم اعتماد بر حکایات منقول در مورد تشرّفات، بسیار دقیق و محتاط باشد؛ نه بدون قرینه بپذیرد و نه بی دلیل رد کند. اگر انسان، دقّتی را که در پذیرش یا ردّ مسائل مهمّ زندگی خودش دارد، در این امر به خرج دهد و آگاهی کافی از معارف دینی در این خصوص داشته باشد، احتمال خطایش بسیار کم و غیر عقلایی می شود، به خصوص اگر بر اعتماد و نقل بزرگان شیعه در مورد برخی از تشرّفات تکیه کند و در مقابل بر آن چه علما و دانشمندان شیعه با دلیل نپذیرفته اند، اعتماد نکند.

انسان در این مسأله باید مراقب باشد که به افراط یا تفرایط درنغلتد. افراط این است که انسان، بسیار خوش گمان و زود باور باشد و هر ادّعایی را از هرکس به راحتی قبول کند و تفریط هم این است که در

هیچ موردی - هر چند قرائن صدق داشته باشد - به اطمینان نرسد و مدّعی شود که اصلاً نمی توان در این موضوع به اطمینان رسید.

علّت غیبت امام عصر علیه السلام

مسأله مهمّ دیگری که در موضوع غیبت امام عصر علیه السلام باید مورد بررسی قرار گیرد این است که: «چرا امام عصر علیه السلام غایب شده اند؟» قبل از پاسخ دادن به این سؤال باید توجّه کرد که دو معنای مختلف از آن، قابل فهم است. در واقع این «چرا» می تواند به دو معنا باشد. معنای اوّل آن چرای «اعتراضی» و معنای دوم چرای «استفهامی» است. در حالت اوّل، سؤال کننده می خواهد بداند که غیبت امام عصر علیه السلام چگونه با «عدل» و «حکمت» پروردگار سازگار است. این سؤال وقتی رنگ اعتراض به خود می گیرد که کسی گمان کند، لازمه عدل یا حکمت الهی، وجوب ظهور امام علیه السلام در روی زمین است. اگر چنین گمانی در کار نباشد، اعتراضی هم وجود نخواهد داشت.

حالت دوم این است که هیچ اعتراضی در کار نیست و تنها پرسش از حکمت یا حکمت های غیبت امام عصر علیه السلام در میان است. در این حالت فرد پرسشگر می خواهد بداند که این امر، چه دلیل یا ادلّه ای دارد و البتّه اگر این ادلّه را هم نداند، در خصوص غیبت امام علیه السلام اعتراضی به مشیّت الهی نمی کند؛ چرا که چنین کسی مسلّم می داند که غیبت آن حضرت هرگز با حکمت و عدل پروردگار، منافات ندارد.

ما هرچند عقلاً خداوند را حکیم علی الاطلاق می دانیم و او را از هرگونه فعل بیهوده و عبث منزّه می شماریم، امّا به هیچ وجه نمی توانیم

ادّعـا کنیم که به حکمت هـای افعـال الهی، علم داریم. هم چنین به دلیـل منزّه بودن پروردگار از تشبیه به مخلوقات هرگز نمی توانیم آن چه از هدفداری و حکیمانه بودن افعال انسان ها می فهمیم، به ذات مقدّس الهی نسبت دهیم.

بنـابراین عقلاً ـ نمی توانیم از حکیم بودن خداونـد در افعـالش، به لزوم جعل پیامبر یا امام بر روی زمین اسـتدلال کنیم. به تعبیر سـاده تر، چون نمی توانیم از حکمت خلق الهی روی زمین هم، حکیمـانه بودن خلقت انسـان نقض نمی شود؛ چه رسـد به این که حجّت خداوند غایب و ناشناخته باشد.

اصـل وجود خلیفه (پیـامبر یـا امـام) روی زمین براسـاس فضل و منّت الهی ثابت است. ظاهر و آشـکار بودن این خلیفه الهی نیز فضـل و منّـت دیگری از جـانب خـداست و اگر در برهـه ای از زمـان، حجّت خداونـد در زمین آشـکار نباشـد، صـرفاً یکی از مصادیق فضل خداوند از مردمان دریغ شده، امّا حقّی ضایع نگشـته تا ظلم لازم آید. از سویی اسـتمرار این فضل در طول زمان نیز، خود فضل و منّت دیگری است علاوه بر دو فضل پیشین.

بنابراین اگر در سال ها و قرون متمادی، ائمّه علیهم السـلام در میان مردم، حضور آشکار داشته اند، این چیزی جز فضل و منّت پروردگـار، بر انسـان هـا نبوده و هیـچ لزومی نـدارد که این فضل ادامه پیـدا کنـد؛ از آن رو که - مطابق آن چه گفتیم - دریغ کردن فضل از مردمان، به صورت موقّت یا دائم، مصداق ظلم نمی باشد و در این صورت هیچ امر خلاف عدل یا

حکمت الهی صورت نپذیرفته است.

حال می توانیم به پاسخ سؤال از چرایی غیبت امام علیه السلام در حالت دوم بپردازیم. پس از روشن شدن این که اصل نعمت وجود خلیفه روی زمین و حضور آشکار او، هم چنین استمرار این حضور، همگی به فضل الهی است، سؤال درباره غیبت امام به این صورت مطرح می شود که: «چرا این فضل منقطع شد و ادامه نیافت؟» این «چرا» سؤال از حکمت این انقطاع است.

باید دانست اصولاً علّت غیبت امام علیه السلام برای ما قابل کشف نیست و تلاش در این مسیر ما را به گمراهی می کشاند. این مطلبی است که در بعضی احادیث بیان شده است.

روشن نشدن حکمت غیبت پیش از ظهور

فرمایشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که جنبه کلیدی و محوری در مورد کشف علّت غیبت دارد. این حدیث را محدّث بزرگوار، مرحوم شیخ صدوق با اسناد خود در کتاب گران قدر «کمال الدّین و تمام النّعمه» از عبدالله بن فضل هاشمی نقل فرموده است. می گوید: از امام جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند:

همانا برای صاحب این امر (امامت و ولایت) غیبتی است که قطعاً واقع می شود، در آن اهل باطل به شکّ و تردید می افتند.

راوی می گوید: علّت آن را از حضرت پرسیدم. فرمودند:

به خاطر چیزی که اجازه پرده برداری از آن را برای شما به ما نداده اند.

راوی می گوید: پرسیدم: حکمت غیبت ایشان چیست؟ فرمودند:

حکمت غیبت ایشان، همان حکمت غیبت های حجّت های خداوند متعال پیش از ایشان است. حکمت این امر، جز پس از ظهور ایشان روشن نمی گردد، همان گونه که حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام (سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر بچّه و تعمیر دیوار) برای حضرت موسی علیه السلام تا وقت جدا شدن ایشان از یک دیگر روشن نشد.

در پایان حدیث با تأکید بر «سرّ» بودن علّت غیبت امام زمان علیه السلام فرمودند:

ای پسر فضل! همانا این امر (غیبت امام عصر علیه السلام) یک کار خدایی و رازی از رازهای خداوند و از مصادیق غیب الهی است و ما وقتی خداوند عزّوجل را حکیم دانستیم، تصدیق می کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است، هرچند که حکمت آن ها برای ما روشن نباشد.(۱)

در این حدیث شریف به چند موضوع مهم درباره حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اشاره شده است:

مطلب اوّل این است که به صراحت فرموده اند: ما اجازه نداریم، حکمت غیبت امام زمان علیه السلام را برای مردم بیان کنیم. با این بیان از همان ابتدا خیال همه را آسوده کرده اند که به دنبال پرده برداری از حکمت غیبت نباشند.

مطلب دوم این که حکمت غیبت امام علیه السلام پیش از ظهور ایشان مشخّص نمی شود. بنابراین هر وجهی که برای آن بیان شده یا می شود،۱.

۱- کمال الدّین، ج۲، باب۴۴، ح۱۱.

نمی تواند به عنوان حکمت کار خداوند در این موضوع، تلقّی گردد. علت «سرّ» نامیدن این امر همین است که وجه آن تا قبل از ظهور حضرت، ناشناخته و مخفی می ماند.

مطلب سوم این که حکمت غیبت امام زمان علیه السلام نظیر حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام است که پیامبر عظیم الشّأنی چون حضرت موسی علیه السلام نیز ابتداء از آن ها آگاه نبود. علّت کارهای حضرت خضر علیه السلام فقط با توضیح خود ایشان در هنگام جدایی از حضرت موسی علیه السلام روشن شد. نکته جالب توجّه در این تشبیه آن است که موسی علیه السلام بر اثر بی اطّلاعی از حکمت کارهای خضر- تاب نیاورد و در هر سه مورد، لب به اعتراض گشود و به همین خاطر کار به جایی رسید که حضرت خضر علیه السلام اعلام وقت جدایی از حضرت موسی علیه السلام را کرد. شاید همین وجه شباهت در این جا هم وجود داشته باشد و کسانی که از حکمت غیبت امام عصر علیه السلام اطّلاع ندارند، نتوانند صبر و تحمّل کافی از خود نشان دهند، در نتیجه از این امتحان بزرگ سربلند بیرون نیایند. از این بالاتر، کارهای حضرت خضر علیه السلام به لحاظ ظاهری عاقلانه نبود. سوراخ کردن کشتی در دریا، فی نفسه یک کار عقلایی محسوب نمی شود، هم چنین است کشتن پسر بچّه و درست کردن دیواری که در حال خراب شدن است. در دوران غیبت هم هستند کسانی که پنهانی امام علیه السلام را امری عقلایی و موجّه تلقّی نمی کنند و در پذیرش آن به لحاظ اعتقادی مشکل دارند.

مطلب چهارم که از حدیث مورد بحث استفاده می شود، نکته بسیار مهمّی است که حضرت در پایان فرمایش خود به صورت یک

قاعده کلّی عقلی متذکّر شده اند. فرموده اند که ما سر بسته به حکیم بودن خداوند اعتقاد داریم و برای تصدیق حکمت الهی، لازم نیست که از رمز و راز همه کارهای خدا سر درآوریم. این مطلب در کلّ مباحث اعتقادی و به خصوص در بحث فعلی بسیار کارگشا و روشنگر است.

سرّ قضیّه در این است که ما به حکیمانه بودن کارهای خداوند به خاطر خدایی او و این که عقلاً منزّه از هر نقصی (از جمله انجام کارهای بیهوده و عبث) است، پی برده ایم. خدایی خدا اقتضا می کند که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و از آن رو که انجام کارهای عبث، عیب و نقص است، به حکم عقل، خداوند، منزّه از آن می باشد. ولی نکته مهمّی که باید به آن توجّه داشت این است که برای تدیق عقلی این قضیّه، نیازی نیست که از حکمت افعال الهی هم آگاهی یابیم. بلکه با علم به این که حکمت کارهای خدا عقلاً برایمان مکشوف نیست، به حکیم بودن ذات قدّوس او حکم می کنیم. بله، اگر در موردی خداوند - به زبان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم یا امام علیه السلام - خود، حکمت یا حکمت های افعال خویش را بیان فرمود، از آن مطلّع و آگاه می شویم، ولی تصدیق حکیم بودن خداوند منوط به دانستن آن حکمت ها نیست.

ادلّه نقلی علّت غیبت

اکنون می خواهیم ادلّه نقلی این موضوع را مورد بحث قرار دهیم و به همین جهت به سراغ احادیثی می رویم که هریک علّتی را برای غیبت امام زمان علیه السلام مطرح کرده اند تا روشن شود که چه علّت ها یا حکمت هایی برای آن وجود دارد.

در مباحث گذشته روشن شد که هم عقل از کشف علّت غیبت عاجز و ناتوان است و هم احادیث ائمّه علیهم السلام به صراحت، غیبت را رازی سر به مهر دانسته اند که پیش از ظهور امام زمان علیه السلام گشوده نمی گردد. در این صورت سؤالی که مطرح می شود این است که: «چگونه در احادیث، علّت هایی برای غیبت ذکر کرده اند در حالی که خود ائمّه علیهم السلام سرّ غیبت را تا قبل از ظهور، کشف ناشدنی معرّفی نموده و پرسش از آن را ممنوع دانسته اند؟!»

اوّلاً با استناد به ادلّه نقلی در این زمینه، می توانیم نتیجه بگیریم که همه آن چه به عنوان علّت غیبت فرموده اند، عامل مؤثّر در غیبت امام علیه السلام بوده است، ولی این تأثیر، ضرورت عقلی ندارد. یعنی چنین نیست که هریک از این علل یا مجموع آن ها، عقلاً غیبت امام علیه السلام را ضروری کند. به تعبیر دیگر، می توان گفت که عقلاً وجود هریک از این علّت ها با عدم غیبت امام علیه السلام هم سازگار است.

ثانیاً چنین نیست که اگر این علّت ها همه با هم منتفی گردند، ضرورتاً غیبت خاتمه یابد و ظهور واقع شود.

چرا که در این صورت دیگر وجه و علّت غیبت، مخفی نخواهد بود و می توانیم حکمت غیبت را حاصل جمع همه آن علّت ها بدانیم، در حالی که به فرمایش معصوم علیه السلام، حکمت غیبت تا قبل از ظهور روشن نمی گردد. بنابراین می توان فرض کرد که همه این علّت ها مرتفع شوند، ولی غیبت خاتمه نیابد و ظهور واقع نشود.

با توجّه به این دو نکته، می توان گفت که مقصود از بیان علّت در احادیثی که غیبت امام علیه السلام را توضیح داده اند، یا بیان عامل مؤثّر در غیبت می باشد و یا روشن نمودن برخی از آثار و فوائد غیبت؛ به این معنا

که غیبت حضرت، دارای آن آثار و نتایج می باشد، امّا هیچ کدام به معنای اصطلاحی کلمه، «علّت» نیستند.

حال با توجّه به این نکته، به نقل و توضیح گزیده ای از احادیثی می پردازیم که در مقام بیان علّت غیبت امام علیه السلام، وجوهی را ذکر کرده اند. آن چه با مراجعه به این احادیث به دست می آید، پنج وجه مختلف است که برای هرکدام مؤیّداتی هم وجود دارد. ما در این جا به نقل نمونه هایی از هر وجه، که صراحت بیشتری در تعلیل غیبت امام علیه السلام دارد، اکتفا می کنیم.

اوّلین علّت غیبت امام علیه السلام: جلوگیری از کشته شدن

نخستین علّتی که شاید بیش از سایر علّت ها، درخصوص غیبت امام عصر علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته، «ترس از کشته شدن» است. در احادیث منقول توسّط مرحوم کلینی (در کتاب شریف «کافی») و مرحوم صدوق (در کتاب گران قدر «کمال الدّین») و مرحوم نعمانی (در کتاب ارزشمند «الغیبه») این علّت در موارد متعدّدی بیان شده است.(۱) به عنوان نمونه زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به او فرمودند:

ای زراره قطعاً حضرت قائم علیه السلام غیبتی دارد.

زراره می گوید: پرسیدم: چرا؟ حضرت فرمودند:

بر جانش می ترسد (و با دست خود اشاره به شکمشان کردند).(۲)۷.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه و کمال الدّین، باب ۴۴ (علّه الغیبه) و الغیبه نعمانی، باب ۱۰.

۲- کمال الدّین، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ح۷.

آن چه از حدیث فوق استفاده می شود این است که یکی از عوامل مؤثّر در غیبت امام عصر علیه السلام ترس آن حضرت بر جان مبارک خویش بوده است. البتّه ترس امام علیه السلام بر جان مبارک خویش، هم چون ترسی که انسان های عادی دارند و از کشته شدن می هراسند، نمی باشد. امام علیه السلام به خاطر کسب رضای خداوند به عنوان انجام یک عبادت بسیار مهم، بر حفظ جان خود مراقب و نسبت به آن نگران هستند. بنابراین امام علیه السلام از این جهت که خدای متعال، کشته شدن ایشان را نمی پسندد، «خوف از قتل» دارند و یک علّت غیبت، همین جلوگیری از کشته شدن آن حضرت است. به هر حال با توجّه به آن چه در مقدّمه بحث بیان شد، تأثیر این عامل در غیبت امام علیه السلام ضرورت عقلی ندارد.

توضیح مطلب این است که هرچند با غیبت امام علیه السلام جان ایشان حفظ می شود، امّا اگر امام صادق علیه السلام یا معصوم دیگر نفرموده بودند، عقلاً نمی توانستیم کشف کنیم که یکی از علل غیبت امام علیه السلام حفظ جان شریف آن حضرت است؛ زیرا این امر (تأثیر عامل «هراس از قتل» در ایجاد غیبت) از مستقلّات عقلیّه نیست و به لحاظ عقلی، تنها راه حفظ جان مبارک امام، غیبت ایشان نمی باشد. به تعبیر دیگر عقلاً می توان فرض کرد که امام علیه السلام ظاهر باشند، امّا خداوند جان ایشان را به طریق دیگری - هم چون معجزاتی که گه گاه در عصر سایر ائمّه علیهم السلام رخ می داد - حفظ نماید. پس به دلیل عقلی نمی توان گفت که حفظ جان امام علیه السلام، غیبت ایشان را ضروری و واجب نموده است. به همین جهت تأکید می کنیم که علّت بودن حفظ جان برای غیبت امام علیه السلام، باید فقط با ادلّه نقلی ثابت شود.

دومین علّت غیبت امام علیه السلام: امتحان مردم

علّت دیگری که در احادیث برای غیبت امام زمان علیه السلام بیان شده، آزمودن مؤمنان از سوی خداوند متعال است. البتّه آزمایش الهی برای این نیست که خداوند، به آن چه در مورد اهل ایمان نمی داند، آگاه شود. چنین فرضی در مورد خدای متعال عقلاً منتفی است.

معنای امتحان کردن خداوند، آگاه شدن ذات مقدّسش از باطن مخلوقات نیست، بلکه صرفاً آشکار شدن اموری است که خداوند از پیش به آن ها علم داشته است.

اکنون با توجّه به این معنا می توانیم دومین عامل مؤثّر در غیبت امام علیه السلام را توضیح می دهیم.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند:

همانا قطعاً صاحب این امر، غیبتی دارد... این امر فقط امتحانی است از جانب خدای عزّوجلّ که آفریدگانش را به این وسیله آزمایش می کند.(۱)

هرچند که امتحان در این حدیث برای همه آفریدگان خدا مطرح شده است ولی بیشتر از دیگران، شیعیان در معرض این امتحان قرار دارند. امام صادق علیه السلام پس از این که از غیبت امام علیه السلام بهزراره خبر دادند، فرمودند:

ولی خدای عزّوجل دوست دارد که شیعیان را امتحان کند.(۲)

آری، امتحان اصلی و سخت، برای شیعیان رخ می دهد تا روشن شود۵.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۲.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۵.

کدام یک از آنان در زمان غیبت از اعتقاد کامل و صحیح- نسبت به امامشان- دست برنمی دارند و وظایف خویش را در قبال ایشان به خوبی انجام می دهند. آن ها که در این امتحان شکست می خورند، در زمره اهل ضلالت و گمراهی قرار می گیرند.

در مورد این عامل دوم (امتحان) نیز می توانیم توضیحی شبیه به علّت پیشین مطرح کنیم با این که تأثیر این عامل نیز در غیبت امام علیه السلام ضرورت عقلی ندارد و صرفاً به اعتبار ادلّه نقلی است که از آن سخن می گوییم. عقلاً می توانیم فرض کنیم که خداوند شیعیان را بدون غیبت امامشان امتحان می کرد، لذا لازمه عقلی امتحان الهی، غیبت امام زمان علیه السلام نمی باشد. به عبارت دیگر تنها راه امتحان شیعیان، غیبت امامشان نیست و راه های دیگری نیز برای امتحان خداوند وجود داشته است. پس این که «امتحان الهی علّت غیبت امام عصر علیه السلام است» امری نیست که از مستقلّات عقلیّه به حساب آید، لذاست که تنها به اتّکاء ادلّه نقلی می توانیم از آن سخن بگوییم. پس هرگونه توجیهی که بخواهد غیبت امام زمان علیه السلام را به دلیل امتحان الهی، ضروری عقلی بداند، مردود است.

سومین علّت غیبت امام علیه السلام: بر عهده نداشتن بیعت

سومین عامل مؤثّر در غیبت امام زمان علیه السلام - که در احادیث ائمّه علیهم السلام به آن تصریح شده - آن است که ایشان به این خاطر غیبت کرده اند که در هنگام ظهور، عهد و پیمانی از هیچ کس بر عهده نداشته باشند. از حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام روایت شد

که فرمودند:

گویا شیعیان را در هنگام گم کردن سومین نواده خود می بینم که مانند گوسفندان به دنبال چراگاه می گردند ولی [جایی] پیدا نمی کنند.

راوی از علّت این امر سؤال می کند و حضرت پاسخ می دهند:

چون امامشان از آن ها غایب می شود.

راوی از علّت غیبت می پرسد و حضرت می فرمایند:

برای این که وقتی با شمشیر قیام می کند، بیعت هیچ کس بر گردن ایشان نباشد.(۱)

وقتی امام زمان علیه السلام غایب باشند، دیگر نیازی پیدا نمی شود، تا هم چون پدران گرامی خود، برای حفظ ظاهر و از باب ناچاری، یا قدرتمندان و زورگویان زمان خود، بیعت کنند و در واقع اعلان عدم جنگ با آن ها بدهند. این سیره برای همه ائمّه علیهم السلام قبل از امام عصر علیه السلام جاری بوده است و از آن جا که نمی خواسته اند با طاغوت های زمان خود علناً اعلام جنگ کنند، لذا ظاهراً با آنان بیعت می کرده اند، یا حدّاقل عهد و پیمان صلح برقرار می ساختن اند. این بیعت به معنای قبول مشروعیّت خلاف غاصبان خلافت نبوده، بلکه صرفاً اعلام می داشته که امام علیه السلام با آن ها قصد پیکار و مقابله آشکار ندارد. ظالمان هم به همین مقدار راضی می شدند ولی البتّه بعدها خباثت خود را آشکار می نمودند و ائمّه علیهم السلام را با حیله های مختلف به شهادت می رساندند.۴.

۱- کمال الدّین، باب۴۴، ح۴.

در میان امامان گذشته، حضرت سیّدالشّهداء علیه السلام در زمان حکومت معاویه - لعنه الله- عهد و پیمان با او را نقض نکردند، امّا وقتی یزید - لعنه الله - به حکومت رسید و از امام حسین علیه السلام بیعت خواست، ایشان از بیعت سرباز زدند و به همین علّت کار به جنگ با یزید و شهادت آن حضرت منتهی شد. پس همه ائمّه علیهم السلام حتّی وجود مقدّس سیّدالشّهداء علیه السلام (در زمان معاویه) - عهد و پیمانی با طاغوت زمان خود برعهده داشته اند. امّا از آن جا رسالت امام عصر علیه السلام با دیگر ائمّه علیهم السلام متفاوت است و به امر خداوند باید در هنگام ظهور با همه مستکبران و زورگویان عالم، مقابله و مبارزه کنند، به همین جهت از جانب خدای متعال چنین مقدّر شده که ایشان از سوی هیچ قدرتمندی، بیعتی بر گُرده و پیمانی برعهده نداشته باشند. علّت غیبت ایشان هم در حدیث مورد بحث، همین مطلب عنوان شده است.

نکته قابل توجّه در بحث فعلی این است که برای تحقّق چنین هدفی (بیعت نکردن با هیچ کس) تنها راه عقلی، غیبت ایشان از دیدگان عموم مردم نیست. به لحاظ عقلی امکان داشت که ایشان غایب نشوند و در عین حال زیر بار بیعت با هیچ کس هم نروند.

چهارمین علّت غیبت امام علیه السلام: اجرای سنّت غیبت پیامبران

عامل دیگری که غیبت امام علیه السلام در بعضی احادیث به آن نسبت داده شده، این است که خداوند می خواهد سنّت غیبت پیامبران خود را در مورد واپسین وصیّ آخرین پیامبر جاری نماید. امام صادق علیه السلام به سَدیر فرمودند:

همانا قائم از ما (اهل بیت علیهم السلام) غیبتی دارد که مدّت آن به طول می انجامد.

سدیر می گوید: پرسیدم: ای پسر رسول خدا! علّت آن چیست؟ فرمودند:

برای این که خدای عزّوجل جز این نخواسته است که سنّت های پیامبران در غیبت هایشان، در مورد قائم علیه السلام جاری شود و ای سدیر! گریزی از کامل شدن مدّت زمان های غیبت های ایشان نیست.(۱) خداوند متعال فرمود: همانا سوار می شوید طبقه ای به دنال طبقه ای،(۲) یعنی بر سنّت های پیشینیان خود (سوار می شوید).(۳)

مقصود این است که خداوند می خواهد سنّت غیبت پیامبرانش، در وجود مقدّس امام زمان علیه السلام جاری شود. بنابراین باید ایشان غایب می شدند تا اراده الهی در این خصوص تحقّق یابد.

این مطلب هرچند که در پاسخ به سؤال از علّت غیبت بیان شده، امّا تنها مقصودی که بیان می کند، این است که: «خداوند چنین خواسته است». از فرمایش امام صادق علیه السلام چیزی بیش از این مقدار به دست نمی آید. اگر بخواهیم این مطلب را در قالب بیان علّت غیبت بیان کنیم، باید گفت که: علّت غیبت امام زمان علیه السلام، اراده الهی بر تحقّق این امر است. حدّاکثر استفاده از این حدیث این است که امام علیه السلام، به علّت۶.

۱- به این معنا که مدّت زمان غیبت هرکدام به پایان مقدّر خود، می رسیده است. البتّه مواردی که مورد بداء قرار گرفته از این قاعده کلّی مستثناست.

۲- انشقاق/۱۹.

۳- کمال الدّین، باب ۴۴، ح۶.

اراده الهی، غیبت اختیـار کرده و تـا وقتی این اراده بـاقی می باشـد، غیبت ادامه پیـدا می کنـد و رفع آن هم فقـط به اراده الهی بستگی دارد و بس.

پنجمین علّت غیبت امام علیه السلام: گناهان مردم

آخرین چیزی که به عنوان عامل مؤثّر در غیبت امام علیه السـلام، در احادیث یافت می شود، اعمال ناشایست بنـدگان است که باعث سـلب نعمت ظهور حضـرت صاحب الزّمان علیه السـلام شـده و در واقع به نوعی عقوبت گناهان مردم می باشد. امام باقر علیه السلام فرمودند:

هرگاه خدای متعال بر آفریده های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آن ها دور می سازد.(۱)

از همین امام بزرگوار نقل شده که فرمودند:

همانا هرگاه خداوند مجاورت قومی را برای ما نپسندد، ما را از میان ایشان بیرون می برد.(۲)

حدیث دیگر در همین زمینه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

بدانیـد که زمین از حجّت خدای عزّوجل خالی نمی ماند. امّا خداوند دیدگان خلایق را از دیدن حجّتش- به خاطر ظلم و جور و زیاده روی ایشان در حقّ خودشان- کور خواهد گرداند.(۳)

از این احادیث استفاده می شود که سبب غیبت امام علیه السلام از دیدگان۲.

۱- اصول کافی، ج۱، ص۳۴۳، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۳۱.

۲- علل الشّرایع، ص۲۸۵، باب۱۷۹، ح۲.

۳- غیبت نعمانی، ص۱۴۱، باب۱۰، ح۲.

مردم، اعمال ناشایستی است که از ایشان سر می زند و موجبات غضب الهی را بر آنان فراهم می آورد. غضب خداوند، باعث شده که نعمت هم جواری با امام زمان علیه السلام، از مردم سلب گردد. اگر آنان به گونه ای عمل می کردند که شایستگی درک حضور آشکار امام علیه السلام را از دست نمی دادند، چه بسا خداوند این نعمت عُظمی را از آنان دریغ نمی کرد. پس قطعاً یک عامل مؤثّر در غیبت آن حضرت، گناهانی است که انجام می دهند. هر گناهی، نوعی ظلم و زیاده روی است که انسان در حقّ خود می کند و باعث محرومیّت او از دیدار امام عصر علیه السلام می گردد.

نکته مهمّی که در مورد این عامل باید توجّه کرد، این است که تأثیر آن در غیبت امام علیه السلام به دلیل عقل ثابت نمی شود و بین انجام گناه توسّط مردم و غیبت امام زمان علیه السلام هیچ گونه رابطه ضروری عقلی وجود ندارد. از ادلّه نقلی هم چنین ضرورتی استفاده نمی شود.

بنابراین اگر بی لیاقتی مردم را در غیبت امام علیه السلام مؤثّر می دانیم، تنها به دلیل وجود روایاتی است از قبیل آن چه نقل کردیم؛ وگرنه هیچ قاعده و قانون عقلی یا نقلی بر این امر دلالت نمی کند. با این ترتیب، فرض این که با وجود گناهان مردم، امام علیه السلام غیبت اختیار نکنند، هم یک فرض معقول است و هم با سنّت های خداوند تعارضی ندارد. به همین دلیل می توان گفت که برای رفع غیبت امام علیه السلام (یعنی ظهور) نیز شایستگی و لیاقت مردم هیچ ضرورتی ندارد.

حال که این وجوه پنج گانه را در بیان علّت غیبت امام زمان علیه السلام توضیح دادیم، روشن می شود که این علّت ها در واقع عوامل مؤثّر در غیبت یا فوائد و آثار غیبت هستند؛ لذا استناد غیبت به هریک از آن ها یا مجموع آن ها عقلاً و عرفاً صحیح است.

پیش شرط نداشتن ظهور

درباره علل غیبت امام عصر علیه السلام سخن گفتیم. اکنون باید این مطلب را بررسی نماییم که: پایان یافتن دوران غیبت، منوط به تحقّق چه شرایطی است؟ یا به تعبیر دیگر: شرایط «لازم» برای رفع غیبت امام زمان علیه السلام چیست؟ هم چنین آیا می توانیم یک یا چند عامل را به عنوان شرط یا شرایط «کافی» برای ظهور حضرت، تلقّی کنیم و آن گاه حکم کنیم که در صورت تحقّق آن ها، ایشان باید ظهور فرمایند؟

مشهورترین شرطی که برای پایان یافتن دوران غیبت امام مهدی علیه السلام مطرح می شود این است که یاران با اخلاصی به تعداد اصحاب جنگ بدر برای آن حضرت فراهم شوند؛ به طوری که اگر یاران ایشان به این تعداد نرسد، ظهور نخواهند فرمود.

کسانی که این نظریّه را مطرح می کنند، به احادیثی نظر دارند که تعداد یاران اولیّه امام عصر علیه السلام را ۳۱۳ نفر معرّفی کرده اند. این بزرگواران از آن احادیث چنین فهمیده اند که به وجود آمدند این تعداد، شرط لازم برای ظهور امام علیه السلام است و بسیاری هم علّت عدم ظهور ایشان را تا زمان حاضر، فراهم نشدن این تعداد می دانند. در پاسخ به این نظریّه، چند نکته را متذکّر می شویم:

اوّل این که احادیث متعدّدی بر این دلالت می کنند که تعداد یاران اوّلیّه امام عصر علیه السلام در هنگام ظهور ۳۱۳ نفر هستند. اکثر این ها، بودن این تعداد را به عنوان شرط ظهور حضرت مطرح نکرده اند و آن مواردی هم که به صورت قضیّه شرطیّه بیان شده است، ناظر به جمع شدن این تعداد پس از اعلام ظهور حضرت می باشد و خود ظهور به

هیچ وجه، مشروط به فراهم آمدن این یاران نمی باشد.

اگر وجود ۳۱۳ یار امام علیه السلام شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، باید قضیّه شرطیّه به این صورت باشد: «اگر امام علیه السلام ۳۱۳ یار با اخلاص نداشته باشند، ظهور نمی کنند» اگر چنین قضیّه ای در احادیث آمده باشد، می توانیم از آن، شرط لازم بودن ۳۱۳ یار را برای ظهور حضرت استنباط کنیم، ولی چنین تعبیری مطلقاً در احادیث وارد نشده است.

نکته دوم: به فرض این که وجود ۳۱۳ یار با اخلاص برای حضرت، شرط لازم برای ظهور ایشان باشد، نمی توان گفت که این ها هنوز متولّد نشده اند و غیبت امام علیه السلام تا به دنیا آمدن آن ها باید ادامه یابد.

شواهد نقلی متعدّدی وجود دارد که نشان می دهد این ۳۱۳ یار با اخلاص حضرت مهدی علیه السلام، متعلّق به همه زمان ها در طول تاریخ هستند و برخی از آن ها حتّی قبل از ظهور پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم متولّد شده و پس از طیّ عمر خود از دنیا رفته اند و بقیّه از امّت اسلام می باشند که در طول قرون متمادی از میان مسلمانان واقعی، برگزیده می شوند. این ها انتخاب شده ها و بهترین های هر دوران هستند که لیاقت خود را برای قرار گرفتن در صدر یاران مهدی موعود عجّل الله تعالی فرجه الشّریف به اثبات رسانده اند.

ما نمی دانیم، چه بسا همه ایشان یا اکثر آنان یا حدّاقل تعدادی از آن ها در زمان های گذشته به دنیا آمده و از دنیا رفته باشند و اکنون در برزخ، انتظار ظهور امامشان را بکشند تا به اذن و قدرت خدای متعال به دنیا رجعت کنند و به بالاترین آرزوی خود در دنیا - که همانا یاری امام

زمان علیه السلام بوده- نائل شوند. پس پایان یافتن دوران غیبت، مشروط به تولّد ۳۱۳ یار با اخلاص نیست، بلکه بسیاری از ایشان منتظر ظهور امام علیه السلام هستند تا به دنیا برگردند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی قائم آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت نفر را خارج می سازد: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام که به حق قضاوت و اجرای عدالت می کنند و هفت نفر از اصحاب کهف و حضرت یوشع وصیّ موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مالک اشتر.(۱)

افرادی که در این حدیث شریف، نام برده شده اند، بهترین ها و برگزیدگان زمان خود بوده اند و برخی مانند حضرت یوشع بن نون مقام برگزیده پیغمبری را از سوی خداوند داشته اند. تعبیر «استخراج من ظهر الکعبه» (خارج ساختن از پشت کعبه) نشان می دهد که این ها جزء یاران اولیّه حضرت مهدی علیه السلام هستند و در ابتدای ظهور - که از خانه کعبه آغاز می شود - خدمت مولایشان حاضر می شوند و در زمره سران یاران آن حضرت قرار می گیرند.

شبیه همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که به جای «مؤمن آل فرعون»، جناب «مقداد» را نام برده اند و در پایان حدیث فرموده اند.

... پس این ها در حضور امام علیه السلام، یاران و حاکمان (سران) می باشند.(۲)۱.

۱- تفسیر عیّاشی، ج۲، ص۳۲، ح۹۰.

۲- بحارالانوار، ج۵۳، ص۹۱.

تعبیر «حکّام» نشان می دهد که این افراد جزء گروه اولیّه یعنی همان ۳۱۳ نفر یاران با اخلاص حضرت هستند. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در میان این ۲۷ نفر به جای سلمان، نام جناب «جابر انصاری» به چشم می خورد.(۱)

به هر روی، غرض از ذکر این نمونه ها روشن شدن این حقیقت است که ظهور امام زمان علیه السلام متوقّف بر پدید آمدن ۳۱۳ یار با اخلاص ایشان نیست، بلکه هرگاه خداوند اجازه فرماید، امام علیه السلام ظاهر شده و به دنبال آن، یاران اولیّه ایشان به حضرتش خواهند پیوست و حدّاقل گروهی از این افراد، سال ها بلکه قرن ها قبل، از دنیا رفته اند و برای یاری امامشان رجعت خواهند کرد. حال اگر کسی ادّعا کند که: غیر از افراد نامبرده شده در احادیث، بقیّه ۳۱۳ نفر هنوز به دنیا نیامده اند و ظهور حضرت، مشروط به وجود آن هاست، در پاسخ می گوییم: این ادّعا کاملاً بی دلیل است و ما اطّلاعی نداریم که چند نفر از این افراد هنوز به دنیا نیامده اند، چه بسا همه آن ها جزء رجعت کنندگان باشند. یک امر مجهول را نمی توانیم بدون هیچ دلیلی- نه عقلی و نه نقلی- شرط لازم ظهور امام علیه السلام بدانیم.

نتیجه ای که از این بحث به دست می آید، آن است که ظهور امام عصر علیه السلام به هیچ شرط لازمی نیازمند نیست که ایجاد آن به دست مردم باشد. ولی نباید غافل بود که در عین حال، این امر در ضرورت انجام وظایفی که برعهده شیعیان گذاشته شده، هیچ گونه تأثیر منفی نمی گذارد؛ بلکه اگر به عمق بحث توجّه شود، تأثیر مثبت عمیقی در این۷.

۱- دلائل الامامه، ص۲۴۷.

راستا دارد. اگر ما ظهور امام زمان علیه السلام را یک کار بشری بدانیم - که طرّاحی و برنامه ریزی و اجرای آن برعهده مردم باشد - آن گاه در صورت فراهم نبودن شرایط عادی و طبیعی برای قیام آن حضرت (اعمّ از عدم آمادگی مردم جهان و نبود امکانات و فقدان ساز وکارهای لازم بشری) یأس و ناامیدی عمیقی بر دل های شیعیان سایه می افکند و شعله های انتظار فرج در جان ایشان به خاموشی و تاریکی می گراید.

امّا اگر فراهم بودن مقدّمات عادی بشری را شرط ضروری ظهور منجی عالم ندانیم، هیچ گاه و در هیچ زمانی به ورطه دلسردی و یأس از تحقّق آن در نمی غلتیم؛ بلکه همواره وعده های خداوند در مورد انجام قیام بزرگ الهی، هر لحظه اعتقادمان را به وقوع آن راسخ تر و امیدمان را ریشه دارتر می سازد.

الهی بودن امر ظهور

قرآن کریم نمونه هایی از پیروزی قیام های الهی را مطرح نموده تا مؤمنان به خداوند، تحقّق آن وعده ها را عملی بشمارند و به سبب فراهم نبودن زمینه های عادی پیروزی، دلسرد و ناامید نگردند. پیروزی لشکر اسلام در جنگ بدر یکی از بارزترین این نمونه هاست. قرآن به صراحت می فرماید:

«و لَقَد نَصَرَکُمُ اللهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم اَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ * اِذ تَقُولُ لِلمُؤمِنینَ أَلَن یَکفِیَکُم اَن یُمِدَّکُم رَبُّکُم بِثَلاثَهِ آلافٍ مِنَ المَلائِکَهِ مُنزَلینَ* بَلی اِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأتُوکُم مِن فَورِهِم هذا یُمدِدکُم رَبُّکُم بِخَمسَهِ آلافٍ مِنَ

المَلائِکَهِ مُسَوِّمینَ* وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ اِلّا بُشری لَکَم وَ لِتَطمَئِنَّ قُلُوبُکَم بِهِ وَ مَا النَّصرُ اِلّا مِن عِندِ اللهِ العَزیزِ الحَکیمِ.»(۱)

و قطعاً خداوند شما را - در حالی که ضعیف و ناتوان بودید- یاری نمود، پس از خداوند پروا کنید، شاید شکرگزار گردید* آن گاه که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می گفتی: آیا کفایت نمی کنند شما را که پروردگارتان با سه هزار فرشته که (از آسمان) فرود می آیند، به شما کمک رساند؟* بله (با وجود کفایت سه هزار فرشته برای کمک به شما) اگر صبر و تقوی پیشه کنید و در همین ساعت (دشمن) به سراغتان آید، پروردگارتان با پنج هزار فرشته نشان دار به شما یاری می رساند * و خداوند این (امداد) را قرار نداد مگر این که بشارتی برای شما و آرامش بخش به دل هایتان باشد و پیروزی جز از جانب خداوند عزیز حکیم نیست.

از این آیات شریفه به روشنی می توان فهمید که پیروزی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و مسلمانان در جنگ بدر به شکل عادی و طبیعی صورت نپذیرفت. بلکه امداد غیبی خداوند - از طریق فرو فرستادن فرشتگان - ایشان را بر دشمن پیروز گردانید. در ابتدای این آیات به یاری خداوند و ضعف و ناتوانی مسلمانان اشاره شده و در پایان نیز بر این حقیقت مجدّداً تأکید گردیده که پیروزی جز از جانب خدای عزیز تحقّق نمی یابد.

یکی دیگر از امدادهای غیبی الهی برای مسلمانان در جنگ بدر، القاء رعب و وحشت در دل های کفّار بود که آیات شریفه ذیل بر آن دلالت می کند:۶.

۱- آل عمران/ ۱۲۳ تا ۱۲۶.

«اِذ تَستَغیثُونَ رَبَّکم فَاستَجابَ لَکم أَنّی مُمِدُّکم بِأَلفٍ مِنَ المَلائِکَهِ مُردِفینَ * ... اِذ یُوحی رَبُّکَ اِلَی المَلائِکَهِ أَنّی مَعَکم فَثَبِّتُوا الَّذینَ آمَنُوا سَاُلقی فی قُلُوبِ الَّذینَ کَفَرُوا الرُّعبَ... .»(۱)

آن زمانی که از پروردگارتان کمک می طلبیدید، پس اجابت نمود شما را به این که فرمود: من شما را با هزار فرشته که دوش به دوش یک دیگر (یا دوش به دوش شما) باشند، یاری می کنم * ... آن زمانی که پروردگارت به آن فرشتگان وحی می کرد که: من با شما هستم، پس اهل ایمان را ثابت قدم بدارید، به زودی ترس و وحشت را در دل های کافران می افکنم... .

در این آیات، سخن از استغاثه و فریاد خواهی مسلمانان از خدای متعال مطرح شده است. استغاثه، مربوط به شرایطی است که روی حساب های عادی و ظاهری، قدرت انسان کاری از پیش نمی برد و لذا به خداوند پناه می آورد و از او کمک می طلبد. در ذیل همین آیات از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به تعداد زیاد مشرکان و کمی شمار مسلمانان نظر فرمود، رو به قبله کرد و عرضه داشت: «خدایا، به آن چه وعده ام دادی وفا کن. خداوندا اگر این گروه (از مسلمانان) هلاک شوند، دیگر تو در زمین عبادت نخواهی شد» پس همین طور دستان خود را (به سوی آسمان) بلند کرده بود و مشغول دعا بود، تا آن جا که ردای ایشان از دوششان افتاد. این جا بود که خدا آیه شریفه «اِذ تستغیثون...» را نازل فرمود.(۲)ن.

۱- انفال/۹ و ۱۲.

۲- تفسیر کنز الدّقائق، ج، ص۲۸۶ به نقل از مجمع البیان.

تعداد یاران پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در جنگ بدر دقیقاً ۳۱۳ نفر بود،(۱) در حالی که تعداد لشکر دشمن حدّاقل سه برابر آن ها بود. از نظر امکانات هم مسلمانان در وضعیّت بسیار نامناسب بودند. به عنوان مثال، تعداد شترانی که در اختیار داشتند، به اندازه ای بود که بر هر شتر، سه نفر می نشستند و خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام و یک نفر دیگر بر یک شتر سوار بودند.(۲) به هر حال، روی روال طبیعی و محاسبات عادی، پیروزی مسلمانان امکان پذیر نبود، امّا خدای متعال علاوه بر فرو فرستادن فرشتگان، با ایجاد رعب و وحشت در دل های کافران، آنان را در برابر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم مغلوب ساخت.

جالب این است که قیام و پیروزی امام زمان علیه السلام شباهت زیادی به داستان جنگ بدر دارد. اوّلاً تعداد یاران آن حضرت در آغاز قیام دقیقاً ۳۱۳ نفر است و ثانیاً خدای متعال از همان دو طریق غیبی - که در بدر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را یاری کرد- امام زمان علیه السلام را نیز تأیید می فرماید. در مورد فرشتگانی که برای یاری رساندن به مسلمانان در بدر فرود آمدند، حدیث زیبایی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

همانا فرشتگانی که روز جنگ بدر در زمین، حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را یاری کردند، هنوز (به سوی آسمان) بالا نرفته اند و نخواهند رفت تا این که صاحب این امر (حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) را یاری کنند و این ها پنج هزار نفر هستند.(۳)۸.

۱- تفسیر قمّی، ج۱، ص۲۵۵، و سبل الهدی و الرّشاد، ج۴، ص۴۰.

۲- سبل الهدی والرّشاد، ج۴، ص۳۹.

۳- تفسیر عیّاشی، ج۱، ص۱۹۷، ح۱۳۸.

طبق این حدیث شریف، دقیقاً همان فرشتگانی که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را در جنگ بدر یاری کردند، امام عصر علیه السلام را در هنگام ظهور یاری خواهند کرد.

علاوه بر این تعداد، هزاران فرشته دیگر هم هستند که در هنگام ظهور جزء یاران بقیّه الله الاعظم ارواحنا فداه به شمار می روند. در حدیثی، مفضّل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان یاران امام زمان علیه السلام از فرشتگان را ۴۶/۰۰۰ نفر دانسته اند.(۱)

در کنار این ها، رعب و وحشت هم جزء جنود و لشکریان حضرت شمرده شده است.(۲)

نمونه دیگر قرآن کریم در این زمینه در ماجرای پیروز شدن لشکر «طالوت»- فرمانده برگزیده الهی - بر سپاهیان «جالوت» مطرح شده است.(۳) به صریح قرآن، مؤمنانی که هیچ گونه مخالفتی با جناب طالوت نکردند، افراد «قلیلی» بودند که در احادیث تعداد آن ها را دقیقاً ۳۱۳ نفر ذکر کرده اند.(۴) قرآن از قول این تعداد قلیل نقل می کند که معتقد بودند:

«کَم مِن فِئَهٍ قَلیلهٍ غَلَبَت فِئَهً کَثیرَهً بِاذنِ اللهِ وَ اللهُ مَعَ الصّابِرینَ.»(۵)۹.

۱- بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۴.

۲- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۳۹، ح۴۶ به نقل از غیبت نعمانی.

۳- این داستان در آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ سوره بقره آمده است.

۴- تفسیر قمّی، ج۱، ص۹۱.

۵- بقره/۲۴۹.

چه بسا گروه کم جمعیّتی که به اذن خداوند بر گروه پر شماری غلبه کرده اند و خداوند با صابران است.

این سخن، برخاسته از اعتقاد آنان بود به خدایی بودن پیروزی طالوت بر جالوت. به همین خاطر نیز، کمی تعداد اهل حق را مانع پیروزی بر جمعیّت فراوان اهل باطل نمی دانستند. در عمل هم این پیروزی به صورت معجزه آسایی تحقّق پذیرفت و حضرت داود علیه السلام با پرتاب سنگی جالوت را که سر تا پا غرق در سلاح و زره بود، از پا درآورد و به این وسیله لشکریان او شکست خوردند و از هم پاشیدند.(۱)

نکته ای که از ذکر این داستان و ماجرای جنگ بدر و امثال آن استفاده می شود آن است که اگر خداوند وقوع امری را اراده فرماید - بدون آن که نقش بشر در این بین نادیده گرفته شود - آن امر بالأخره تحقّق می پذیرد و فراهم نبودن زمینه های عادی و طبیعی، مانعی در مسیر وقوع ارده الهی نخواهد شد. اگر کاری الهی باشد، آماده نبودن شرایط و زمینه های طبیعی انجام آن - از جمله کم بودن جمعیّت اهل حقّ و ایمان - مانعی در راه تحقّق آن به شمار نمی آید و این همان نتیجه مهمّی است که از مباحث فعلی به دست می آید.

ضرورت انجام وظیفه در زمان غیبت

با این ترتیب اگر فراهم شدن شرایط عادی بشری را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام ندانیم، نه تنها نسبت به انجام وظایف و تکالیف خود سست و بی اعتقاد نمی شویم، بلکه برعکس، با دلگرمی و امید۱.

۱- تفسیر قمّی، ج۱، ص۹۱.

بیشتری به کـار و تلاـش دست می زنیم و با اتّکال و اعتماد به وعـده الهی، می کوشـیم تا فضل و کرم خداونـد را جلب نماییم برای این که هر چه زودتر اذن ظهور مولای پنهان از دیدگانمان را صادر فرماید. اهل حق در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر جمعیّت خود را نسبت به گمراهان و اهل باطل، کم و ناچیز ببیننـد، دلسـرد نمی شوند و قیام امامشان را بعید نمی شـمرند. سرّ این عقیـده چیزی نیست جز همین که پیروزی قیام آن حضـرت را کاری خـدایی می دانند و معتقدند که اگر خداوند اراده فرماید، زمینه های غیر عادی و غیر بشری آن را چنان فراهم می سازد که همه نواقص بشری آن جبران گردد.

پس می بینیم که اعتقاد به الهی بودن قیام حضـرت مهدی علیه السلام، در امیدواری و تلاش پی گیر اهل حق و تکاپوی دمادم مؤمنـان - برای انجـام وظایفشـان در زمـان غیبت - چه تأثیر ژرفی دارد. به خاطر همین عقیـده است که منتظران واقعی آن امام علیه السـلام به هیچ بهانه ای خود را مجاز نمی دانند در زمان پنهانی امامشان سنگرهای دفاع از حریم و هویّت تشیّع را خالی یا ضعیف کنند، بلکه پشت کردن به دشمنان آیین حق را برای خود، گناه کبیره می شمارند. الگوی عمل منتظران ظهور در زمان غیبت، آیـات شـریفه ذیـل ست که در ضـمن بیان ماجرای جنگ بـدر بر پیامبر اکرم صـلّی الله علیه و آله و سـلّم نازل گردیـده است:

«یـا اَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُوا اِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَروا زَحفـاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الاَدبارَ * وَ مَن یُوَلِّهِم یَومَئِـذٍ دُبُرَهُ إلّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أو مُتَحَیِّزاً اِلی فِئَهٍ فَقَد باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَ مَأویهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصیرُ.»(۱)۶.

۱- انفال/ ۱۵ و ۱۶.

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با کثرت جمعیّت کافران مواجه شدید، به آنان پشت نکنید (از آنان روی برنگردانید) * و هرکس به آنان پشت کند رو به سوی غضب الهی آورده و جایگاهش جهنّم است - و چه بد عاقبتی است [جهنّم]- مگر آن که پشت کردن به کفّار به خاطر تغییر در شیوه جنگ یا پیوستن به گروه دیگری (از مبارزان اهل حق در جبهه دیگر) باشد.

به این ترتیب شیعه امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، خود را مکلّف می شمارد با کسانی که دین و امام او را آماج حملات خود قرار داده اند، مبارزه نماید و گریزان، به آنان پشت نکند و میدان مبارزه و جهاد را خالی نسازد. چنین کسی تنها در صورتی جبهه ای را خالی می کند که بخواهد در جبهه دیگری با دشمن بجنگد یا آن که شیوه جنگی خود را تغییر بدهد. این گونه، منتظران ظهور همواره سنگرهای مبارزه با دشمنان دین و تشیّع را پر و قدرتمند نگه می دارند و اجازه نمی دهند که مخالفان امام عصر علیه السلام از غیبت ایشان سوء استفاده کرده، دین و ایمان مردم مسلمان را مورد حمله و آسیب خود قرار دهند. این شیطان مبارز در گرماگرم قتال با دشمنان دین، در هر لحظه چشم انتظار صدور اذن خداوند برای ظهور مولایشان هستند و از جان و دل اعتقاد دارند که شرط لازم برای ظهور منجی عالم، پیروزی آنان بر لشکر کفّار نیست، بلکه مهم، انجام وظیفه و ادای تکلیفی است که خدا و امام زمان علیه السلام از آنان خواسته اند.

براساس این عقیده، ما شیعیان موظّف هستیم که - تا آن جا که در توان داریم و با رعایت ضوابط و چارچوب های شرعی- تکالیف

خویش را به طور کامل به انجام رسانیم، امّا در عین حال این انجام وظیفه را شرط لازم ظهور امام عصر علیه السلام نشناریم، بلکه آن را مصداقی از فضل الهی تلقّی کنیم که در هر لحظه و زمانی می توان به آن امیدوار بود. بنابراین به هیچ وجه نمی توان اندک بودن جمعیّت منتظران ظهور و فراهم نبودن سازوکارهای بشری آن را مانع تحقّقش دانست. این همان عقیده ای است که از تک تک ما در هر لحظه، یک منتظر واقعی و تلاش گر می سازد که از درگاه ایزد منّان، لطف و فضل خاصّ او را برای تعجیل در فرج مولایش طلب می نماید.

جالب این است که در مقام دعا برای تعجیل فرج نیز یکی از مهم ترین شرایط - و چه بسا از همه مهم تر - وجود تقوا و ورع در شخص دعاکننده می باشد و این به آن معناست که هرچند کثرت دعا به پیشگاه الهی می تواند به فضل و رحمت او عامل بسیار مؤثّری در جلو انداختن ظهور امام زمان علیه السلام باشد، امّا استجابت همین دعا مشروط به آن است که دعاکننده در انجام وظایف خود در زمان غیبت، کوشا و تلاش گر باشد. مبارزه و جهاد با دشمنان دین و امام زمان علیه السلام، در رأس وظایفی است که انسان منتظر در زمان پنهانی امامش برعهده دارد. بنابراین دعا بر تعجیل فرج نیز (که از کارسازترین اعمال برای جلو افتادن ظهور امام عصر علیه السلام به شمار می آید) منوط و مشروط به این است که اهل دعا از سر سوز و به خاطر دارا بودن درد دین، اهل تلاش و عمل و جهاد با دشمنان تشیّع و امام زمان علیه السلام نیز باشند.

نتیجه این که اعتقاد به خدایی بودن امر ظهور امام عصر علیه السلام- به معنایی که بیان آن گذشت - نه تنها تأثیر منفی بر تلاش و کوشش های

منتظران ظهور در زمـان غیبت نـدارد، بلکه تـأثیرات ژرف و عمیقی در ایجـاد انگیزه و امیـد در دل هـای مؤمنـان می گـذارد و هرگونه یأس و سستی را از قلوب ایشان می زداید و نور امید به تعجیل فرج را روشن و تابناک نگه می دارد، هرچند شرایط بر مبنای حساب های بشری و عادی ناامید کننده باشد.

از این رو ما نباید از فضل الهی در هیچ لحظه و زمانی ناامید باشـیم. چه بسا خداوند در اوج ناامیدی، فرج موعود خود را - که فرج همه مؤمنان است - تقدیر و امر ایشان را اصلاح فرماید.

ص: ۱۵۲

فصل چهارم: غربت امام عصر علیه السلام

اشاره

یکی دیگر از ویژگی های امام عصر علیه السلام غربت ایشان در زمان غیبتشان می باشد. در این فصل می خواهیم با بیان معانی مختلف غربت، ابعاد این ویژگی را بررسی کنیم.

معنای اوّل غریب

اشاره

«قدر ناشناخته بودن» یکی از معانی رایج غربت است. اگر معرفتی که شایسته و بایسته شخصی است، وجود نداشته باشد، او را می توان «غریب» دانست. به عنوان مثال، اگر مردم با پزشک ماهری زندگی کنند، ولی او را نشناخته، به کمالات و تخصّص و ایمان و دلسوزی او آگاه نباشند و با او مثل یک فرد بی سواد برخورد کنند، اصطلاحاً به آن پزشک، «غریب» گفته می شود. از طرفی ممکن است مردم به تخصّص و تعهّد او آگاه شوند، ولی قدر او را نشناسند و قلباً به او اعتقاد نداشته باشند و در مقابل به پزشکان دیگری که این تعهّد و تخصّص را ندارند، اعتماد کنند. در این صورت از هم این پزشک «غریب«» مانده است.

حال فرض کنید که این پزشک، در علم فقه هم متخصّص باشد، در این صورت انتظار می رود که وقتی صحبت از فقه می شود، او را در زمره فقها برشمرده، به عنوان یک فقیه برای او حساب باز کنند. در غیر این صورت، حقّ او ادا نشده است.

به این ترتیب، هرچه کمالات فرد بیشتر و فراگیرتر باشد، ضرورت شناخت او ملموس تر می شود. هرکدام از ویژگی های برجسته اش که - به طور اختیاری یا غیر اختیاری - مورد توجّه واقع نشود، از آن جهت قدر ناشناخته و غریب می ماند.

به همین ترتیب، اگر یک واسطه خیر شناخته نشود و مردم ندانند که نعمت ها و برکات از جانب چه کسی به آن ها رسیده است، به سبب این نادانی، شکر نعمت او را چنان که شایسته است، ادا نمی کنند و لذا او «غریب» می ماند.

از طرف دیگر، اگر ولیّ نعمت شناخته شود، ولی به خاطر بی توجّهی یا به عمد، از او قدر شناسی لازم نشود، کفران نعمت صورت گرفته، این کفران نعمت به نوعی دیگر، به غربت او می انجامد.

برای روشن تر شدن مطلب، به ذکر مثالی می پردازیم. فرض کنید که شخصی میزبان مجلسی شده و سفره ای گسترده است که بر سر این سفره، از همه مهمانان پذیرایی می شود. حال اگر برخی از مهمانان، میزبان خود را نشناسند و ندانند که بر سر سفره چه کسی نشسته اند، طبعاً نمی توانند از او تشکّر کنند. در این صورت، میزبان، ناشناخته و غریب خواهد ماند. حالت دیگری از غربت میزبان، وقتی صدق می کند که مهمان ها - با وجود این که صاحب نعمت را می شناسند - به او بی اعتنا

باشند، از او تشکّر نکنند و نسبت به او بی توجّه باشند. در این حالت نیز، به میزبان، مکفور و غریب گفته می شود و بدین ترتیب، مهمان ها با قدرناشناسی خود، میزبان را در غربت نگاه داشته اند.

پس به طور کلّی غریب به معنای قدر ناشناخته، دو صورت دارد: یکی آن که اصلاً شناختی نسبت به او یا بعضی از کمالات و فضایل او وجود نداشته باشد. دوم زمانی که دیگران به او و کمالاتش واقف باشند، ولی آن طور که شایسته اوست، قدرش را نشناسند.

قدر ناشناخته بودن امام عصر علیه السلام

وقتی تعبیر «قدر ناشناخته» و «غریب» برای امام عصر علیه السلام به کار می رود، شاید تصوّر شود که مطرح کنندگان این بحث در بیان خویش مبالغه و اغراق می کنند؛ و یا گمان رود که این ادّعا صرفاً بر پایه احساسات و عواطف است و جنبه عقلانی ندارد. در حالی که غربت امام علیه السلام امری مستدلّ و روشن است که همگان باید واقعاً به آن متذکّر شوند و حقیقت آن را بیابند.

نعمت حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه یک نعمت «عامّ» و فراگیر است و همه خلائق را در بر می گیرد. شیعیان و غیر شیعیان، مسلمانان و غیر مسلمانان و حتّی حیوانات و گیاهان و جمادات نیز، از نعمت وجود ایشان بهره مند می شوند و این نعمت مانند باران بر سر همه می بارد.

بنابراین شکر نعمت وجود ایشان، باید به گستردگی خود این نعمت، فراگیر باشد؛ در حالی که در حال حاضر، بر روی کره زمین، اکثر مردم

اصلاً امام زمان علیه السلام را نمی شناسند و در واقع نمی دانند میزبان و ولیّ نعمت آن ها کیست. بر سر سفره ایشان نشسته اند و نـان و نمک حضـرت را می خورنـد، امّا هیـچ گونه شـکرگزاری نسـبت به ایشان انجام نمی دهنـد؛ چون اصـلاً نعمت وجود ایشان را نمی شناسند، تا ضرورت شکر آن را بدانند.

غربت امام علیه السـلام در بین عدّه دیگری مشـهودتر و ناگوارتر است. این عدّه، اقلیّتی هسـتند که خدای منّان، امام عصـر علیه السلام را به آن ها شناسانده است و آن ها می دانند که آن حضرت، حجّت خداست و به آن اذعان دارند، لذا در زمره شیعیان قرار می گیرند، ولی قلباً قدرشناس حضرت نیستند.

این افراد انـدک، مهمانانی هسـتند که میزبان و ولیّ نعمت خود را می شناسـند، امّا متأسّـفانه غالباً او را مورد بی مهری قرار می دهند و شکر حضرتش را - چنان که باید و شاید - ادا نمی کنند.

اقلیّتی که شـناخت اولیّه نسـبت به امام زمانشان دارنـد، اگر حقّ این معرفت را ادا کننـد و قلباً قدردان آن شوند، خدای متعال به فضل خود، بر معرفت آن ها می افزایـد و امام علیه السـلام را به آن ها بیشتر می شـناساند. ولی گاهی این افراد، خود، مقدّمات معرفت بیشتر را فراهم نمی آورند(۱) و با کوتاهی در انجام مقدّمات حصول معرفت، امام علیه السـلام را برای خود غریب باقی می گذارند.د.

۱- البتّه این یـک قاعـده کلّی نیست که شـخص لازم باشـد همیشه مقـدّمات معرفت را خودش فراهم آورد تا خـدا به او فضـل نماید. بلکه خداوند به هرکس که بخواهد، فضل می کند.

متأسّفانه بسیاری از شیعیان که از ولایت امام عصر علیه السلام برخوردار هستند، خود را از نخستین مرتبه معرفت - یعنی معرفت به اسم - نیز محروم ساخته اند. اینان حتّی خصوصیّات ظاهری امامشان را هم نمی دانند. مثلاً از سال و محلّ تولّد ایشان بی خبرند و از این بابت هیچ گونه احساس نگرانی و شرمندگی هم نمی کنند. در حالی که بعضی از همین افراد، گاهی برای آشنای با هنرپیشگان یا ورزشکاران کشورهای خارجی، وقت زیادی صرف می کنند و با علاقه به دنبال کسب آگاهی بیشتر درباره آن ها هستند.

بدین ترتیب برخی از نوجوانان شیعه اطّلاعات وسیعی درباره فوتبالیست های داخلی و خارجی یا هنرپیشگان و ... به دست آورده، به خاطر می سپارند. گروهی از بزرگسالان هم - به ضرورت کسب و کار خود- مشخّصات کالاهای مختلف را به صورت تخصّصی یاد می گیرند. امّا بسیاری از این افراد - پیر یا جوان - اگر بارها و بارها اسامی، تاریخ تولّد و مشخّصات دیگر امام زمان علیه السلام در مجالس گوناگون به آن ها گفته شود، کوچک ترین توجّهی نمی کنند و هیچ وقت نمی کوشند چیزی درباره امام خود بیاموزند.این بی توجّهی ها چیزی جز قدرناشناسی قلبی را نمی رساند و نشان می دهد که حتّی برای بعضی از افراد متدیّن، دانستن حدّاقلّ خصوصیّات امام عصر علیه السلام اصلاً مهم نیست. به راستی این ولیّ نعمت، چه قدر غریب است؛ که حتّی دوستدارانش این حدّاقلّ توجّه را هم به او مبذول نمی دارند؟!

عدم معرفت به وصف

غربت امام عصر علیه السلام از جهت عدم «معرفت به وصف» بارزتر است. کسانی که از معرفت مشخّصات ظاهری حضرتش غفلت می کنند، معمولاً ـ افراد عامی هستند. امّا متأسّفانه در «معرفت به وصف» بیشتر، خواص دچار کاستی می شوند، که زیرمجموعه ای از اقلیّت شیعیان هستند. اینان بیشتر افراد درس خوانده ای هستند که می توانند طرز تفکّر دیگران را هم تحت تأثیر قرار دهند. محروم بودن این عدّه از معرفت امام عصر علیه السلام می تواند برای دیگران نیز خطرساز باشد. از این رو، مشاهده غربت و ناشناخته بودن امام زمان علیه السلام در بین این افراد، بسیار دردناک است. همین امر، بسیاری از انحرافات را در اصل دینداری پدید می آورد.

به عنوان مثال، گاهی دیده می شود که برخی شیعیان به اصطلاح درس خوانده، انواع و اقسام انحراف ها را در بحث امامت، یعنی در اصلی ترین ویژگی امام عصر علیه السلام مطرح می سازند.

برخی از کسانی که خود را روشن فکر می نامند، امامت را صرفاً یک امر تاریخی می دانند و برای آن، ارزش اعتقادی قائل نیستند. نتیجه این طرز تفکّر، بررسی مسأله خلافت و جانشینی پیامبر، به عنوان یک امر تاریخی است. منطقی ترین و مسالمت آمیزترین نتیجه این بررسی، آن است که هرچه بوده، گذشته است و بحث مجدّد در مورد حوادث تاریخی، جز نو کردن اختلافات و زنده کردن کینه های دیرینه، نتیجه ای ندارد و ما را از انجام مسئولیّت فعلی خود - یعنی پرداختن به وظیفه روزگار خودمان- باز می دارد و به انحراف می کشاند.

بـدین ترتیب، مسـأله امـامت- که اصل و رکن دین است - در هاله ای از جهل و ابهام و غرض ورزی مورد غفلت و انکار قرار می گیرد و کار به جایی می رسد که مذاهب مختلف اسـلامی را نوعی خط کشی حزبی و حقوقی می نامند و مدّعی می شوند که مکاتب اهل سـنّت هم در کنار مـذهب بر حقّ شـیعه، اسـلام حقیقی را تشـکیل می دهند! پس هرکدام از این مذاهب مجاز هستند که به فقه خود عمل کنند. بنابراین نباید شیعه را مؤمن و منکرین امامت و ولایت ائمّه علیهم السلام را کافر دانست!

برای اینـان که خود را روشـنفکر می پندارنـد، اهمیّت مسأله امامت، به خوبی روشن نشـده و ائمّه اطهار علیهم السـلام را اصـلاً «نشناخته اند». از این رو، نمی توانند به راحتی زیربار این مسأله بروند که «منکر امامت کافر است».(۱)

اینان که اصلاً معنا و اهمیّت امامت را نفهمیده اند، چگونه می توانند قدردان نعمت امام علیه السلام باشند؟ لذا برخی از آن ها اظهـار می کننـد که در اسـلام هیـچ کس غیر از پیـامبر صـلّی الله علیه و آله و سـلّم وجود نـدارد که انکـار شخصـیّت و مقام او موجب کفر شود. این ها این قـدر معرفت پیـدا نکرده انـد که بفهمند انکار امامت به منزله انکار توحید و عین کفر است. کافی بود که به جـای این فرضـیّه پردازی هـا و فرو رفتن در تارهـایی که خود به دست و پـای خویش بسـته انـد، به این یـک روایت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم توجّه می کردند که:ت.

۱- وَ مَن جَحَدَکُم کـافِرٌ (زیارت جامعه کبیره، مروی از امام هادی علیه السـلام بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۰۳). این مضمون در احادیث فراوانی با الفاظ مختلف آمده است.

مَن ماتَ لا یَعرِفُ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ میتَهً جاهِلِیَّهً.(۱)

هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خودش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است.

آن گاه می فهمیدند که بدون معرفت امام زمان علیه السلام از گمراهی جاهلیّت (عدم شناخت خدا و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم) نمی توان خارج شد. یعنی بدون قبول مقامات امام علیه السلام انسان از ورطه شرک و کفر نجات نمی یابد.(۲)

معنای دوم غریب

اشاره

گاهی «غریب» به کسی گفته می شود که از یاد رفته است، یعنی چنان که شایسته اوست، از او یاد نمی شود. این معنا از غربت در مقابل «ذکر» است که گاهی قلبی و گاه، زبانی است.

البتّه ذکر «زبانی» برخاسته از ذکر «قلبی» است. وقتی قلب کسی مملوّ از یاد مُنعم شود، ذکر او نیز بر زبانش جاری می گردد. بنابراین غربت به معنای دوم، می تواند ناشی از فراموش شدن قلبی یا زبانی باشد.

یاد کردن از هرکس باید متناسب با سطح او و در حدّ مقام و موقعیّت او باشد. در غیر این صورت، به غربت او می انجامد. به عنوان مثال، برای ادای حقّ عالم یا فقیه، باید در هنگام سخن از احکام شرعی، یادی از آن فقیه به میان آید. اگر از همه فقها یاد کنند و اصلاً نامی از ت.

۱- بحارالانوار، ج۲۳، ص۸۹. مضمون این حدیث در منابع اهل سنّت هم چون صحیح مسلم، ج۶، ص۲۲ نیز آمده است.
۲- توضیح دقیق تر این مطلب در فصل اوّل گذشت.

آن عالم نبرند، می توان گفت: آن عالم فقیه، «از یاد رفته» و «غریب» است.

برای ادای شکر یک پزشک متخصّص ماهر، باید در هنگام بحث و گفت و گو پیرامون مداوای بیمار و کار پزشکی، از آن پزشکی که از دیگران ماهرتر است، نیز یادی به میان آید. اگر هنگام بررسی وضعیّت بیمار، از هر پزشک متخصّص و غیرمتخصّص و حتّی غیر پزشک گفت و گو شود، امّا از آن متخصّص ماهر سخنی به میان نیاید و کسی قلباً هم از او یاد نکند، معلوم می شود که او غریب (از یاد رفته) است.

حال اگر کسی هم در پزشکی، متخصّص و هم در فقه سرآمد باشد، باید در هنگام بحث علمی در فقه و پزشکی، از او هم یاد شود. پس «تعدّد یاد کردن» در افراد مختلف، متناسب با کمالات آن ها، متفاوت خواهد بود.

یاد کردن از هر نعمتی کاملاً- بستگی به ویژگی های آن دارد؛ هرچه نعمتی بزرگ تر و فراگیرتر و نیاز انسان ها به آن بیشتر باشد، انتظار می رود که در دفعات بیشتر و مناسبت های مختلف از آن یاد شود. اگر تعداد یاد کردن ها و زمینه ها و شرایط مختلفی که باید از نعمتی یاد شود، متناسب با سطح شایسته آن نباشد، به همان اندازه، آن نعمت از یاد رفته است.

چگونگی یاد کردن ها، از نظر «کیفی» نیز تفاوت دارد. گاهی انسان وقتی از نعمتی یاد می کند، با تمام وجود، تحت تأثیر آن قرار دارد، به طوری که با تذکّر خویش، شنوندگان را نیز متأثّر می سازد. در واقع، گوینده به تناسب معرفت و محبّت قلبی خویش نسبت به منعم، گاه

خیلی شدید و با حرارت و گاه بسیار عادی و ملایم، یاد او را در خاطر می آورد، یا به زبان جاری می سازد. باز هم توجّه داریم که تفاوت کیفی در یاد کردن ها نیز، به شدّت معرفت و محبّت نسبت به آن نعمت بستگی دارد.

از طرف دیگر هرکدام از ذکر قلبی و زبانی، «انواع» مختلف دارد. از جمله: سرودن شعر، تألیف کتاب و مقاله، برگزاری مسابقه، برپایی مجالس گوناگون و ... . گاهی ممکن است انسان، پیوسته نام معروف خود را در دل و بر زبان جاری سازد و بدین وسیله به ذکر او بپردازد. گاهی ممکن است برای او دلتنگ شود، از داشتن چنین محبوبی شاد گردد، یا برایش ابراز نگرانی کند و به هر حال، با دل و زبان، به روش ها و انواع مختلف می توان از نعمتی یاد کرد.

«زمینه»ی یاد کردن، از دیگر جهاتی است که در مسأله ذکر، باید مورد توجّه قرار گیرد. هر قدر نعمتی بزرگ تر و اهمیّت آن بیشتر باشد، به مناسبت های بیشتر باید از آن یاد شود و زمینه های ذکر آن بیشتر مطرح گردد. گاهی گستره یک نعمت، همه زندگی انسان را می پوشاند. در این حال، باید تمام جوانب زندگی، زمینه های شکر و ذکر قلبی و زبانی آن گردد. اگر در زمینه ای مناسب، تذکّر به آن نعمت، فراموش شود، آن نعمت کفران شده و «غریب» می گردد.

چگونگی یاد کردن از امام عصر علیه السلام

امام زمان علیه السلام نعمتی هستند که جایگزین ندارند و خلأ ناشی از عدم شناخت ایشان به هیچ صورتی پر نمی شود. بنابراین انسان عاقل و

فهمیده، به هر بهانه ای از امام زمان خویش یاد می کند و می کوشد که ایشان را فراموش نکند. البتّه اگر ولیّ نعمت در قلب انسان جای داشته باشد و دل، سراپرده محبّت او باشد، هیچ گاه به دست فراموشی سپرده نمی شود و انسان به صورت های مختلف از او یاد می کند.

به عنوان نمونه کسی که به فرزند خود بسیار علاقه مند است، با کمترین مناسبتی به یاد فرزندش می افتد. هرگاه کودکی به قدّ و اندازه او ببیند، یا اسم او را جایی بشنود، خیلی سریع متوجّه او می گردد. به همین ترتیب، به میزان محبّتی که به فرزند خویش دارد، با قلب و زبان، از او یاد می کند.

کسی که علاقه بسیاری به پدر یا معلّم یا دوست خود دارد، همیشه از او یاد می کند؛ اگر به سفر زیارتی برود، حتماً برای او دعا می کند، ولی کسانی هستند که اگر درخواست دعا نکنند، هیچ یادی از آن ها نمی شود. اگر انسان به کسی محبّت داشته باشد، لازم نیست که سفارش به ذکر او شود.

امام عصر علیه السلام به خواست خداوند متعال، ولیّ نعمت اصلی همه مخلوقات هستند و بیشترین حقوق را بر آن ها دارند. پس باید از جهت کمّ و کیف و نوع و ... در بالاترین سطح ممکن، از ایشان یاد شود. بنابراین همان طور که در مقابل خدای عزّوجل باید شکرگزار باشیم و قلباً متوجّه باشیم که هر نعمتی حداقل یک بار «الحمدلله» گفتن می طلبد و اگر آب می خوریم، نفس می کشیم، سالم هستیم و درد نداریم و ... باید به درگاه الهی سپاس گزار باشیم، امام زمان علیه السلام هم واسطه تمام نعمت های الهی هستند. پس در ازاء هر نعمتی باید از ایشان هر قدردانیپ

شود و هرگاه که الحمدلله می گوییم، به قلب و زبان باید از حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه نیز تشکّر کنیم. اگر خداوند مورد حمد قرار گیرد، امّا امام علیه السلام مشکور نگردد، در حقیقت شکر خدا هم ادا نشده است.

حال باید با دقّت بررسی کنیم: آیا امام عصر علیه السلام را در هر نعمتی که داریم و هر نقمتی که نداریم، مورد شکر قرار می دهیم؟! وقتی فرزند خود را سالم می بینیم، وقتی در سایه پدر و مادر خویش در رفاه و امنیّت به سر می بریم، وقتی از شرّ هزاران رنج و سختی خود را در امان می یابیم، وقتی ... آیا بعد از حمد خدا، از امام زمان خویش علیه السلام هم تشکّر می کنیم؟!

هیچ وقت شده که بگوییم: یا صاحب الزّمان! از شما متشکّر هستیم که ما را حفظ فرمودید، به ما سلامتی دادید، فرزند سالم عطا کردید و در مقابل، از هزاران بیماری جلوگیری کردید، گرفتاری ها را از ما دور فرمودید و ...

آیا به فرزندان خویش یاد داده ایم که قبل از تشکّر از پدر و مادر، شکر امام زمان علیه السلام را به جای آورند؟! و ...

باید بدانیم که اگر شکر ایادی نعمت ادا نشود، شکر خدا هم تحقّق نیافته است. اگر یاد امام عصر علیه السلام نشود، در واقع خداوند متعال مورد کفران قرار گرفته است.

معنای سوم غریب

اشاره

یکی دیگر از معانی غریب، «فرو نهاده» یا «وانهاده» یا «واگذاشته» است. فرو نهاده به کسی گفته می شود که مهجور، متروک و معطّل، باقی

مانده باشد.

«مهجور» کسی است که او را کنار گذاشته باشند. متروک یعنی ترک شده، و معطّل هم به معنی تعطیل شده است.

«تعطیل» در مقابل استفاده و بهره بردن است و معطّل به چیزی گفته می شود که در جهت هدفی که برای آن وضع شده، از آن استفاده نشود. اگر «معطّل» صفت شخص باشد، چنین شخصی غریب افتاده است. این معنای غربت، ممکن است فرع بر عدم شناخت، یا فراموش کردن و یا ناشی از کوتاهی کردن دیگران در حقّ شخص باشد.

عالمی را در نظر بگیرید که در یک رشته علمی متخصّص است. این عالم در دو حالت ممکن است فرو نهاده شود و در نتیجه غریب افتد.

حالت اوّل این که در موقعیّتی قرار بگیرد که اطرافیان، او را نشناسند و از تخصّص او خبر نداشته باشند. طبیعتاً به دلیل نشناختن او از او بهره علمی نمی برند. حتّی هنگام رویارویی با مشکلی که به علم او نیاز دارند، به او مراجعه نمی کنند؛ زیرا نمی دانند چه گوهری در اختیار دارند. لذا از آن دانشمند، استفاده نمی شود و او مهجور و متروک باقی می ماند.

در «حالت دوم» آن عالم شناخته شده است و اطرافیان نسبت به علم و تخصّص او معرفت لازم را دارند، ولی در بهره بردن از او کوتاهی کرده، به او مراجعه نمی کنند و بدین گونه وی را معطّل و متروک می گذارند. در هر دو حالت، این عالم - دانسته و یا ندانسته - «غریب» واقع می شود.

این معنای غربت - که ناشی از مهجور و متروک و معطّل ماندن

شخص است- دقیقاً به شکر عملی مربوط می شود؛ چرا که شکر عملی نسبت به هر نعمتی، استفاده مناسب از آن است و اگر نعمتی فرو نهاده شود، معلوم است که مورد بهره برداری شایسته قرار نگرفته است.

شکر عملی نسبت به بزرگ ترین نعمت خدا - یعنی وجود مقدّس امام عصر علیه السلام - بهره بردن از ایشان است در مسیری که خداوند معیّن فرموده است. بنابراین شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام به این است که انسان ها نسبت به هر وصفی از اوصاف حضرتش، وظیفه خود را انجام داده، حقّ آن را ادا کنند.

با نگاهی به جامعه خود، می توانیم ببینیم که چند درصد از دوستان امام زمان علیه السلام نسبت به اوصاف ایشان، در عمل، وظیفه خود را انجام می دهند. با بررسی در این امر، به این نتیجه می رسیم که امام علیه السلام در میان دوستان خویش هم غریب هستند.

از کسانی که اصلاً امام زمان علیه السلام را نمی شناسند، هیچ انتظاری نیست؛ چرا که آن ها معرفت ندارند و لذا با قلب و زبان و عمل، شاکر این نعمت نیستند. امّا به هر حال امام زمان علیه السلام برای آن ها هم غریب و مهجور هستند؛ چون آنان نمی دانند که باید به حضرت مراجعه کنند و امام علیه السلام را معطّل و متروک می گذارند.

نتیجه این که با کمال تأسّف امام زمان علیه السلام در میان کسانی که ایشان را نمی شناسند و حتّی عدّه بسیار قلیلی که ایشان را می شناسند، مهجور و غریب هستند.

چاه بدون استفاده و قصر خالی از سکنه

ادلّه نقلی نیز، این شهود تجربی را تأیید می کنند. در قرآن کریم آمده است:

«فَکَأَیِّن مِن قَریَهٍ اَهلَکناها وَ هِیَ ظالِمَهٌ فَهِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها وَ بِئرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصرٍ مَشیدٍ.»(۱)

چه بسیار آبادی هایی را که (اهل آن ها) ستم کار بودند، هلاک کردیم. پس دیوارها روی پایه هایشان خراب شد، و چاه ها بدون استفاده و قصرهای مرتفع، خالی ماند.

محلّ بحث ما آخر آیه است که خدای متعال فرموده است: چه بسیار چاه هایی که بدون استفاده باقی ماند. چاه را، زمانی معطّله می نامند که قابل استفاده و بهره برداری باشد و بتوان از آن آب بیرون کشید، ولی کنون متروکه شده و دیگر از آن آب استخراج نمی شود.

«قَصر مَشید» به قصر مجلّل و مرتفعی گفته می شود که اکنون خالی از سکنه باقی مانده است. در آیه به این مطلب اشاره شده که ما وقتی اهل آبادی را هلاک کردیم، چاه های آن ها بدون استفاده شد و قصرهایشان خالی ماند.

با مراجعه به اهل بیت علیهم السلام می بینیم که در تفسیر «بِئر معطّله» فرموده اند:

چه بسیار عالمی که به او مراجعه نمی شود، و از علم او بهره نمی برند.(۲)ن.

۱- حج/۴۵.

۲- تفسیر کنزالدّقائق، ج۹، ص۱۱۳، به نقل از مجمع البیان.

عـالم، به چاه آب تشبیه شـده که از آن مادّه حیات اسـتخراج می شود. مراد از معطّل و بـدون اسـتفاده مانـدن چاه آب، مراجعه نشدن به عالم و بهره نبردن از عالم او است.

امامان علیهم السـلام، عالمانی هستند که به ایشان - در خور شأن و مقامشان - مراجعه نشده است و از علم ایشان استفاده کامل و صحیح نمی گردد. امام زمان علیه السلام نیز در زمان ما «بِئر معطّله» هستند.

از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده است:

«چاه معطّل»، امام ساکت، و «قصر مشید»، امام ناطق است.(۱)

شاید علت تشبیه امام ناطق به قصر مشید، این باشد که قصر مشید، مرتفع است و همه آن را می بینند و شکوه و عظمتش نمایان است و با وجود این خالی گذاشته می شود. امّا بئر معطّله، چه بسا اصلاً وجودش مورد توجّه قرار نگیرد و شناخته نشود.

«امام صامت»، امامی است که - به امر خـدا و حکمت الهی - از اظهار و مطرح کردن خود پرهیز می کند. همه امامان ما علیهم السـلام شـرایطی داشتند که در برخی زمان ها ساکت بوده اند. در زمان غیبت نیز، از مصادیق بارز امام صامت، حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف می باشند و لذا به ایشان اطلاق «بِئر معطّله» می شود.

متأسّـفانه می بینیم که این «بِئر»، معطّله و متروکه باقی مانـده است؛ عـدّه بسـیار زیادی، اصـلاً از وجود آن آگاه نیسـتند، تعـداد بسـیار دیگری فقط اسـمی از امام غائب شـنیده اند، ولی هیچ گاه در صدد بهره برداری صـحیح و مناسب از ایشان برنیامده اند. در این میان، تنها عدّه بسیار۵.

۱- کافی، کتاب الحجّه، بابا فیه نکت و ...، ح۷۵.

بسیار اندکی هستند، که با زاری، تضرّع، عجز و لابه، دلو به این چاه انداخته، با سختی از آن استفاده می نمایند و همواره در دل آرزو می کنند که این چشمه زلال آشکار شود و الطاف و نعمت های آن بر زمین جاری گردد.

معنای چهارم غریب

اشاره

یکی از رایج ترین معانی غریب که ابتداءً به ذهن می رسد، زمانی صدق می کند که شخص از اهل - یعنی نزدیکان درجه اوّل - و دیار و سرزمین خویش دور افتاده باشد.

امام عصر علیه السلام به این معنا هم غریب هستند؛ چرا که در زمان غیبت، جاری ایشان در میان دوستان و نزدیکانشان خالی است و از سرزمین و وطن خویش هم دور افتاده اند. در واقع حضرت بقیّه الله علیه السلام به امر الهی از اهل و دیار خود کناره گیری کرده اند، به طوری که جای خالی ایشان در میان مردم و دوستان و نزدیکانشان مشهود است. به این کناره گیری از مردم، «عزلت» هم اطلاق شده است. امام صادق علیه السلام در بیان عزلت حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف فرموده اند:

قطعاً صاحب این امر غیبتی دارد، و قطعاً در غیبتش کناره گیری (از مردم) خواهد داشت، و مدینه چه محلّ سکونت خوبی (برای ایشان) است و به خاطر سی نفر وحشتی نیست. (حضرت به خاطر وجود آن ها در عزلت از خلق وحشتی ندارند.)(۱)

پس امام زمان علیه السلام قطعاً در زمان غیبت عزلت دارند؛ یعنی از مردم۱.

۱- غیبت نعمانی، ص۱۸۸، باب ۱۰، ح۴۱.

گوشه گیری می کننـد و جایی منزل می گیرند که دور از دیدگان مردم باشد. البتّه غیبت حضـرت بدین معنی نیست که ایشان اصـلاً روی کره زمین نباشـند. عزلت ایشان منافاتی نـدارد با این که گاهی حضـرت در میان مردم بیاینـد و قدم روی فرش های آن ها بگذارند. در روایت آمده است:

(امـام زمـان علیه السـلام) در بین مردم رفت و آمـد می کنـد، در بازارهای ایشان راه می رود و روی فرش های آن ها قـدم می گذارد، ولی (مردم) ایشان را نمی شناسند.(۱)

امام زمان علیه السـلام در زمان غیبت، با این که گاهی در میان مردم حضور می یابنـد، امّا محلّ سـکونت خود را دور از آن ها انتخـاب می کننـد. پس ایشـان در میان مردم، منزل ثابت و اقامتگاه دائمی ندارنـد. بنابراین غریب و دور از اهل و دیار باقی می مانند.

این معنـا از غربت، یـک واقعیّت بـدیهی است و احتیـاجی به اثبات نـدارد؛ چرا که جای خالی حضـرت در میان دوسـتان کاملاً مشـهود است. قرن هـاست که شـیعیان به دور هم جمع می شونـد، در حالی که عزیزترین عزیزانشان در میان آن ها نیست. اگر یکی از اعضای خانواده به سفر رفته و از دیگر اعضا جدا افتاده باشد، جای خالی او در خانواده کاملاً محسوس است؛ حتّی اگر گاهی تماس بگیرد و به دوستان خویش سر بزند، امّا همین که نمی تواند کنار آن ها زندگی کند، غریب افتاده است.۴.

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۵۴.

سکونت امام عصر علیه السلام در نقاط دور دست

علاوه بر کناره گیری از اهل، مسأله دور بودن از دیار و سرزمین هم برای امام زمان علیه السلام مطرح است. از حدیث امام صادق علیه السلام برمی آید که حضرت به زندگی در مدینه و اطراف آن علاقه زیادی دارند.(۱) هم چنان که همه ائمّه علیهم السلام به سرزمین جدّشان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بسیار علاقه مند بوده اند، در آن جا احساس آرامش می کرده اند و هنگام خروج از آن شهر غمناک می شدند.

علی رغم علاقه حضرت مهدی علیه السلام به مدینه منوّره، پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام به ایشان سفارش فرموده اند که در دورترین و مخفی ترین مکان ها سکنی گزینند، تا در امان باشند. امام عصر علیه السلام سفارش پدر را چنین بیان فرموده اند:

به درستی که پدرم (امام حسن عسکری علیه السلام) با من عهد کرده اند که وطنی از زمین - جز مخفی ترین و دورترین جای آن - برنگیزم، تا این که امر خود را پوشیده سازم، و به خاطر وجود نیرنگ های گمراهان و منحرفان، مکان خود را از فتنه های امّت های گمراه، محفوظ بدارم.(۲)

این روایت، شاهدی بر اثبات غریب امام زمان علیه السلام، به معنای مورد بحث است. خداوند سبحان می خواهد ایشان از شرّ دشمنان محفوظ۷.

۱- یکی از شیفتگان حضرت به نام عیسی بن مهدی جوهری که در زمان غیبت صغری (۲۶۸ ه- ق) در منطقه «صاریا» (در حومه مدینه) خدمت حضرت رسیده، گفته است که حضرت در آن جا سکونت گزیده بودند. (نجم الثّاقب، ص۳۵۶، باب ششم، حکایت هیجدهم).

۲- کمال الدّین، ص۴۴۷.

باشند. یک راه محفوظ ماندنشان، این است که محلّ زندگیشان دور افتاده باشد و در جایی قرار گیرند که دست کسی به آن جا نمی رسد و بدین صورت از شرّ منحرفان و گمراهان محفوظ بمانند. البتّه خداوند عزّوجل قادر است که ولیّ خود را - بدون این که وطنش را در مکان های دور افتاده قرار دهد - حفظ کند، ولی فعلاً - بنابر حدیث یاد شده - چنین اراده کرده است.

بنابراین، امام حسن عسکری علیه السلام از آن جایی که می دانستند وجود مقدّس امام زمان علیه السلام، به وسیله دوستان نادان و دشمنان دانا، در معرض خطر قرار می گیرند، با فرزندشان عهد کرده اند که در جاهای دوردست سکنی گزینند. همین دوری ایشان از محلّ مورد علاقه و دوستان مخلص، سبب غربت آن حضرت می شود.

معنای پنجم غریب

اشاره

کم بودن اعوان و انصار، یکی دیگر از معانی صریح و روشن غربت است. کسی که تعداد یاورانش بسیار کمتر از حدّ مطلوب و شایسته باشد، حقیقتاً غریب است.

اندک بودن یاران امام عصر علیه السلام

یاران امام عصر علیه السلام مؤمنان واقعی هستند؛ کسانی که هم در اعتقاد و هم در عمل اهل ایمانند. بهترین تعبیر درباره ایشان همان وصفی است که حضرت عسکری علیه السلام در سفارش خود به فرزند بزرگوارشان فرمودند: «اهل طاعت و اخلاص».(۱) این ها هیچ چیز را بر اطاعت از۸)

۱- فرموده اند: «بدان که دل های اهل طاعت و اخلاص به سوی تو هم چون پرنده به آشیانش پر می کشد.» (کمال الدّین، ص۴۴۸)

دستورات امامان ترجیح نمی دهند و در مقابل خواست ایشان - که همان دین صحیح و شرع مطهّر اسلام است - تسلیم محض می باشند. امام صادق علیه السلام در توصیف یاران حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه فرمودند:

این ها در برابر امام علیه السلام از کنیز در مقابل آقای خود، مطیع ترند.(۱)

خواست امام عصر علیه السلام چیزی جز خواست خداوند نیست و آن هم در دین حق تجلّی یافته است. پس اگر بخواهیم یاران واقعی امام علیه السلام را بشناسیم، باید آن ها را در مؤمنانی جست و جو کنیم که در اعتقاد و عمل خود مو به مو از ائمّه علیهم السلام فرمان می برند و در اطاعت از ایشان بسیار کوشا و جدّی هستند. این ها اطاعت از خدا را با اخلاص در بندگی او همراه کرده اند و لذا خداشناس های واقعی و کامل شده اند. امیرمؤمنان علیه السلام درباره ایشان فرموده اند:

خداوند را به طور شایسته شناخته اند و این ها ... یاران مهدی علیه السلام در آخرالزّمان هستند.(۲)

روشن است که چنین مؤمنانی در هر زمان بسیار اندک یافت می شوند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

زن با ایمان از مرد با ایمان کمیاب تر است و مرد مؤمن از کبریت سرخ (اکسیر) کمیاب تر است. پس کدام یک از شما کبریت سرخ را دیده است؟!(۳)

چنان تعداد این گونه افراد کم است که امام علیه السلام آن ها را از کبریت ۱.

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، ح ۸۲.

۲- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۷.

۳- همان، ح ۱.

سرخ هم کمتر دانسته اند. این مَثَلی است در زبان عربی برای چیزهای بسیار کم یاب و یافت نشدنی! به همین جهت در انتهای حدیث فرموده اند که: کدام یک از شما آن را دیده اید؟ کنایه از این که هیچ کدام از شما آن را ندیده اید!

پس مؤمن واقعی در هر زمان بسیار کم یافت می شود و به همین دلیل یاران خاصّ ائمّه علیهم السلام هم همیشه بسیار بسیار اندک بوده اند.

روزی «سهل بن حسن خراسانی» خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: چه چیزی شما را باز می دارد از این که حقّ مسلّم خود (حکومت و خلافت) را به دست آورید. در حالی که صد هزار شیعه آماده جنگیدن در اختیار شما هست؟!

حضرت برای امتحان او دستور فرمودند تا تنور را روشن کنند. وقتی آتش در تنور برافروخته شد و شعله اش بالا گرفت، به آن مرد خراسانی دستور دادند که وارد تنور شود. او که پنداشته بود امام علیه السلام از سخنان او غضبناک شده و قصد مجازاتش را دارند. عرض کرد: آقا مرا ببخشید، به آتش عذابم نکنید!

در همین اثنا، هارون مکّی وارد شد، در حالی که کفش هایش در دستش بود. پس از عرض سلام به امام صادق علیه السلام و پاسخ ایشان، حضرت بدون هیچ مقدّمه و توضیحی به او فرمودند: کفش هایت را بگذار و داخل تنور بنشین! او هم بدون تأمّل و پرسشی این کار را انجام داد. امام علیه السلام در این حال، با آن مرد خراسانی به گفت و گو پرداخت و درباره خراسان مطالبی به او فرمود که گویی شاهد و ناظر بر آن بوده اند. سپس به سهل بن حسن فرمودند: برخیز و داخل تنور را بنگر!

او دید هارون مکّی چهار زانو داخل تنور نشسته و با دیدن امام علیه السلام و سهل بن حسن به آن ها سلام کرد. این جا بود که حضرت صادق علیه السلام از مرد خراسانی پرسیدند: در خراسان چه تعداد مثل هارون دارید؟ او گفت: قسم به خدا یک نفر هم این گونه نداریم. آن گاه حضرت فرمودند:

آگاه باشید که ما در وقتی که (حتّی) پنج نفر یار و کمک کار نداریم، خروج نمی کنیم. ما نسبت به وقت (خروج) آگاه تر هستیم.(۱)

ویژگی تسلیم محض بودن نسبت به امام علیه السلام، همان چیزی است که نشانه کمال ایمان در انسان می باشد و متأسّفانه در میان مؤمنان بسیار کم یافت می شود. البتّه کمتر مؤمنی پیدا می شود که در مقام تصوّر و فکر، خود را تسلیم محض امامش نداند! امّا مقام عمل مهمّ است و این که اگر عمل به فرمایش امام علیه السلام با خواسته های مورد علاقه انسان هماهنگ نباشد، در آن صورت آیا از جان و دل حاضر می شود که خواست ایشان را بر خواست خود ترجیح دهد؟! یا این که به نحوی سعی در توجیه سخن امام علیه السلام و عدم تقیّد نسبت به آن دارد؟! این جا تسلیم محض امام علیه السلام بودن معلوم می شود.

مؤمنان ثابت قدم

با توجّه به آن چه گذشت، می توان فهمید که ثبات قدم در مسیر اعتقاد به امام غائب علیه السلام بسیار کار دشواری است؛ به طوری که بسیاری۴.

۱- بحارالانوار، ج۴۷، ص۱۲۳ و ۱۲۴.

از معتقـدان به ولایت ایشان توانایی چنین ثباتی را ندارنـد. تولّی امام علیه السـلام لوازمی دارد که هرچه التزام مؤمنان به آن ها عمیق تر و گسترده تر باشـد، درجه ایمـان بالاـتری پیـدا می کننـد؛ تـا آن که به حقّ معرفت خداونـد می رسـند و جزء مؤمنـان راستین قرار می گیرنـد. صـلابت اینـان در ایمـان به حـدّی است که از کوه هـا محکم تر و سـخت تر می باشـند. امـام باقر علیه السلام در وصف ایشان فرموده اند:

صلابت مؤمن از کوه بیشتر است (زیرا) از کوه کاسته می شود ولی از دین مؤمن چیزی کاسته نمی شود.(۱)

در این حـدیث مقایسه بسـیار لطیفی بین ایمان مؤمن و اسـتواری کوه صورت گرفته است. کوه - که مظهر صـلابت و محکمی است - آرام آرام، بر اثر بارندگی و امثال آن فرسایش پیدا می کند و بر اثر این فرسایش از آن کاسته می شود ولی این کاسته شدن به شکل نامحسوس واقع می شود و اصلاً به چشم نمی آید.

اگر انسان پس از ده ها سال کوهی را ببیند به نظرش می آید که هیچ تغییری نکرده و چیزی از آن کاسته نشده است؛ ولی اگر ارتفاع آن یا شـکل سـنگ هایش در گذشته دقیقاً ضبط شده بود و پس از سال ها مجدّداً بررسی دقیق می شد، کاسته شدن از آن روشن می شـد. به هر حال از کوه هم که مظهر سـختی و اسـتواری است، کاسـته می شود، ولی از دین مؤمن این مقدار هم نباید کاسته شود.

مؤمن واقعی کسی است که به طور نامحسوس هم چیزی از دینش کم نمی شود. کم شدن محسوس به چشم می آید، ولی کم شدن نامحسوس۷.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب المؤمن و علاماته و صفاته، ح۳۷.

ممکن است به نظر خود فرد هم نرسد؛ یعنی به طوری ایمانش آسیب ببیند که خودش هم متوجّه آن نگردد، دیگران هم به طریق اوّلی متوجّه نشوند. به عنوان مثال در مواردی که مؤمن، گناه خود را به نحوی توجیه می کند تا هم خود را نزد دیگران شرمنده احساس نکند و هم عذاب وجدان در درون خود نداشته باشد، این حالت پیش می آید. در این گونه موارد کاسته شدن از ایمانش - حتّی برای خود او - محسوس نیست. مؤمن راستین از این گونه آسیب نیز مصون و محفوظ است.

واقعاً چند درصد از اهل ایمان این گونه استوار و با صلابت هستند؟ تصدیق باید کرد که چنین مؤمنانی آن قدر کم و ناشناخته هستند که هم چون مولایشان «غریب» می باشند.

امام باقر علیه السلام در وصف مؤمن واقعی سه بار این عبارت را تکرار فرمودند: «المُؤمِنُ غَریبٌ».(۱) وقتی مؤمنان واقعی - که یاران خاصّ امام علیه السلام هستند - چنان کمیاب باشند که به عنوان «غریب» از ایشان یاد می شود، غربت خود امام زمان علیه السلام - به معنای بی یار و یاور بودن - برای انسان بسیار روشن می گردد.۲.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب المؤمن و علاماته و صفاته، ح۲.

بخش دوم: وظایف ما در برابر امام عصر علیه السلام

فصل اوّل: لوازم معرفت امام عصر علیه السلام

اشاره

پس از آن که در بخش اوّل با اهمیّت معرفت امام عصر علیه السلام آشنا شدیم و نیز برخی از اوصاف ایشان را شناختیم، در این فصل به بررسی لوازم و نشانه های آن معرفت می پردازیم و اهمّ موارد آن را مطرح می کنیم.

۱- تسلیم در برابر امام علیه السلام

اشاره

یکی از آثار و لوازم معرفت امام علیه السلام تسلیم شدن نسبت به ایشان است. معرفت صحیح جز به این وسیله برای انسان حاصل نمی گردد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

شما تا معرفت نداشته باشید، صالح نخواهید بود. و تا باور و اعتراف نداشته باشید، معرفت نخواهید داشت. و تا تسلیم نشوید، باور و اعتراف نخواهید داشت.(۱)۶.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام والرّدّ الیه، ح۶.

«تصدیق« همان باور و اذعان قلبی است که تا در انسان پیدا نشود، اهل معرفت نخواهد بود. با این ترتیب تصدیق، شرط معرفت و تسلیم هم شرط تصدیق است. بنابراین معرفت بدون تسلیم حاصل نمی شود. وقتی این هر سه وجود داشته باشد، انسان در شمار صالحان قرار می گیرد. پس کسی که اهل تسلیم به اهل بیت علیهم السلام نیست، اهل معرفت و ولایت ایشان هم نیست و از جمله صالحان محسوب نمی شود.

البتّه تسلیم شدن به اوامر و نواهی ائمّه علیهم السلام لازمه پایین ترین درجه از معرفت امام علیه السلام است؛ که در گذشته از امام صادق علیه السلام نقل کردیم:

پایین ترین حدّ معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم - جز در نبوّت - و وارث آن حضرت می باشد، و این که اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول خداست، و تسلیم شدن به او در هر کار، و ارجاع دادن هر چیزی به ایشان و سپس برگرفتن نظر امام در آن مورد.(۱)

اگر شخصی به درجه ارجاع و تسلیم نسبت به امام علیه السلام نرسد، اصلاً مؤمن نخواهد بود. این تسلیم البتّه دارای درجات است. هرچه ایمان شخص کامل تر شود، درجه تسلیم او بالاتر می رود. پایین ترین حدّ آن این است که انسان بنای بر اطاعت و تسلیم نسبت به ائمّه علیهم السلام داشته باشد و به طور کلّی می توان گفت که اصولاً ایمان بدون تسلیم (لااقل در پایین ترین درجه اش) محقّق نمی شود. چنان که فرموده اند:

بنده، مؤمن نخواهد بود مگر آن که معرفت خدا و رسول او ور.

۱- بحارالانوار، ج۳۶، ص۴۰۷، ح۱۶، به نقل از کفایه الاثر.

همه امامان و امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت ارجاع دهد و تسلیم ایشان باشد.(۱)

این یکی از اموری است که وجودش برای سلامت دین در زمان غیبت، ضرورت دارد.

شرک و کفر، نتیجه عدم تسلیم

تسلیم در این جا تسلیم قلبی است. یعنی باید با میل و رغبت و رضای قلبی، خواسته های اهل بیت علیهم السلام را بپذیرد و قبول آن ها برایش سخت نباشد. به قدری این امر ظریف و مهمّ است که اگر کسی به همه ظواهر دینی عمل کند، ولی این حالت قلبی - حدّاقل در پائین رتبه اش - هنوز در او پیدا نشده باشد، از ایمان کاملاً بی بهره است؛ بلکه در شمار مشرکین محسوب می گردد. به طور کلّی درجه ایمان انسان بستگی به درجه تسلیم قلبی او دارد و هرقدر در این تسلیم ضعیف باشد، آلوده به مراتبی از شرک خواهد بود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اگر کسانی خداوند را بی آن که برایش شریکی قرار دهند، عبادت کنند و نماز را به پا دارند و زکات بپردازند و حجّ خانه (خدا) را به جا آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند، سپس (با وجود همه این ها) نسبت به آن چه خدا یا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم انجام داده اند، بگویند که چرا خلاف آن را انجام نداد، یا در دل های خود چنین اعتراضی داشته باشند (گرچه آن را به زبان هم نیاورند)، بهم.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرّدّ الیه، ح۲، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام.

همین خاطر مشرک می گردند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «نه، به پروردگارت سوگند که ایمان نخواهند آورد مگر آن که در اختلافات خود، تو را حاکم کرده، سپس پذیرفتن حکم تو برایشان سخت نباشد و کاملاً تسلیم باشند.»(۱) سپس حضرت فرمودند: بر شماست که تسلیم باشید.(۲)

می بینیم که حالت «تسلیم» وقتی حاصل می شود که شخص در دل نسبت به آن چه اهل بیت علیهم السلام انجام داده یا فرموده اند، کاملاً راضی و خشنود باشد و پذیرفتن آن برایش سخت نباشد.

مقدّم کردن خواست ائمّه علیهم السلام بر خواست خود

راه تحقّق تسلیم نسبت به اهل بیت علیهم السلام این است که انسان سعی کند در هر امری موافق خواست ایشان عمل کند و از خود در مقابل ایشان رأی و تصمیمی نداشته باشد و همواره میل و خواست آن ها را - که در زمان غیبت با توسّل به اهل بیت علیهم السلام و مراجعه به احادیث ایشان به دست می آید - بر خواست خود و دیگران ترجیح دهد. همین ویژگی انسان را به درجات بالای ایمان می رساند:

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای آقای من، چه بسیار از شما یاد سلمان فارسی را می شنوم! حضرت فرمودند: سلمان فارسی نگو، بلکه سلمان محمّدی بگو.

آیا می دانی که چرا بسیار از او یاد می کنم؟

عرض کرد: خیر (نمی دانم). فرمود:۶.

۱- نساء/۶۵.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب الشّرک، ح۶.

به خاطر سه خصوصیّت که اوّلین آن ها این است: ترجیح دادن خواست امیرالمؤمنین علیه السلام بر خواست خودش... .(۱)(۲)

پس اگر سلمان به مقامی رسید که امام سجّاد علیه السلام درباره او تعبیر «مِنّا اهل البیت» را به کار برده اند،(۳) مهم ترین ویژگی اش تسلیم کامل او نسبت به امام زمانش بوده است؛ به طوری که لازم نبود امیرالمؤمنین علیه السلام دستوری به او بدهند؛ همین که خواست حضرت را در موردی می دانست، بر خواست خود مقدّم می کرد و منتظر دستور ایشان نمی نشست.

این خصلت، بالاتر از اطاعت و امتثال اوامر امام علیه السلام است؛ چون خواست و میل چه بسا به زبان ایشان هم نیامده باشد و فرمانی بر طبق آن نداده باشند. یکی از شرایط نیل به مقام «منّا اهل البیت»، تسلیم شدن نسبت به ائمّه علیهم السلام در حدّی است که سلمان تسلیم بود. سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد نیز این است که: «لاتَأخُذ اِلّا عَنّا، تَکُن مِنّا» جز مامگیر تا از ما باشی.(۴)

تحقّق این امر در زمان غیبت عمدتاً از راه تسلیم نسبت به احادیث ائمّه علیهم السلام و تقیّد به مراجعه به احادیث در همه مسائل، اعمّ از۷.

۱- بحارالانوار، ج۲۲، ص۲۲۷، ح۳۳، به نقل از امالی طوسی.

۲- دو خصلت دیگر این است: دوست داشتن فقرا و ترجیح دادن آن ها بر اهل ثروت و متمکّنین، و دیگر دوست داشتن علم و علما.

۳- امام سجّاد علیه السلام چنین فرمودند: «اِنَّما صارَ سَلمانُ مِنَ العُلَماءِ لِاَنَّهُ امرُؤٌ مِنّا اَهلَ البَیتِ.»: سلمان تنها به این دلیل جزء عالمان گردید که او فردی از ما اهل بیت است. (بحارالانوار، ج۲، ص۱۹۰، ح۲۵، به نقل از بصائرالدّرجات.)

۴- بحارالانوار، ج۷۷، ص۲۶۷.

اعتقادی، اخلاقی و عملی، امکان پذیر است. در زمانی که دسترسی عادی به امام علیه السلام ممکن نیست، باید بیشتر احتیاط کرد و التزام فکری و عملی نسبت به احادیث را نباید دست کم گرفت.

همین تسلیم قلبی، حقیقت ایمان و روح دین است. امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

همانا دین خدای عزّوجل با عقل های ناقص و اندیشه های باطل و معیارهای نادرست به دست نمی آید، و فقط از طریق تسلیم حاصل می گردد. پس هرکه تسلیم ما گردد، سالم می ماند. و هرکه به ما اقتدا کند، هدایت می شود. و هرکس به قیاس و نظر شخصی عمل کند، هلاک می شود. و هرکه (پذیرفتن) احادیث ما یا احکام ما، قلباً برایش سخت باشد، به آن (خدایی) که سبع مثالی و قرآن بزرگ را نازل فرموده، بدون آن که خودش بداند، کافر شده است.(۱)

خطر بزرگ این است که انسان چه بسا خودش نداند و نفهمد که مرتکب چه اشتباهی شده، ولی در عین حال مشرک و کافر باشد. آری؛ دینداری جز با تسلیم محض نسبت به فرمایش های اهل بیت علیهم السلام حاصل نمی گردد و هیچ کس نباید به فهم و رأی خود با دیگران، در مقابل احادیث وقعی بِنَهد.

۲- محبّت به امام علیه السلام

اشاره

«محبّت» نسبت به اهل بیت علیهم السلام یکی دیگر از نشانه های اهل معرفت امام علیه السلام خصوصاً در زمان غیبت می باشد. در اهمیّت محبّت۹.

۱- کمال الدّین، باب ۳۱، ح۹.

همین بس که اساس و پایه اسلام دانسته شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

هر چیزی پایه و اساسی دارد. و اساس اسلام محبّت ما اهل بیت است.(۱)

به همین جهت در احادیث ما، محبّت به اهل بیت علیهم السلام بالاترین و بافضیلت ترین عبادات دانسته شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

بالاتر از هر عبادتی، عبادتی است. و محبّت ما اهل بیت برترین عبادات است.(۲)

در حدیثی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم که همه امامان را معرّفی فرموده اند، در خصوص قبول ولایت امام زمان علیه السلام چنین آمده است:

هرکس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، پس ولایت حضرت حجّت صاحب الزّمان منتظر را بپذیرد.

و در انتهای حدیث، چنین فرموده اند:

پس این ها (ائمّه علیهم السلام) روشنایی بخش در تاریکی و پیشوایان هدایت و نشانه های تقوا هستند. هرکس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را بپذیرد، من در پیشگاه خدای متعال برایش بهشت را ضمانت می کنم.(۳)

ایمان با ولایت و محبّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آغاز می شود و با ولایت و محبّت حضرت حجّت علیه السلام کامل می شود. بنابراین بدون محبّت امامل.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب نسبه الاسلام، ح۲.

۲- بحارالانوار، ج۲۷، ص۹۱، ح۴۸، به نقل از محاسن برقی.

۳- بحارالانوار، ج۳۶، ص۲۹۶، ح۱۲۵، به نقل از فضائل شاذان بن جبرئیل.

غـایب علیه السـلام نمی توان به ایمـان کامـل دست یـافت. هرچه درجه ایمان بالاتر رود، محبّت بیشتری نسـبت به آن حضـرت پدیـد می آیـد و نیز هر قـدر این محبّت بیشتر شود، ایمان کامل تری نصـیب شـخص می گردد. بنابراین میزان شـدّت محبّت به امام عصر علیه السلام نشانه خوبی برای کمال ایمان به شمار می آید.

البتّه محبّت نسـبت به اهـل بیت علیهم السـلام چیزی نیست که خداونـد به سـادگی در اختیار هرکس قرار دهـد. همان طور که اصـل معرفت خـدا و رسول صـلّی الله علیه و آله و سـلّم و امام علیه السـلام، لطف و عنایتی از جانب پروردگار است، محبّت به امـام علیه السـلام نیز لطف بیشـتر خداونـد به اهـل معرفت می باشـد. بهترین وسـیله برای جلب لطف و عنـایت خداونـد در این خصوص، تسلیم شدن کامل نسبت به اهل بیت علیهم السلام می باشد. امام باقر علیه السلام به ابوخالد کابلی می فرمایند:

قسم به خـدا - ای ابوخالـد - تا وقتی خداوند دل بنده ای را پاک نکند، ما را دوست نخواهد داشت و ولایت ما را نمی پذیرد. و تا تسلیم ما نشود و نسبت به ما حالت «سِلم» نداشته باشد، خداوند دلش را پاک نمی کند. پس اگر نسبت به ما سِلم بود، خدا او را از حساب سخت حفظ خواهد کرد و از ترس و وحشت بسیار بزرگ در روز قیامت در امانش می دارد.(۱)

قلب اگر پـاک نباشـد، محبّت و ولاـیت اهـل بیت علیهم السـلام در آن جـای نمی گیرد. پـاکی قلب هم فقط در اثر سِـلم بودن نسبت به اهل بیت علیهم السلام برای انسان به وجود می آید. پس آن که طالب محبّت امام علیه السلام است،۱.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أنّ الائمّه علیهم السلام نور...، ح۱.

باید تا آن جا که می تواند، سِلم بودن را در خود تقویت کند. هرچه درجه تسلیم بالاتر رود، قلب پاک تر و در نتیجه محبّت به امام علیه السلام هم بیشتر می شود.

گریه برای امام علیه السلام بر اثر شدّت محبّت

محبّت یک امر قلبی است که شدّت آن بستگی به شدّت معرفت و ولایت مُحِبّ نسبت به محبوب دارد. هر اندازه معرفت بیشتر باشد، محبّت هم بالاتر است. یکی از نشانه های محبّت شدید آن است که یاد محبوب فی نفسه یا متذکّر شدن به فراق او، یا سختی ها و مصیبت هایی که بر او رفته است، دلِ مُحِبّ را می لرزاند و اشک را از دیدگان او جاری می سازد. خداوند به فضل و کرم خود همین گریه را وسیله پاکی دل و زدوده شدن آلودگی گناه از محبّ قرار داده است. امام صادق علیه السلام به فُضَیل بن یَسار می فرمایند:

ای فضیل، هرکس ما را یاد کند، یا نزد او یاد شویم، پس به اندازه بال مگسی اشک از چشمش بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد اگر چه بیشتر از کف دریا باشد.(۱)

چنین ثوابی به خاطر عظمت مقام امام علیه السلام و ارزش محبّت به اوست و ربطی به لیاقت دوستدار امام علیه السلام ندارد. بنابراین لازم نیست گریه کننده استحقاق چنین اجری را داشته باشد، بلکه این صرفاً فضلی است از جانب خداوند به آن که دوستدار اهل بیت علیهم السلام می باشد.

سوز فراق و درد هجران امام عصر علیه السلام در زمان غیبت ایشان و یادد.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۸۲، ح۱۴، به نقل از قرب الاسناد.

سختی هـای حضـرت و رنـج هایی که وجود مقدّسـش متحمّل می گردد، از جمله عواملی است که چشـمان اهل معرفت را در زمان غیبت اشکبار می کند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

توجّه داشـته باشـید! قسم به خـدا قطعاً امام شـما سالیانی از روزگارتان در غیبت خواهد بود... . و چشم های مؤمنان قطعاً بر آن حضرت گریان می شود.(۱)

بی جهت نیست که در چهـار عیـد بزرگ مسـلمین - فطر، قربـان، غـدیر و جمعه - دعای نـدبه وارد شـده است. این چهار روز بهترین ایّامی است که خداوند برای نزول رحمت بر مؤمنان قرار داده و همه آن ها متعلّق به وجود مقدّس حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه است. در سه روز جمعه، فطر و قربان، نماز و خطبه عید به وسـیله امام علیه السـلام اقامه می شود و در عید غدیر هم مسـلمانان با امام منصوب از جانب خداونـد بیعت می کننـد. در زمانی که جای صاحب این ایّام خالی است، مؤمنان باید به ندبه بپردازند و به یاد محبوب خود و در فراق ایشان ناله بزنند.

اَینَ الطّالِبُ بِدَمِ المَقتُولِ بِکَربَلاءَ؟

کجاست خون خواهِ کشته شده در کربلا؟

اَینَ المُضطَرُّ الَّذی یُجابُ اِذا دَعا؟

کجاست آن مضطرّی که وقتی (خدا را) بخواند، پاسخ داده می شود؟

در همین دعا، دوستداران حضرت با محبوبشان، چنین درد دل می گویند:۵.

۱- کمال الدّین، باب ۳۳، ح۳۵.

یَابنَ طه و المُحکَماتِ، یَابنَ یس و الـذّارِیاتِ، یَابنَ الطَّورِ وَ العادِیاتِ... . لَیتَ شِعری اَینَ استَقَرَّت بِکَ النَّوی!... . عَزیزٌ عَلَیَّ اَن اَرَی الخَلقَ و لاتُری وَ لااَسمَعَ لَکَ حَسیساً وَ لانَجوی!... . عَزیزٌ عَلیَّ اَن اَبکِیکَ وَ یُخذُلَکَ الوَری!... .

ای فرزند طه و محکمات، ای پسر یس و ذاریات، ای پسر طور و عادیات... . کاش می دانستم که کجا اقامت گزیده ای!... . بر من سخت است که همه خلق را ببینم و تو دیده نشوی و صدای آهسته و نجوای تو را (هم) نشنوم!... . بر من سخت است که بر تو بگریم در حالی که مردم تو را واگذاشته اند!... .

آن گاه همدم و هم ناله می جویند و می گویند:

هَل مِن مُعینٍ فَاُطیلَ مَعَهُ العَویلَ وَ البُکاءَ؟! هَل مِن جَزُوعٍ فَاُساعِدَ جَزَعَهُ اِذا خَلا؟! هَل قَذِیَت عَینٌ فَساعَدَتها عَینی عَلَی القَذی؟![(۱)]

آیا یاوری هست تا همراه او گریه و ناله بلند سر دهم؟! آیا بی تابی هست که او را در بی تابی اش در وقت تنهایی کمک کنم؟! آیا چشمی که خار در آن خلیده باشد هست تا چشم من با او بر این خارخلیدگی همدردی کند؟!

این کلمات اگر از دل سوخته دوستداران امام علیه السلام در روزهای عید به زبانشان جاری شود، نشانگر شدّت محبّت ایشان به امام غایبشان می باشد.۸.

۱- اقبال الاعمال، ص۲۹۷ و ۲۹۸.

دوستی با دوستان امام علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان

یکی از لوازم محبّت نسبت به امام علیه السلام این است که دوستدار ایشان با دوستان حضرت، دوست و با دشمنان ایشان دشمن باشد. این امر خصوصاً در زمان غیبت امام علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند:

خوشا به حال کسی که حضرت قائم از اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در زمان غیبت او پیش از ظهورش، به امامت او معتقد بوده و با دوستان او دوستی کرده و با دشمنانش دشمنی کرده باشد. چنین کسی از رفقا و دوستان من و از گرامی ترین افراد امّت من نزد من در روز قیامت خواهد بود.(۱)

ملاحظه می شود که دوستی با دوستان امام علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان، از پذیرفتن ولایت و امامت آن حضرت جدا نیست، بلکه ملازم یک دیگر هستند. بشارت دیگر در حدیثی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام آمده است:

خوشا به حال شیعیان ما که در زمان غیبت قائم ما به ریسمان (ولایت) ما تمسّک نموده، بر دوستی با ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدم باشند. آن ها از ما و ما از آن ها هستیم. آن ها امامت ما را پذیرفته اند و ما ایشان را به عنوان شیعه پذیرفته ایم. پس خوشا به حال آن ها آری؛ خوشا به حال آن ها، قسم به خدا آن ها در روز قیامت با ما در درجات ما خواهند بود.(۲)۵.

۱- کمال الدّین، باب ۲۵، ح۲.

۲- کمال الدّین، باب ۳۴، ح۵.

از این احادیث می توان فهمید که دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان، از مهم ترین لوازم معرفت امام علیه السلام است.

این امر در درجه اوّل یک امر قلبی است. یعنی اگر کسی از دوستداران اهل بیت علیهم السلام است، انسان باید قلباً او را دوست داشته باشد و نباید از او بدش بیاید. ممکن است آن شخص مرتکب معاصی و کارهای ناپسند بشود، که در این صورت انسان باید از اعمال بد او ناخشنود و متنفّر باشد و او را نهی از منکر هم بکند، امّا خود او را تا وقتی که از دوستداران اهل بیت علیهم السلام است، باید دوست داشته باشد(۱) و به خاطر حساب های شخصی با او دشمن نشود، بلکه همیشه محبّت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام را بر سود و زیان شخصی ترجیح دهد؛ حتّی او را بر کسی که سجایای خوب اخلاقی دارد ولی از دوستداران اهل بیت علیهم السلام نیست، ترجیح دهد؛ یعنی تنها معیار دوستی اش، محبّت نسبت به اهل بیت باشد. این امر یکی از امتحانات الهی برای اهل معرفت است تا به وسیله آن، میزان اخلاص خود را در دوستی با ایشان محک بزنند.

۳- ذکر امام علیه السلام

اشاره

از دیگر آثار و نشانه های معرفت امام علیه السلام، یاد کردن از ایشان به مناسبت های مختلف و حتّی به صورت دائمی و همیشگی است. اینی.

۱- امام رضا علیه السلام فرمودند: «دوستدار آل محمّد باش هرچند گناهکار هستی. و دوستدار دوستانشان باش هرچند گناهکار باشند». بحارالانوار، ج۶۹، ص۲۵۳، ح۳۳، به نقل از دعوات راوندی.

حالت نتیجه محبّت به ایشان می باشد. انسان وقتی کسی را دوست دارد، به اندازه محبّتش نسبت به او، از یاد او غافل نمی شود. ممکن است پیوند قلبی اش با محبوب به اندازه ای قوی گردد که نتواند او را فراموش نماید. لذا در زمان غیبت امام علیه السلام که اهل معرفت از دیدن ظاهری حضرت محروم هستند، هرگز او را قلباً از یاد نمی برند.

شخصی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درباره آیه شریفه «وَ اَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظاهِرَهً باطِنَهً»(۱): «و نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما کامل گردانید» سؤال کرد. ایشان پاسخ دادند:

نعمت ظاهری، امام آشکار است. و نعمت باطنی، امام پنهان می باشد.

سپس راوی پرسید: آیا از امامان کسی غایب می شود؟ حضرت فرمودند:

بله؛ شخص او از دیدگان مردم غایب می شود، ولی یاد او از دل های اهل ایمان غایب نمی شود. و او دوازدهمین نفر از ما (امامان) است.(۲)

مردم بی ایمان ممکن است او را فراموش کنند، چون او را نمی شناسند، امّا کسی که او را می شناسد و اهل معرفت و ولایت ایشان می باشد، چگونه ممکن است فراموشش کند؟! مؤمنان زمان غیبت باید پیوندشان با امامشان چنان قوی باشد که هرگز از یاد او غفلت نکنند و هیچ چیز آن ها را از یاد محبوب خود باز ندارد.۶.

۱- لقمان/۲۰.

۲- کمال الدّین، باب ۳۴، ح۶.

اگر کسی معرفت صحیح نسبت به مقام امام علیه السلام داشته باشد، می داند که همین «ذکر» خود از بزرگ ترین عبادت ها به شمار می رود. به جهت همین اهمیّت به ما آموخته اند که آن را از خداوند طلب نماییم:

...وَ لاتُنسِنا ذِکرَهُ.(۱)

(خدایا)... ما را از فراموش کردن یاد او حفظ فرما.

ذکر امام، هم به یاد او بودن است و هم یاد کردن از او. اوّلی یک عمل قلبی است و دومی یک عمل خارجی. اوّلی برای خود انسان است و دومی هم برای خود و هم برای دیگران. انسان می تواند و باید موجبات یاد امام علیه السلام را برای خود و دیگران فراهم سازد تا نه خود و نه آن ها از او غافل نگردند.

شرکت در مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام

پیشوایان ما نسبت به تشکیل مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام و شرکت در آن ها، توصیه های مؤکّدی فرموده اند. امام صادق علیه السلام به داودبن سِرحان می فرمایند:

ای داود، سلام مرا به دوستانم برسان و این سخن مرا که: خداوند رحمت کند بنده ای را که وقتی با دیگری هست، درباره ولایت ما گفتگو می کنند. در این صورت نفر سوم آن ها فرشته ای است که برای آن ها طلب مغفرت می کند. و هیچ دو نفری با هم بر یاد کردن از ما اجتماع نمی کنند مگر آن که خدای تعالی به۳.

۱- کمال الدّین، باب ۴۵، ح۴۳.

آن دو بر فرشتگان مباهات می کنـد. پس هرگاه اجتماع کردیـد به «ذکر» بپردازیـد. زیرا اجتماع شـما و یاد کردن شـما، زنـده کردن ماست. و بهترین مردم بعد از ما کسانی هستند که درباره امر ما مذاکره کرده و به «ذکر» ما دعوت کنند.(۱)

ملاحظه می شود که چه خیرات و برکاتی در تشکیل اجتماعات برای یاد کردن از اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؛ به طوری که اگر از روی غفلت و بی توجّهی مجلسی تشکیل شود ولی در آن از ائمّه علیهم السلام یاد نشود، این مجلس در قیامت سبب حسرت برای اهلش خواهد بود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

هر مجلسی که تشکیل شود و در آن یاد خدای عزّوجل و یاد ما (اهل بیت) نباشد، آن مجلس روز قیامت مایه حسرت اهل آن خواهد بود.(۲)

یـاد ائمّه علیهم السـلام به وسـیله ذکر فضایـل یـا مصائب ایشان زنـده می شود. این هم از طریق بیان احادیث آن ها و یادآوری سیره ایشان است. به همین جهت در خصوص دیدار برادران دینی با یک دیگر، سفارش های زیادی صورت گرفته که مقصود اصلی از آن، نقل احادیث ائمّه علیهم السلام و ذکر فضایل و مصائب ایشان بوده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

به دیدار یک دیگر بروید. زیرا این کار دل های شـما را زنده می کند و وسـیله یاد کردن از احادیث ماست. و احادیث ما شـما را نسبت۲.

۱- بحارالانوار، ج۱، ص۲۰۰، ح۸، به نقل از امالی طوسی.
۲- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب مایجب من ذکرالله عزّوجلّ فی کلّ مجلس، ح۲.

به یک دیگر مهربان می سازد. پس اگر به آن ها عمل کنید، هدایت می یابید و نجات پیدا می کنید. و اگر آن ها را رها کنید، گمراه و هلاک می شوید. بنابراین، احادیث ما را بگیرید؛ من ضامن نجات شما هستم.(۱)

آری؛ برای حصول هدایت و سعادت، راهی جز عمل به احادیث ائمّه علیهم السلام وجود ندارد. در مجالسی که دوستان ایشان تشکیل می دهند، باید احادیث اهل بیت علیهم السلام یادآوری گردد تا همگی اهل سعادت و نجات گردند. به طور کلّی یاد ائمّه علیهم السلام غذای روح و قلب مؤمن است؛ زیرا خداوند ولایت و محبّت آن ها را سبب زنده ماندن دل ها قرار داده و هرکس طالب زنده دلی است، باید امر ولایت ایشان را در قلب خود زنده نگه دارد.۲.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب تذاکرالاخوان، ح۲.

فصل دوم: شکر نعمت امام عصر علیه السلام

اشاره

یکی از وظایف شیعیان، شکر نعمت امام علیه السلام است. در این فصل ابتدا تذکّراتی در مورد شکر نعمت های الهی مطرح شده و سپس وظیفه شکرگزاری در برابر نعمت امام علیه السلام مورد بحث قرار گرفته است.

شکر، لازمه بندگی

در قرآن کریم می خوانیم:

«وَ اشکُرُوا لِلّهِ اِن کُنتُم اِیّاهُ تَعبُدُونَ.»(۱)

خدا را شکر کنید، اگر فقط او را بندگی می کنید.

یعنی لازمه این که انسانی فقط خدا را عبادت کند، این است که او را شکر کند. «عبادت» منتهای خضوع و اطاعت محض از معبود است. نهایت خواری و تذلّل در پیشگاه او، به خاطر خود او، نه به فرمان۲.

۱- بقره/۱۷۲.

دیگری است. شکر نیز برخاسته از همین بندگی خالصانه است.

اگر انسان به لطف خدا و راهنمایی و دستگیری اهل بیت علیهم السلام در زمره شاکرین قرار نگیرد، در حقیقت ایمانش کامل نمی شود؛ چرا که شکر، جزء تفکیک ناپذیر ایمان می باشد. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ایمان به دو نیمه تقسیم می شود: نیمی از آن در صبر و نیم دیگر در شکر است.(۱)

اهمیّت شکر به اندازه ای است که نصف ایمان فرد را می سازد و اگر مورد بی توجّهی قرار گیرد، ایمان فرد کامل نمی شود.

مراتب شکر

می دانیم که ایمان سه مرحله دارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ایمان عبارت است از معرفت قلبی و اعتراف زبانی و عمل به جوارح.(۲)

نیز می دانیم که شکر، نیمی از ایمان است. لذا مراحل این رکن مهمّ ایمان، متناظر با مراحل ایمان است. اگر بخواهیم خدا را به خاطر نعمتی شکر کنیم، باید آن را ظاهر کنیم. پس اظهار نعمت، سه مرحله دارد: اظهار قلبی، اظهار زبانی و اظهار عملی. هرکدام از این مراحل، مرتبه ای از شکر است که با هریک از مراحل ایمان تناظر دارد.

بنابراین شکر سه مرتبه پیدا می کند، که همه این مراتب، عقلی و ۸.

۱- بحارالانوار، ج۷۷، ص۱۵۱، ح۹۹.

۲- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، حکمت ۲۱۸.

وجدانی است و ما نمونه های آن را در اطراف خود مشاهده می کنیم. مثلاً اگر کودک شما به بیماری صعب العلاجی مبتلا شده باشد و پزشک، تشخیص درستی داده، او را درمان کند، در مرحله اوّل، قلباً از آن پزشک متشکّر خواهید بود و با همه وجود، قدردان زحمت او می شوید. در مرحله بعد، همواره از او به نیکی یاد می کنید و فضائل و کمالات او را بر زبان می آورید و برای دیگران نقل می کنید.

در مرحله سوم، شکر آن نعمت را در عمل ظاهر می کنید. یعنی با مراقبت صحیح از کودک، دقّت می کنید که آن مشکل دوباره پیش نیاید. اگر باز مرتکب اشتباه و عدم دقّت شوید و آن بیماری دوباره برگردد، همه معترض می شوند. بالاتر از همه، خود آن پزشک زبان به شکایت باز می کند که: «شما زحمات مرا به هدر داده اید و این شکر زحمت من نبوده است!» چون در واقع از این نعمت استفاده درستی نکرده اید.

کسانی که نعمت عقل به آن ها عطا شده است، می فهمند که باید همه مراحل شکر را در مقابل مُنعم خود انجام دهند. کوتاهی در هر مرحله حمل بر ناسپاسی می شود و عقلاً ناپسند است. بنابراین قطعاً باید نسبت به ولیّ نعمت حقیقی خود، مقیّد به انجام هر سه مرحله شکرگزاری باشیم.

لزوم شکر واسطه نعمت

می دانیم که هر خیر و برکتی به انسان می رسد، از جانب خداست و همه کمالات مخلوقات، از طرف خدا نصیبشان شده است. بنابراین باید شکرگزار الطاف الهی باشند. امّا توجّه به این نکته ضروری است که

هرچند خداوند می تواند همه نعمت ها را بدون واسطه نصیب بندگان کند، ولی سنّت خود را چنین قرار داده که از طریق اسباب و وسائط، نعمت های خود را به ایشان برساند.(۱) البتّه، این خداست که نعمت ها را به بندگان می رساند، ولی او خود، واسطه هایی برای این کار قرار داده و این وساطت را هم خودش به آن ها بخشیده است. وقتی نعمتی به وساطت واسطه ای به ما می رسد، در حقیقت خدا او را واسطه رسیدن نعمت به ما قرار داده است. لذا در مقام شکرگزاری، در درجه اوّل باید اعطاکننده اصلی (خدای منعم) را شکرگزاریم و بعد توجّه کنیم که به واسطه چه کسی این نعمت به دست ما رسیده است.

بدون این که بخواهیم بین خدا و بنده شباهتی قائل شویم، برای فهم مطلب، مثالی ذکر می کنیم. در نظر بگیرید که مدیر عامل شرکتی به واسطه معاون خود، به کارمندانش خدمات ویژه ارائه می کند. این خدمات، از طرف مدیرعامل است؛ ولی کارمندان، خود را موظّف می دانند که از معاون نیز - به خاطر وساطت در ارائه خدمات - تشکّر کنند.

با وجود این که همه چیز از ناحیه خدا به مخلوقات می رسد، ولی گاهی مخلوقاتی در این امر واسطه می شود. مثلاً روزی رسان، خداست، ولی پدر، واسطه این کار می شود. بنابراین پدر، جزو ایادی خدا قرار می گیرد و باید شکر او هم ادا شود.

خدای سبحان به بندگانش تذکّر داده که شکر واسطه های نعمت).

۱- مضمون فرمایش امام صادق علیه السلام (بحارالانوار، ج۲، ص ۹۰، ح۱۵).

خود را فراموش نکنند و شکر واسطه ها را لازمه شکر خودش دانسته است، تا آن جا که بدون شکر ایادی، شکر خدا هم ادا نمی شود. امام رضا علیه السلام فرموده اند،

کسی که رساننده نعمت از مخلوقات را شکر نگزارد، خدای عزّوجل را شکر نکرده است.(۱)

کسی که نسبت به شکر واسطه نعمت بی توجّه باشد، در حقیقت در ادای شکر الهی کوتاهی کرده است. پس شکر خدا بدون انجام شکر نسبت به واسطه های نعمت، محقّق نمی گردد. اگر بنده بخواهد در زمره شاکرین قرار گیرد، نمی تواند نسبت به واسطه های نعمت بی توجّه باشد.

نعمت مورد سؤال خداوند

انسان برای این که بتواند در وادی شکر پروردگار قدم گذارد، در درجه اوّل باید نعمت شناس باشد؛ یعنی بداند خداوند چه نعمت هایی را بر بندگانش ارزانی داشته است و از «نعمت» بودن آن ها غافل نباشد. البتّه نعمت های الهی، سراسر وجود مخلوقات را فراگرفته است. ولی خداوند متعال، برخی از نعمت های خویش را نسبت به برخی دیگر، برتر قرار داده و کوتاهی کردن از شکر آن ها را به هیچ عنوان جایز نشمرده است و تصریح فرموده که از انسان ها درباره آن سؤال می فرماید:۴.

۱- عیون اخبار الرّضا علیه السلام، ج۲، ص۲۴.

«لَتُسئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعیمِ.»(۱)

در آن روز (قیامت) از نعمت، حتماً مورد سؤال قرار می گیرید.

نعمتی که روز قیامت مورد پرسش پروردگار قرار می گیرد، به تصریح مفسّران معصوم قرآن، نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این نعمت می فرمایند:

نَحنُ النَّعیمُ.(۲)

ما نعمت هستیم.

و نیز امام صادق علیه السلام تصریح فرموده اند که:

ما اهل بیت، آن نعمتی هستیم که خدا به سبب ما بندگان را نعمت داده است... و این نعمتی است که منقطع نمی شود.

و سپس فرمودند:

... و خداوند از حقّ این نعمتی که به ایشان ارزانی داشته - یعنی پیامبر و عترت ایشان علیهم السلام - از آن ها سؤال می کند.(۳)

آیا ما به این حقیقت که نعمت امام علیه السلام مورد سؤال قرار می گیرد، توجّه داریم؟ آیا برای این که خدای عزّوجل ما را با امام زمان خود علیه السلام آشنا ساخته است، تاکنون سجده شکر به جا آورده ایم؟ آیا اصلاً ایشان را به عنوان نعمت می شناسیم؟

اگر معرفت شایسته ای به آن حضرت پیدا کنیم، آن گاه ایشان را بزرگ ترین نعمت خداوند در زندگی خود می شماریم و بیش از هر۵.

۱- تکاثر/۸.

۲- بحارالانوار، ج۲۴، ص۵۲، ح۵.

۳- تفسیر نورالثّقلین، ج۵، ص۶۶۳، ح۱۵.

نعمت دیگری در صدد شکرگزاری نسبت به وجود پر برکتش بر می آییم.

امام غائب، نعمت باطنی

اصل وجود امام علیه السلام نعمتی است که منقطع نمی شود. پروردگار مهربان، همواره این نعمت را به آفریدگانش بدون هیچ گونه استحقاقی عطا فرموده و می فرماید. البتّه این نعمت، گاهی به صورت آشکار و گاه پنهان نصیب بندگان می شود، ولی آشکار یا پنهان بودن آن، در نعمت بودنش اثری ندارد. خدای متعال در قرآن کریم به این مطلب توجّه داده است:

«اَسبَغَ عَلَیکُم نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَهً.»(۱)

خدا نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما کامل کرد.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه، نعمت ظاهر و باطن را چنین معرّفی فرموده اند:

نعمت ظاهری، امام آشکار است و (نعمت) باطنی، امام غائب است.(۲)

از آن جا که امام ظاهر در بین مردم شناخته شده است، آن ها می توانند از طریق مختلف به ایشان رجوع کرده، از وجودشان بهره مند شوند. ولی چون مردم، شخص امام غائب و نشانی حضرتش را نمی شناسند، بنابراین از جنبه های بسیاری، از این نعمت الهی محروم۷.

۱- لقمان/۲۰.

۲- کمال الدّین، باب ۳۵، ح۷.

مانده اند. البتّه غیبت امام، بهره وری از نعمت ایشان را از جهات متعددی سلب کرده است، امّا نفس وجود امام علیه السلام از بسیاری جهات دیگر نعمت است که بهره مندی از آن ها، موکول به شناخته شده ایشان نیست. خداوند متعال بر همه خلایق منّت گذاشته و در هر زمانی امامی قرار داده که آثار وجودی این امام - چه ظاهر باشد و چه نعمت ظهور او از مردم سلب شده باشد - مورد استفاده همگان قرار می گیردو همه مخلوقات - اعمّ از مؤمن و کافر و مستضعف و ... - از ایشان بهره مند می گردند. از این رو مناسب است که به بررسی برخی جنبه های مشترک نعمت وجودی امام ظاهر و غائب بپردازیم، تا به نعمت بودن ایشان بیشتر پی برده، قلباً شاکر وجودش گردیم. باشد که سرچشمه های شکر، از قلب بر زبان و جوارح ما نیز جاری گردد.

فایده تکوینی بودن امام علیه السلام بر روی زمین

خداوند، نظام دنیا را به گونه ای قرار داده است که بدون وجود امام علیه السلام امکان زندگی روی زمین وجود ندارد؛ چرا که زمین به برکت امام علیه السلام قرار و آرامش پیدا کرده است. شواهد نقلی این مطلب بسیار است. در کتاب اصول کافی - که یکی از معتبرترین کتب روائی شیعه است - بابی تحت عنوان «اِنَّ الائمّهَ هُم أرکانُ الارض» وجود دارد.

ائمّه علیهم السلام ارکان زمین هستند، یعنی زمین به وجود ایشان استوار و قائم است. در این باب، سه روایت نقل شده که همگی صراحت در رکن بودن ائمّه علیهم السلام دارد. در روایت اوّل و سوم از قول امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است که:

خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده تا اهلش را به اضطراب و تزلزل درنیاورد.(۱)

پس اگر امام نباشد، زمین قرار و آرامش نخواهد داشت. خداوند به وسیله اهل بیت علیهم السلام زمین را مستقر ساخته، تا در آن آرامش برقرار شود. ارزش این نعمت (امکان سکونت) در شرایط زلزله آشکار می گردد. وقتی که لحظاتی در منطقه ای زلزله می آید، زندگی همه ساکنان آن مختل می شود. این که هم اکنون زمین مثل گهواره زیر پای ما قرار گرفته است، به برکت وجود مقدّس حضرت بقیّه الله الاعظم عجّل الله تعالی فرجه می باشد، وگرنه، زمین مسکونی نبود.

امام صادق علیه السلام وضعیّت دنیا را بدون وجود حجّت چنین ترسیم می نمایند:

اگر زمین بدون امام بماند، فرو می ریزد.(۲)

اگر زمین فرو برود، نمی تواند موجودات را روی خودش نگه دارد؛ یعنی از انتفاع و بهره برداری به عنوان زمین و محلّ سکونت خارج می گردد. پس این یک واقعیّت است که بقاء زمین به وجود امام علیه السلام است. بالاتر این که نه تنها زمین، بلکه آسمان هم به برکت امام علیه السلام نگه داشته شده است. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در حدیثی که یکایک امامان را به جابر معرّفی فرمودند، تصریح کرده اند که:

خدا به وسیله ایشان، آسمان را از این که جز به اجازه او بر زمین افتد، نگاه می دارد، و به وسیله ایشان، زمین را حفظ می کند که اهل خود را به تزلزل در نیاورد.(۳).

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أنّ الائمه هم ارکان الارض، ح ۱ و ۳.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أنّ الارض لا تخلو من حجّه، ح ۱۰.

۳- بحارالانوار، ج۲۷، ص ۱۲۰.

افتادن آسمان بر زمین، نشانه به هم خوردن نظام آفرینش است.

خدای عزّوجل به برکت وجود اهل بیت علیهم السلام آسمان را مانند سقفی بر سر ما نگاه داشته و فاصله مناسبی میان آن با زمین قرار داده است. این که نظام دنیا با حساب دقیق خود اداره می گردد، به برکت نعمت وجود امام علیه السلام است.

علاوه بر این که نظام آسمان و زمین به برکت امام علیه السلام باقی است، بقیّه اموری که برای «حیات» انسان ضرورت دارد نیز متوقف بر وجود امام علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرموده اند:

به سبب ماست که درختان میوه می دهند و میوه ها به ثمر می رسند و رودها جاری می شوند، و به سبب ما باران از آسمان می بارد، و به سبب ما گیاهان و سبزیجات زمین می رویند.(۱)

همه نعمت هایی که در اختیار انسان قرار گرفته، به برکت امام علیه السلام است. اگر میوه ها و درختان و رودها و ... را حذف کنیم، حیاتی باقی نخواهد ماند. این حدیث نعمت هایی را بیان می کند که سبب زنده ماندن موجودات می شود. چرا که اگر بارانی از آسمان نبارد و آب نباشد و گیاهی نروید، هیچ حیوان و انسانی زنده نمی ماند.

بنابراین بهر بردن از هریک از نعمت های الهی، بستگی به نعمت وجود امام علیه السلام دارد. به واسطه وجود مقدّس ایشان، همه موجودات زنده - اعمّ از گیاهان و حیوانات و انسان ها - می توانند زنده و باقی بمانند.

این نوع بهره مندی موجودات از امام علیه السلام فرع بر شناخته شدن۵.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب النّوادر، ح۵.

ایشـان نیست. مخلوقـات، چه امـام علیه السـلام را بشناسـند و چه نشناسـند، چه تسـلیم ایشان بشونـد و یا هیـچ اعتقادی به ایشان نداشـته باشـند، در هر حال به «برکت وجود امام علیه السـلام» روی زمین سـکونت دارنـد و از نعمت های مختلف آن بهره می برند.

بـدین ترتیب هر انسان عاقلی بر خود واجب می داند که شـکر این واسـطه های نعمت را به جای آورد و کوتاهی در این امر را جایز نمی شمارد.

وساطت امام علیه السلام در انعام خدا به خلق

همه نعمت هـای دنیوی و اخروی به برکت امـام علیه السـلام و از صـدقه سـر ایشان به دیگر مخلوقات خـدا می رسـد. همه این نعمت ها در اصل، متعلّق به امام علیه السـلام است و به لطف و عنایت ایشان دیگران حقّ استفاده از آن ها را پیدا می کنند. لذا می توانیم تعبیر «واسـطه» و «وساطت» را در حقّ امام علیه السلام به کار بریم و بگوییم «ایشان واسطه همه نعمت های الهی بر ما هسـتند و یـا این که همه نعمت های خـدا به وساطت ایشان به ما می رسـد». چون اهل بیت علیهم السـلام ایادی (واسـطه های) پروردگار در انعام او به خلق هستند، مناسب است معرفت خود را نسبت به وساطت ایشان در نعمت های الهی عمیق تر کنیم.

در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمّه علیهم السلام چنین می خوانیم:

بِکُم یُنَزِّلُ الغَیثَ وَ بِکُم یُمسِکُ السَّماءَ اَن تَقَعَ عَلَی الاَرضِ اِلّا بِاذنِهِ، وَ بِکُم یُنَفِّسُ الهَمَّ وَ یَکشِفُ الضُّرَّ، بِکُم اَخرَجَنَا اللهُ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنّا غَمَراتِ الکُرُوبِ وَ اَنقَذَنا مِن شَفا جُرُفِ

الهَلَکاتِ وَ مِنَ النّارِ.(۱)

خدا فقط به سبب شما باران نازل می کند، به سبب شماست که خدا آسمان را نگاه می دارد که روی زمین نیفتد (نظم موجود بین آن ها حفظ شود)، به واسطه شماست که خدا ناراحتی ها را رفع می کند و گرفتاری ها را تنها به وسیله شما از بین می برد. خدا فقط به سبب شما ما را از خواری و پستی بیرون آورده و گرفتاری هایی را که در آن فرو رفته ایم، برطرف نموده است و (خدا فقط به واسطه شما) ما را از سقوط در وادی هلاکت و آتش (عذاب خویش) نجات داده است.

وساطت اهل بیت علیهم السلام در نعمت هایی مانند نزول باران و قرار گرفتن آسمان بر فراز زمین و ... جنبه مادّی دارد. ولی اهل بیت علیهم السلام در نعمت های معنوی و روحی نیز واسطه هستند؛ چرا که خدای عزّوجل به سبب ایشان آرمش برقرار می کند. ثبات و تعادل روحی انسان و نداشتن ناراحتی و گرفتاری، تنها و تنها بهبرکت ائمّه علیهم السلام است. هرگاه در ورطه گرفتاری ها فرو رویم، منحصراً به سبب ایشان گشایش ایجاد می گردد و در نهایت، فقط با دستگیری معنوی ایشان، انسان می تواند به سعادت اخروی دست یافته، از آتش جهنّم نجات یابد.

امام سجّاد علیه السلام در روایتی امر تقسیم «روزی» را این گونه تشریح فرموده اند:

ای ابوحمزه! قبل از طلوع آفتاب نخواب، چون من از خوابیدن تو۱.

۱- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۳۱.

در این وقت کراهت دارم، (زیرا) خدا روزی بندگان را در این وقت تقسیم می کند و به واسطه ما آن را جاری می سازد.(۱)

بنابراین نحوه روزی دادن خدا به بندگان، می تواند مانند نحوه قبض روح کردن خدا باشد. قبض روح توسّط فرشتگان الهی - امّا به امر خدا و مطابق خواست او - انجام می شود و به همین دلیل کار آن ها، کار خود خدا محسوب می شود. در مسأله روزی دادن هم ممکن است بگوییم این کار عمل اختیاری ائمّه علیهم السلام است، ولی چون به فرمان الهی و دقیقاً مطابق خواست او انجام می دهند، خدای تعالی این کار را به خودش نسبت می دهد. ائمّه علیهم السلام به هیچ وجه از خواست الهی تجاوز نمی کنند و خواست ایشان چیزی جز خواست خدا نیست. بنابراین روزی رساندن می تواند کار امام علیه السلام باشد که ایشان - طبق تقدیر و تقسیم الهی و دقیقاً مطابق مشیّت او- این کار را انجام دهند.

ادای شکر نعمت های الهی، فقط با معرفت امام علیه السلام

دانستیم که حقّ نعمت های الهی، تنها در صورتی ادا می شود که انسان از آن ها در مسیر معرفت خدا و بندگی او استفاده کند و اگر چنین نشود، نعمت خدا مورد کفران قرار می گیرد.

هم چنین گفتیم که معرفت امام علیه السلام لازمه و نشانه معرفت خداست و این درخت بدون آن میوه، ثمربخش و مفید نیست و توحید بدون ولایت محقّق نمی شود.

بنابراین اگر نعمت های خدا ما را به معرفت امام علیه السلام نرساند، کفران۹.

۱- بصائر الدّرجات، جزء۷، باب ۱۴، ح۹.

نعمت های خدا صورت پذیرفته است. یعنی با استفاده از هر نعمتی باید ارادت و تسلیم ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود و پس از منعم اصلی که خداست، ولیّ نعمت خود را که امام علیه السلام است، بشناسیم و به ایشان اعتقاد داشته باشیم.

از هر نعمتی که استفاده می کنیم، مثلاً آب می نوشیم و غذا می خوریم و یا از نعمت سلامت و امنیّت بهره مند می شویم، باید از طریق آن ها به ثمره خداشناسی - یعنی معرفت امام علیه السلام - دست یابیم و ارادت ما به امام زمان علیه السلام بیشتر شود. در غیر این صورت، حقّ نعمت ادا نشده است؛ چرا که خدای عزّوجل، نعمت های خود را به مخلوقات عطا فرموده، تا آن ها خداشناس و امام شناس شوند. پس اگر کسی از نعمت ها استفاده نمود و با ائمّه علیهم السلام دشمنی ورزید، از نعمت های الهی سوء استفاده نموده و آن ها را ضایع ساخته است.

به همین دلیل، بهره برداری از نعمت های زمین بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام حرام شده است؛ چرا که آن ها به خاطر دشمنی با ائمّه علیهم السلام در واقع خداشناس نیستند. بهره برداری از نعمت های الهی، برای کسی که به خدا اعتقاد ندارد، جایز نیست و تصرّف عدوانی و غصبی به شمار می آید. بی اعتقادی آن ها به خداوند سبحان، ناشی از عدم پذیرش آن ها نسبت به مقامات الهی اهل بیت علیهم السلام است.

با این ترتیب روشن می شود که تنها راه ادای شکر نسبت به نعمت های الهی این است که از آن ها در جهت معرفت بیشتر امام علیه السلام استفاده کنیم.

از ارتباطی که میان معرفت خدا با معرفت امام علیه السلام وجود دارد،

نتیجه می شود که شکر نعمت های الهی بدون معرفت امام علیه السلام امکان پذیر نیست.

تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام

از این جا می توانیم معنای دقیق حکمت عطا شده به لقمان را در قرآن بفهمیم.

«وَ لَقَد آتَینا لُقمانَ الحِکمَهَ اَنِ اشکُر لِلّهِ.»(۱)

ما به لقمان، حکمت را بخشیدیم، که: «خدا را شکرگزار باش».

باید دید راه عملی تحقّق این هدف چیست. لقمان باید چه چیزی به دست آورده باشد تا عملاً توانسته باشد به مرتبه شکر پروردگارش رسیده باشد؟ پاسخ این پرسش به صراحت در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه فوق فرمودند:

معرفت امام زمانش به او (لقمان) داده شد.(۲)

باتوجّه به مطالب پیشین، دلیل این بیان کاملاً روشن است. هیچ کس بدون رسیدن به معرفت امام علیه السلام نمی تواند شکرگزار منعم خود باشد، چون تنها راه شکر خدا این است که انسان با استفاده از نعمت های او، به معرفت و بندگی خدا برسد و این هم جزء با معرفت امام علیه السلام حاصل نمی شود.۶.

۱- لقمان/۱۲.

۲- تفسیر کنزالدّقائق، ج ۱۰، ص۲۳۶.

شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام

از مباحث گذشته، دانستیم که برای شکر یک نعمت، در درجه اوّل باید نعمت بودن آن را قلباً بپذیریم. اگر نعمت بودن آن را تصدیق کردیم، مراحل بعدی شکر درباره آن قابل طرح خواهد بود. ولی اگر چیزی را اصلاً به عنوان نعمت قبول نکرده باشیم، شکر زبانی و عملی در مورد آن معنا ندارد و اگر هم به ظاهر انجام پذیرد، ارزشی نخواهد داشت، چون حقیقت شکر در آن نیست. امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند:

نعمت را نمی شناسد جز شاکر، و شکر نعمت را نمی گزارد مگر کسی که معرفت دارد.(۱)

بنابراین، شاکر بودن، مشروط به شناخت نعمت است. در مورد شکر نعمت امام علیه السلام نیز شرط نخست و اصلی، معرفت صحیح نسبت به ایشان می باشد.

معرفت نعمت و محبّت مُنعم

نتیجه معرفت، محبّت است و هرقدر معرفت قوی تر باشد، محبّت هم قوی تر می شود. اگر خدای منّان، به ما این معرفت را عطا کند که بفهمیم امام زمان علیه السلام چه اوصافی دارند، در قلب خود محبّت بیشتری به ایشان احساس می کنیم. آن گاه وظیفه خود می دانیم که این محبّت را پاس داریم، عواملی که محبّت ما را افزایش می دهد، حفظ کنیم و از هرچه آن را کم رنگ می کند، بپرهیزیم.۸.

۱- بحارالانوار، ج۷۸، ص۳۷۸.

کسی که چنین حالی را پیدا کند، نیاز به توصیه ای درباره امام زمانش علیه السلام ندارد. همان طور که هیچ کسی به دیگری توصیه نمی کند که برای سلامت پدرش دعا کند یا صدقه بدهد. همه این اعمال براساس همان محبّت قلبی صورت می پذیرد و هیچ صبح و شامی نمی گذرد، مگر این که انسان به یاد محبوب خود به سر می برد.

پس نتیجه معرفت امام علیه السلام در هر مرتبه ای که باشد، «محبّت» به ایشان است. برای این که بفهمیم معرفت امام علیه السلام در چه حدّی به ما عطا شده است، باید به قلب خود مراجعه کنیم، تا ببینیم چه میزان محبّت امام علیه السلام در آن هست. هرکس که نعمت را خوب بشناسد، محبّت منعم را هم به دل می گیرد. اگر چنین نباشد، شایسته آن نعمت نیست و نسبت به آن، مرتکب کفران گشته است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

این حقّ برعهده کسی که نعمتی به او داده شده، وجود دارد که به صورت زیبایی (کار خوب) منعم را تلافی کند. پس اگر چنین کاری در حدّ توانش نبود، (از او) به خوبی تعریف و تمجید کند. پس اگر زبانش توانایی حقّ انجام این کار را نداشت، باید لااقل قدر آن نعمت را بشناسد و نسبت به کسی که این نعمت را به او رسانده، قلباً محبّت ورزد. پس اگر از این هم کوتاهی کند، اصلاً شایستگی برخورداری از آن نعمت را ندارد.(۱)

وقتی کسی نعمتی را به ما می رساند، ابتدا باید ببینیم که آیا می توانیم آن نعمت را تلافی کنیم یا نه. بنابراین باید بررسی کنیم که آیا نعمت وجود امام زمان علیه السلام برای ما قابل تلافی کردن است؟۷

۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۰، ح ۶۷.

با کمی تأمّل می فهمیم احسانی که خدای منّان به برکت وجود امام عصر علیه السلام به ما فرموده، غیر قابل تلافی است و هرچه انسان در این مسیر بیشتر بکوشد، بیشتر مدیون خدا و امام علیه السلام می شود. پس وظیفه ما نسبت به این نعمت عظیم الهی چیست؟ مطابق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام باید به خوبی ثنای ایشان را بگوییم.

اگر نتوانستیم چنان که باید و شاید، ثناگوی امام باشیم، حدّاقل باید نعمت شناس باشیم؛ یعنی قلباً قدردان نعمت گردیم.

اگر هیچ کاری از دست و زبانمان برای امام زمان علیه السلام برنمی آید، باید ایشان را دوست بداریم. دوست داشتن، کار قلب است. کسی که امام عصر ارواحنا فداه را می شناسد، لااقل باید نسبت به ایشان محبّت داشته باشد. در غیر این صورت، اصلاً شایستگی برخورداری از این نعمت بزرگ را ندارد.

به هیچ صورتی در محبّت نسبت به امام علیه السلام نمی توان کوتاهی کرد. البتّه این محبّت - به میزان معرفتی که به انسان عطا شده - دارای درجات است. معرفت به محبّت منتهی می شود و محبّت برخاسته از معرفت، نیروی محرّکه ای است که می تواند انسان و معرفت او را بالا ببرد.

پس «معرفت» و «محبّت» تأثیر متقابل در یک دیگر دارند. یعنی هر درجه از معرفت، محبّتی به وجود می آورد. اگر انسان به لوازم آن محبّت پایبند باشد و حقّ آن را ادا کند، امید می رود که خدای عزّ و جل معرفت بالاتری نصیب شخص گرداند.

شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام

روشن شد که معرفت امام علیه السلام، در هر مرتبه ای که حاصل شده باشد، به درجه ای از محبّت قلبی نسبت به ایشان می انجامد. یکی از لوازم این محبّت، «ذکر» محبوب است.

ذکر به معنای «یاد کردن» و از اعمال اختیاری انسان می باشد. معرفت و محبّت قلبی، زمینه ساز طبیعی این عمل اختیاری هستند. «ذکر» دو مرحله دارد: یکی قلبی و دیگری زبانی که اوّلی شرط و مقدّمه دومی است. روح و جان هر دو مرحله، چیزی جز معرفت و محبّت محبوب نیست.

فرزندی که قلبش مملوّ از محبّت پدر است، یاد او را از خاطر نمی بَرَد، همواره ذکر پدر را در یاد و خاطر خود می گذراند و به دنبال این ذکر قلبی، در کلام او نیز یاد پدر متجلّی می شود؛ خصوصاً اگر نگرانی درباره او داشته باشد - مثلاً اگر پدرش گرفتار باشد - همواره به فکر اوست و در یاد کردن و دعا برای پدر، نیازی به تذکّر دیگران ندارد.

فرد امام شناس نیز به میزان معرفتش، نسبت به ولیّ نعمت خویش محبّت دارد و برای ذکر قلبی و ذکر زبانی نسبت به محبوب خویش، نیازمند امر مولوی نیست؛ چرا که هر انسان عاقلی - با نور عقل خود - می فهمد که ترک «ذکر مُنعم»، نوعی کفران نعمت است.

ثناگویی از مُنعم

از دیگر مصادیق شکر زبانی نسبت به مُنعم، «ثناگویی» اوست. «تعریف» و «تمجید» مُنعِم، از حقوق او بر عهده متنعّم می باشد.

طبق فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام(۱) کسی که نمی تواند نعمتی را به خوبی تلافی کند، وظیفه اش ثناگویی از مُنعم است.

نعمت عظمای امام عصر علیه السلام قابل تلافی نیست. احسان هایی که از جانب ایشان شده و خیراتی که خدای عزّوجل به خاطر وجود ایشان به خلایق فرموده، قابل شمارش نیست و مسلّماً کسی از عهده حقّ شکر آن برنمی آید. گاهی کسی گامی در این مسیر برمی دارد، که توفیق و معرفت آن نیز، از جانب حضرتش علیه السلام انعام شده است. پس همان خدمت نیز، انسان را بیشتر مدیون ایشان می سازد.

هرکس باید آن چه در توان دارد، در راه شکرگزاری از حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه به کار بندد، ولی مسلّماً هیچ کسی نمی تواند خوبی های ایشان را تلافی کند. در نهایت انسان می بیند که از جبران نیکی های امام زمان علیه السلام عاجز است. در این حال باید لب به ثنای ایشان بگشاید. هرجا می نشیند، ذکر فضائل ایشان کند و به هر مناسبتی اوصافشان را به زبان آورد. اگر چنین کند، کفران نعمت عظیم الهی کرده است. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده اند:

هرکس کار خوبی برایش انجام شد، باید آن را تلافی کند. اگر قادر به تلافی نبود، باید ثناء مُنعم را بگوید. و اگر چنین نکرد، کفران نعمت کرده است.(۲)

برای این که در زمره کفران کنندگان این نعمت قرار نگیریم، حتّی می توانیم در خلوت خود به ذکر خوبی های ایشان بپردازیم، تا خودمان بشنویم و اثر محبّتی و معرفتی آن را بچشیم.۲.

۱- بحارالانوار، ج۷۱، ص۵۰، ح۶۷.

۲- وسائل الشّیعه، ج۱۱، ص۵۳۹، ح۲.

اظهار زبانی نعمت

بیان کارهای خوب مُنعم، از مصادیق شکر زبانی است. ما وظیفه داریم کارهای نیک منعم را به زبان آوریم.

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

حقّ کسی که کار خوبی برای تو انجام داده، این است که از او سپاس گزاری کنی و کار خوب او را یاد کنی و گفتار نیکو برای او به دست آوری.(۱)

امام زمان علیه السلام واسطه همه نعمت ها هستند. ما به جهت شکر منعم وظیفه داریم نعمت هایی را که به واسطه ایشان به ما رسیده، بازگو کنیم.

اگر باور داریم که هر نعمت و خیری به واسطه امام عصر علیه السلام به ما می رسد، باید بررسی کنیم که چه قدر از الطاف ایشان را - حتّی برای خودمان - بازگو می کنیم؟ تا چه اندازه با زبان اقرار می کنیم که نعمت ها به واسطه ایشان به ما رسیده است؟ و چند بار به زبان گفته ایم که «یا صاحب الزّمان از شما متشکّر هستیم!»

اگر معتقدیم که همه نعمت ها - اعمّ از نعمت های مادّی مانند هوای خوب، رسیدن میوه ها، بارش باران، جاری شدن رودها و سلامت و ...، تا نعمت های معنوی - از برکت وجود آن امام همام است، ببینیم هنگام استفاده از کدام یک به یاد منعم آن بوده ایم و ذکر او را به زبان آورده ایم و آن نعمت را اظهار کرده ایم؟! به طور کلّی، در طول شبانه روز، چند بار متذکّر به ولیّ نعمت بودن ایشان می شویم؟!۷.

۱- بحارالانوار، ج۷۴، ص۷.

براساس کلام نورانی امام سجّاد علیه السلام نه تنها باید خودمان الطاف امام زمان علیه السلام را بر زبان آوریم، بلکه باید کاری کنیم که دیگران هم از ایشان به خوبی یاد کنند. خلاصه این که انسان باید منعمش را بشناسد، از او به خوبی یاد کند و بکوشد که دیگران را هم متوجّه او بسازد، تا همه قدردان ولیّ نعمت خویش گرداند.

دعا

یکی دیگر از مصادیق ذکر به زبان، «دعا» برای صاحب نعمت است. انسانی که خود را مدیون امام زمان علیه السلام می داند، خود را موظّف می بیند که در حقّ ایشان خالصانه دعا کند.

امام سجّاد علیه السلام در ادامه حدیث یاد شده، بعد از تأکید بر ذکر نعمت و کسب نام نیک برای صاحبان نعمت، فرموده اند:

از حقوق کسی که به تو خوبی کرده، این است که ... در ارتباط بین خود و خدای عزّوجل، خالصانه برای او دعا کنی. اگر چنین کردی، به صورت پنهان و آشکار شکر او را به جای آورده ای. آن گاه اگر روزی توانستی کار خوب او را تلافی کنی، این کار را انجام بده.(۱)

هر فردی مکلّف است که ولیّ نعمت خود را در میان جمع و یا در خلوت تنهایی دعا کند. هرکدام از این دو صورت، برکات و آثاری دارد که نباید آن ها را از دست داد. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز به این مطلب تذکّر فرموده اند:۷.

۱- بحارالانوار، ج۷۴، ص۷.

کسی کار خوبی برای شما انجام داد، آن را تلافی کنید. ولی اگر چیزی نیافتید که آن را تلافی کنید، پس به درگاه خدا برای او دعا کنید، تا این که مطمئن شوید تلافی کار خویش را کرده اید.(۱)

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بر وجوب دعا برای مُنعم تأکید فرموده اند. ولی کمّ و کیف آن را به عهده منعّم گذاشته اند، تا هرکس به میزان معرفتش بفهمد که امام زمان علیه السلام چه قدر بر گردنش حقّ دارد و تا چه اندازه باید برای آن حضرت علیه السلام دعا کند. انسان با معرفت می یابد که هرچه دعا کند، شکر یکی از نعمت های امام علیه السلام را هم نمی تواند به جای آورد. بدین ترتیب مسلّماً به عجز خود از شکر سرچشمه این نعمت ها پی می برد و با تمام وجود، می یابد که هرچه برای ایشان دعا کند، کافی نیست.

دعا برای امام زمان علیه السلام اهداف مختلفی می تواند داشته باشد که مهم ترین آن ها دعا برای تعجیل فرج ایشان است. برای دیگر حاجات ایشان هم می توان دعا کرد. مثلاً از خداوند متعال بخواهیم که غم و غصّه امام زمان علیه السلام را برطرف سازد و ایشان را سالم بدارد، سایه شان را بر ما مستدام نماید، ذکر و یادشان را در جامعه زیاد کند، بر تعداد دوستان و منتظران ایشان بیفزاید و ... مُحب به هر زبانی، این گونه حاجات را از خدای متعال برای محبوبش می خواهد و لازم نیست به او گفته شود چگونه برای محبوبش دعا کند. البتّه رجوع به دعاهایی که از جانب معصومین علیهم السلام رسیده، ما را به بهترین صورت دعا و ذکر زبانی برای امام زمان علیه السلام راهنمایی می کند. این مراجعه، آثار و برکات۵.

۱- وسائل الشّیعه، ج۱۱، ص۵۳۷، ح۵.

خاصّی دارد که دوستدار حضرت خود را از آن ها محروم و بی نصیب نمی سازد.

شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام

در شکر عملی، استفاده صحیح و موجّه از نعمت، باید مورد توجّه قرار گیرد. برای ادای این مرحله از شکر، باید از «نعمت» در مسیر رضای مُنعم استفاده شود. به عنوان مثال، وقتی فردی «آب» می نوشد، باید از این نعمت برای اطاعت از خدا بهره برد. در غیر این صورت، نعمت آب را کفران کرده است. مسلّماً کسی که با بهره گیری از این مایه حیات معصیت کند، علاوه بر زشتی گناهش، به خاطر کفران نعمت نیز مستحقّ عقاب خواهد بود؛ حال آن که می توانست پس از رفع عطش، خدا را عبادت کند.

وجوب شکر عملی نسبت به نعمت عظمای الهی - یعنی وجود مقدّس حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه- بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست. ولی هم چون دیگر مراتب شکر، بهتر است در مورد چگونگی آن، تتبّه بیشتری پیدا کنیم.

شکر عملی نعمت امام علیه السلام، زمانی تحقّق می یابد که انسان به اوصافی که از حضرتش شناخته است، ملتزم گردد.

از دیدگاه دیگری نیز می توان شکر عملی پروردگار نسبت به نعمت وجود امام عصر علیه السلام را معنا کرد که نتیجه آن، عملاً با آن چه گذشت، یکی است، امّا دیدگاهی قابل توجّه است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

پایین ترین حدّ معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است (در تمام شؤون) مگر در نبوّت، و وارث آن

حضـرت است، و این که اطاعت از امام علیه السـلام (در حقیقت) اطاعت از خـدا و از رسول خداست، و نیز تسـلیم محض امام (معصوم علیه السلام) بودن و (همه امور را) به ایشان ارجاع دادن و نظر ایشان را برگرفتن است.(۱)

امام صادق علیه السـلام راه عملی امام شناسـی را «تسلیم محض بودن» و «ارجاع امور به ایشان» و «برگرفتن نظرشان» دانسته اند. یعنی در هر امری باید سـر تسلیم به امام زمان خویش علیه السلام بسپاریم و همه چیز را به ایشان ارجاع دهیم. اگر چنین نکنیم، نعمت خـدا را کفران کرده ایم؛ زیرا خـدای متعـال، امـام معصوم علیه السـلام را اقـامه نموده و به مـا امر فرموده تا به او مراجعه کنیم و پاسخ همه مسائل خویش را از ایشان بگیریم.

شکر عملی این نعمت، اسـتفاده از آن در مسیر مورد رضای منعم است. برای رسیدن به این نتیجه، باید معضلات خود را - اعمّ از دنیوی و اخروی یا مادّی و معنوی - به پیشـگاه مقدّس امام عصر علیه السلام عرضه نماییم، از تلاش ها و کوشش های مورد تأکیـد عقل و نقل کوتاهی نورزیم و به مطالب متعـدّدی که در اوصاف حجّت حق بیان شـده و می شود، ملتزم گردیم. در غیر این صورت، تخطّی از رضای مُنعم شده، معصیت خواهد بود.

از این نکته نباید غفلت شود که توجّه و توسّل به امام زمان علیه السلام نه تنها مجوّز کاهلی و سُستی در انجام وظایف دنیوی و اخروی نیست، بلکه منشأ تلاش بی وقفه و مخلصانه در راه خداست. این پندار، باطل است که دسـتگیری امام عصر علیه السلام جای کسب و کار و تلاش برای تأمین۷.

۱- بحارالانوار، ج۳۶، ص۴۰۷.

نیازهای مادّی را می گیرد.

این گمان باطل، بسیار خطرناک و صد در صد مبغوض امام علیه السلام است؛ چرا که لازمه آن، بی اعتنایی و مردود دانستن همه اقوال و اعمال ائمّه علیهم السلام درباره لزوم کار و تلاش برای کسب روزی حلال است. کسی که امیدش فقط به امام زمان علیه السلام است، باید در عمل، این عقیده خود را نشان دهد تا کارش منافی با ادّعایش نباشد.

عجز از شکر عملی

آخرین مرتبه شکر، این است که انسان، خودش را عاجز از شکر بیابد. این مرتبه وقتی عملی می شود که شخص، همه مراحل شکر قلبی و زبانی و عملی را به انجام برساند، ولی باز بفهمد که نتوانسته شکر نعمت امامش را به جای آورد. رسیدن به این مرتبه برخاسته از معرفت عمیق نسبت به نعمت امام علیه السلام می باشد.

هرکس ابعاد مختلف این نعمت بی نظیر خداوند را بشناسد، پس از انجام تمام مراحل شکر، خود را در ادای این حقّ بزرگ، مقصّر می شمارد. کسی که به این رتبه برسد، در زمره شاکرین حقیقی این نعمت قرار می گیرد.

فصل سوم: انتظار فرج امام عصر علیه السلام

اشاره

یکی از وظایف شیعیان در زمان غیبت امام عصر علیه السلام انتظار فرج آن عزیز است که باید مورد تأمّل قرار بگیرد تا دقایق آن، فهم و سپس به کار بسته شود. در این فصل به بررسی این موضوع مهم می پردازیم.

وجوب انتظار

هر عمل دینی برای آن که عبادتی مقبول در پیشگاه خدای متعال تلقّی شود، باید شرایطی داشته باشد که بخش عمده ای از این شرایط به شخص عمل کننده مربوط می شود. این ها همان اموری است که گاهی به عنوان «دین» از آن یاد می شود؛ دین صحیح و مطابق خواست خداوند.

پس قبل از انجام هر عملی، باید دینی را که شرط پذیرفته شدن همه اعمال است، بشناسیم و این امر با مراجعه به احادیث کاملاً روشن می گردد.

فردی در حالی که نوشته ای همراه خود داشت، خدمت حضرت باقرالعلوم علیه السلام رسید. ایشان پیش از آن که او نوشته اش را

باز کند، فرمودند:

این، نوشته بحث کننده ای است که سؤال می کند درباره آن دینی که عمل در آن پذیرفته است.

آن شخص گفت: خدا شما را رحمت کند. این همان چیزی است که من می خواهم. آن گاه حضرت فرمودند:

گواهی دادن به توحید پروردگار و این که حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده اوست، و اقرار به آن چه از جانب خداوند آمده و پذیرفتن ولایت ما اهل بیت علیهم السلام، و بیزاری جستن از دشمن ما، و تسلیم شدن نسبت به امر ما، و ورع، و فروتنی، و در انتظار قیام کننده ما بودن؛ چون برای ما دولتی است که هرگاه خداوند بخواهد، آن را محقّق می سازد.(۱)

طبق این بیان، انتظار قائم اهل بیت علیهم السلام از ارکان دینی است که عمل در آن پذیرفته می شود.

منظور از مقبول شدن این است که آن عمل، عبادتی تلقّی شود که مشمول پاداش پروردگار قرار گیرد و باعث تقرّب شخص به پیشگاه الهی شود.

پاداش هایی که برای انجام یک عمل خاص در کتاب و سنّت آمده است، همگی بر عمل مقبول، مترتّب می شود و اگر آن عمل، حائز شرایط قبولی نباشد، انجام دهنده آن، استحقاق هیچ گونه پاداشی از جانب خداوند ندارد. با این وصف بدون حال انتظار قائم علیه السلام استحقاق هیچ خیر و پاداشی بابت انجام عبادات برای انسان پدید نمی آید.۳.

۱- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب دعائم الاسلام، ح۱۳.

البتّه اگر خداونـد بخواهـد از روی فضل و کرم خویش، یک عبادت ناقص و فاقـد بعضـی شـرایط را از بنـده ای بپـذیرد، بحث دیگری است، ولی آن چه طبق وعـده هـای الهی و براساس مقرّرات وضع شـده، سـبب قبولی اعمال است، همان شـرایط اعلام شده می باشد.

امّا نکته ای که در این جا به صورت سؤال یا اشـکال مطرح می شود این است که: مگر حالت انتظار یک حالت اختیاری اسـت که واجب دانسته شود؟ آیا اساساً امر به انتظار داشتن صحیح است؟

هرکس حال انتظار را در خودش وجـدان کرده باشد، تصدیق می کند که این حال بدون وجود مقدّماتش در انسان ایجاد نمی شود و اگر مقدّمات آن به طور کامل موجود شود، «انتظار» قهراً حاصل می شود.

بنـابراین می توان گفت: اصـل حـالت انتظار داشـتن به سان افعالی چون خوردن و آشامیـدن، اختیاری انسان نیست. اگر کسـی طالب ایجاد این حال باشـد، بایـد مقـدّمات آن را در خودش فراهم کنـد و در صورت تحقّق آن مقـدّمات، حالت انتظار خودبه خود به وجود می آید.

عوامل ایجاد کننده انتظار

مقدّماتی را که حال انتظار را در فرد به درجه قابل توجّه و مؤثّری می رساند، در چهار عامل خلاصه می کنیم:

اوّل: یقین داشتن به وقوع چیزی.

دوم: نزدیک دانستن وقوع آن چیز.

سوم: دوست داشتن آن وضعیّتی که به وقوع آن علم دارد.

چهارم: دوست داشتن آن کسی که خبر از آمدنش داده اند.

برای آن که حال انتظار ظهور امام عصر علیه السلام در کسی پیدا شود، باید

مقـدّماتش فراهم شود. اگر مقدّمات محقّق باشد، انتظار هم هست و نیازی به امر نسـبت به آن نیست و اگر آن مقدّمات نباشد، انتظار حاصل شدنی نیست. مهم ترین این مقدّمات همان چهار عامل مذکور است.

اوّل، یقین به ظهور حضـرت، هر قدر علم و یقین شخص به ظهور امام علیه السلام بیشتر و عمیق تر باشد، انتظارش نسبت به آن بیشتر است. اگر خـدای نـاکرده شـکّ و تردیـدی در اصـل وقوع آن داشـته باشـد، یـا اعتقادش به آن سـست و ضـعیف باشـد، انتظارش هم به همان اندازه کم و ضعیف و سست خواهد بود و چه بسا به صفر برسد.

یقین قوی و محکم در این مسأله رابطه مسـتقیم با ایمان و اعتقاد شـخص به وعده های قرآن و سنّت دارد و هر قدر این ایمان و اعتقاد راسخ تر و عمیق تر شود، خودبه خود انتظارش نسبت به وقوع آن هم شدیدتر خواهد شد.

دوم، نزدیک دانسـتن امر ظهور: ممکن است کسـی به اصل ظهور حضرت یقین داشته باشد، ولی وقوع آن را در آینده ای دور ببینـد. در این صورت انتظـارش نسـبت به آن سـست و ضـعیف می شود. ولی اگر چنان که در احادیث اهل بیت علیهم السـلام آمده است، امر ظهور را دور نپنداریم، بلکه آن را نزدیک ببینیم، آن گاه انتظار ما نسبت به آن شدیدتر می گردد.

سوم، دوست داشـتن ظهور امام علیه السـلام: کسـی که به ظهور امام زمان علیه السلام صددرصد معتقد است و وقوع آن را هم نزدیک می بیند، هر قدر آن وضـعیّت موعود را بیشتر دوست بدارد، انتظارش نسبت به آن بیشتر خواهد بود و اگر آن را خوش نداشـته باشد، انتظارش ضـعیف و سـست می شود. این دوست داشتن تنها زمانی به وجود می آید که مؤمنان تصویر روشنی از زمان ظهور حضرت داشته باشند تا این که نه تنها از آن

نترسند، بلکه برای وقوعش لحظه شماری کنند.

چهارم، دوست داشتن خود امام عصر علیه السلام: هرکس محبّت و علاقه اش به امام زمان علیه السلام بیشتر باشد، ظهور ایشان را بیشتر دوست می دارد و قهراً انتظارش نسبت به قدوم ایشان بیشتر و قوی تر خواهد بود.

بنابراین برای عمل به وظیفه انتظار حضرت قائم علیه السلام باید این مقدّمات را تقویت کرد. امر به انتظار حضرت، در حقیقت امر به ایجاد این هاست.

غیر قابل توصیف بودن انتظار

«انتظار» یک امر کاملاً وجدانی است و اگر کسی واقعیّت آن را وجدان نکرده باشد، هرگز با توصیفات ذهنی، حقیقت آن را نمی فهمد.

معنای انتظار هم فقط برای شخص منتظر، روشن و آشکار می شود. اگر کسی هیچ گاه حالت انتظار را نچشیده باشد، با توصیف و توضیح، نمی توان معنای انتظار را برایش روشن کرد. حتّی ممکن است توضیحات زیاد، باعث ابهام بیشتر در مفهوم آن گردد. امّا کسی که انتظار را چشیده است، به خوبی معنای آن را می فهمد. به چنین شخصی می توان یادآوری کرد که: «آن زمانی که یکی از عزیزانت به سفر رفته بود و تو از او خبر نداشتی و گفته بود تا فلان موقع برمی گردم و ...، قبل از آمدن او چه حالی داشتی؟ آن حال وجدانی «انتظار» نام دارد.» بدین ترتیب برای یادآوری مفهوم انتظار، یک سری نشان ها به مخاطب می دهیم تا حال انتظار خود را به یاد آورد و یا اگر در حال انتظار می باشد، به آن چه دارد، متذکّر گردد و آن را تصدیق نماید.

گاهی هم برای تنبّه به امور وجدانی، برخی از لوازم و آثار آن ها را بیان می کنیم تا مخاطب از روی لوازم به ملزوم آن ها پی برد. این آثار و لوازم غیر از خود آن حال وجدانی است، ولی بیان آن ها به معرفت آن حال کمک می کند.

منتظر بودن هم لوازمی دارد که اگر کسی اصل آن را وجدان کرده باشد، به لوازمش هم پی برده است و لذا با تذکّر به لوازم آن، حال انتظار برایش تداعی می شود. نوع تعاریفی که از انتظار می شود، از قبیل تذکّر دادن به لوازم آن می باشد. به تعریفی که یکی از منتظران واقعی امام عصر علیه السلام مطرح کرده اند، توجّه کنید:

معنای انتظار عبارت است از یک حالت قلبی و روحی که از آن آماده شدن برای چیزی که در انتظارش هستی، برمی آید... . پس هر قدر انتظار شدیدتر باشد، آماده شدن هم بیشتر می شود. آیا نمی بینی که وقتی مسافری داشته باشد که منتظر آمدنش هستی، هرچه زمان آمدنش نزدیک تر شود، آمادگی تو برای این امر بیشتر می شود.(۱)

آمادگی برای ظهور امام علیه السلام

آماده شدن، لازمه انتظار است. کسی که منتظر ظهور امام عصر علیه السلام می باشد، لازمه انتظارش این است که خود را برای ظهور ایشان آماده سازد. چگونه؟ آماده شدن به این است که انسان زندگی خود را در همه ابعادش مطابق میل و خواست امام علیه السلام قرار دهد و۸.

۱- مکیال المکارم، ج۲، ص۱۵۲، باب۸.

معلوم است که خواسته ایشان این است که فرد دقیقاً مطابق احکام دین عمل کند.

آمادگی، به این است که انسان به گونه ای باشد که اگر امامش امروز ظاهر شد، هیچ دل مشغولی و دغدغه ای که او را از استقبال امامش و پیوستن به ایشان باز دارد، در زندگی اش نباشد.

مرحوم صاحب مکیال به دنبال فرمایش خود درباره «آمادگی» اضافه کرده اند:

پس مؤمنی که در انتظار آمدن مولایش می باشد، هر قدر انتظارش شدیدتر می شود، تلاشش در آماده شدن برای این امر – از طریق ورع و اجتهاد و پاک کردن نفس خود از اخلاق ناپسند و کسب اخلاق پسندیده – افزایش می یابد.

منتظر ظهور برای کسب این آمادگی، حدود شرعی را که ائمّه علیهم السلام به رعایت آن ها سفارش فرموده اند، کاملاً رعایت می کند. اگر انسان به بهانه آمادگی برای ظهور و حتّی به نیّت خالصانه برای این منظور، دست به کاری بزند که مورد نظر شرع و تأیید ائمّه علیهم السلام نیست، هم چون کسی است که منتظر آمدن مسافر خود و استقبال از او می باشد، امّا برای استقبال، کاری را که او دوست ندارد انجام می دهد؛ مثلاً- همراه با ساز و برگ موسیقی و آلات لهو و لعب به استقبال مسافرش می رود در حالی که می داند او از این امور حرام به شدّت غضبناک می شود.

بنابراین، حوزه و قلمرو آمادگی برای ظهور حضرت، انجام همان اموری است که ایشان می پسندند و پدرانشان اجازه فرموده اند، نه آن چه که به نظر قاصر ما می رسد.

انتظار، ضدّ یأس

یکی از راه های شناخت چیزی، شناخت ضدّ آن است. این قاعده در مورد «انتظار» هم صدق می کند؛ به طوری که برای شناخت انتظار از ضدّ آن کمک می گیرند. در کتاب شریف مکیال المکارم پس از ذکر «آمادگی» که از لوازم انتظار است، برای تکمیل آن تعریف، از ضدّش - که یأس می باشد - کمک گرفته شده است.

یأس به معنای ناامیدی، نقطه مقابل انتظار است که امید در آن موج می زند. اگر انتظار به معنای «انتظار ظهور» باشد، ضدّ آن «یأس از ظهور» می باشد که مفهوم آن کاملاً وجدانی است. امّا بسیاری اوقات انتظار به معنای «انتظار فرج» به کار رفته است که در این صورت ضدّ آن یأس از امداد و کمک الهی می باشد. چنین یأسی از بزرگ ترین گناهان کبیره به شمار آمده است.

در قرآن کریم، سفارش حضرت یعقوب به فرزندانش در مورد یافتن حضرت یوسف نقل شده است که فرمود:

«لا تَیأسُوا مِن رَوحِ اللهِ إنّهُ لایَیأسُ مِن رَوحِ اللهِ اِلّا القَومُ الکافِرونَ».(۱)

از رحمت و گشایش الهی ناامید نباشید؛ که جز گروه کافران کسی از رحمت خدا ناامید نیست.

در احادیث وقتی گناهان کبیره را برشمرده اند، بعد از «شرک به خدا» که بزرگ ترین گناه است، «یأس از رحمت خدا» را دومین گناه۷.

۱- یوسف/۸۷.

بزرگ محسوب کرده اند. از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است که فرمودند:

بزرگ ترین گناه کبیره شرک به خداست... و پس از آن ناامیدی از رحمت خدا. زیرا خدای عزّوجل می فرماید: «ولا تیأسوا...».(۱)

انسان اگر در گرفتاری واقع شود، چه این گرفتاری، مصیبت و سختی دنیوی باشد و چه گرفتاری معنوی و روحی که بر اثر ابتلاء به معاصی برایش حاصل می شود، نباید از کمک خداوند و رحمت او ناامید شود. ناامیدی از رحمت و دستگیری خداوند، گناهی است بالاتر از هر گناه دیگری که انسان گناهکار را گرفتار کرده است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

بزرگ ترین گرفتاری، ناامید شدن است.(۲)

پس هر قدر گرفتاری انسان شدید باشد، ناامیدی از رحمت خداوند، از آن شدیدتر و سخت تر است. هیچ گاه امید انسان به دستگیری خداوند نباید از بین برود؛ زیرا چه بسا از طریقی که انسان تصوّرش را نمی کند، رحمت الهی شامل حالش گردد.

اگر کسی امیدش به دستگیری پروردگار باشد، چه بسا در زمانی که به لحاظ محاسبات عادی هیچ گونه امیدی نمی رود، باب فرج و گشایشی برایش باز شود که وقتی روی حساب های معمولی امید آن می رفت، باز نشده باشد. هر قدر اعتقاد به «توحید» در انسان قوی تر باشد، امیدش به دستگیری خداوند در گرفتاری ها بیشتر و ناامیدی اش از رحمت الهی۳.

۱- عیون اخبار الرّضا علیه السلام، ج۱، ص۲۸۵ و ۲۸۶.

۲- غررالحکم، ح۱۳۲۳.

کمتر است. این امر در مورد همه گرفتاری ها، چه مادّی و چه معنوی - صدق می کند.

بنابراین چه اسباب و وسایل عادی فراهم باشد یا نباشد، باید یکسان به خداوند - آن هم به طور کامل و صد در صد - امیدوار بود و از غیر خدا هم ناامید. موحّد کامل کسی است که خود را در همه حال - حتّی وقتی ظاهراً هیچ گرفتاری هم ندارد - به یک اندازه محتاج و فقیر نسبت به خدای خود ببیند؛ نه این که اگر زمانی گرفتاری خاصّی ندارد، توجّه و امید و اتّکالش به خداوند در آن زمان نباشد یا کمتر باشد. او با همه وجودش اعتقاد دارد که در یک چشم به هم زدن ممکن است سخت ترین گرفتاری ها را پیدا کند و اگر خدایش او را به حال خود رها سازد، به انواع و اقسام بلایا، مبتلا می شود.

انتظار فرج، بالاترین عبادت مؤمن

با توضیحات گذشته می توان تصدیق کرد که «انتظار فرج» محبوب ترین عمل نزد خداوند می باشد؛ چون نشان دهنده بالاترین مرتبه توحید در انسان است و ارزش هر عملی در اسلام با معیار توحید سنجیده می شود. امیرمؤمنان علیه السلام در این خصوص فرموده اند:

منتظر فرج (از جانب خدا) باشید. و از رحمت و دستگیری خداوند ناامید نباشید. همانا دوست داشتنی ترین کارها در پیشگاه خدای عزّوجل انتظار فرج است تا وقتی که مؤمن این حالت خود را حفظ کند.(۱)۶.

۱- الخصال، ج۲، ص۶۱۶.

«فرج» یعنی گشایش و راحتی و در گرفتاری ها معنا دارد. کسی که گرفتاری ندارد، فرج برایش بی معناست؛ چون فرج به معنای رفع گرفتاری است. انتظار فرج یعنی امید به رحمت خداوند در گرفتاری ها.

سخن دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام «انتظار فرج» را بالاترین عبادت مؤمن دانسته است.

برترین عبادت مؤمن انتظار فرج از جانب خداوند است.(۱)

این عبادت یک عمل قلبی می باشد که ارزش آن از همه عبادات دیگر بیشتر است. ممکن است انسان عبادت های زیادی انجام دهد، ولی روح و اساس همه عبادت ها «توحید» و اعتقاد قوی به خداوند است که در گرفتاری ها عمق آن روشن می شود. تا وقتی کسی گرفتار نشده است، معلوم نیست اعتقادش به خداوند - به عنوان تنها نقطه امید - چه قدر است و حتّی خودش هم نمی داند. در گرفتاری ها - به خصوص گرفتاری های سخت - خودش و دیگران، قوّت اعتقادش به خداوند را می فهمند.

بهترین بندگی خدا به این است که در گرفتاری ها انتظار فرج را از دست ندهیم بلکه هرچه گرفتاری شدیدتر می شود، انتظار فرج در ما بیشتر و شدیدتر می گردد.

رابطه شدّت انتظار با شدّت گرفتاری

معمولاً انسان ها در گرفتاری های سخت تر توجّه بیشتری به خدای خود دارند و به همین دلیل «انتظار فرج» در ایشان شدیدتر می شود.۲.

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۳۱، ح۳۲.

پس شدّت و قوّت انتظار فرج، بستگی مستقیم به شدّت گرفتاری انسان دارد. یک بیماری سخت و صعب العلاج بیشتر از یک بیماری معمولی انسان را گرفتار می کند و در نتیجه، حال انتظار فرج در اوّلی بیش از حالت دوم است.

نکته دیگر این که: گرفتاری در انسان یک حالت روحی و معنوی است که می تواند منشأ مادّی داشته باشد یا نداشته باشد. یک بیماری خاص ممکن است از جهت شدّت گرفتاری تأثیرات متفاوتی بر افراد مختلف داشته باشد؛ یکی را بیشتر و دیگری را کمتر گرفتار کند. این بستگی دارد به این که شخص از لحاظ روحی در مقابل آن بیماری چه عکس العملی نشان دهد.

پس به طور کلّی میزان گرفتاری انسان را تعلّقات روحی و عاطفی او در یک مورد خاص تعیین می کند. هرچه این تعلّقات عمیق تر و شدیدتر باشد، گرفتاری سخت تر و شدیدتر خواهد بود.

بهترین مثال برای این مسأله وقتی است که فرزند کوچک انسان مریض می شود. در این حالت، هرچند که پدر یا مادر، خودشان مریض نشده اند، ولی در بسیاری موارد گرفتاری ایشان در بیماری فرزندشان بیش از زمانی است که خود آن ها بیمار می شوند. مادر که عاطفه و محبّتش به فرزند معمولاً بیش از پدر می باشد، بیماری خودش را بسیار راحت تر تحمّل می کند تا بیماری فرزندش را.

علّت این امر تعلّق روحی شدیدی است که مادر نسبت به کودک خویش دارد و آن جا که این اندازه وابستگی روحی وجود ندارد، چنین نیست. لذا همین مادر وقتی که فرزند شخصی دیگر را به همان بیماری مبتلا می بیند، چنان گرفتار نمی شود و اگر بشنود یک کودکی به آن

مرض گرفتار شده است، قدری از لحاظ روحی متأثّر می شود ولی خیلی زود این تألّم روحی از بین می رود و آن مسأله زندگی عادی او را به هم نمی زند و فکرش را مشغول نمی سازد. در حالی که همین مادر نسبت به بیماری فرزند خودش هرگز چنین نیست و آسایش و راحتی او در آن هنگام از بین می رود و تا وقتی کودکش بهبود نیافته، از فکر ناراحتی اش بیرون نمی رود.

با این مقدّمه می توانیم به سراغ مقصود اصلی خود برویم. در بحث «انتظار فرج امام عصر علیه السلام» مهم ترین عامل این است که ببینیم غیبت آن حضرت چه قدر انسان را گرفتار کرده است. اگر دوری از امام علیه السلام کسی را گرفتار کرده باشد، انتظار فرج برای او معنادار می شود و هرچه قدر این گرفتاری شدیدتر باشد، انتظار فرج شدیدتری خواهد داشت.

هرکس به تناسب ارتباط معرفتی و روحی خود با امام زمانش، می تواند میزان گرفتاری اش در غیبت ایشان را بسنجد. جای این سؤال وجود دارد که: درد دوری از امام علیه السلام چند درصد شیعیان را چنین گرفتار ساخته است؟ چند نفر هستند که در این مصیبت، راحتی و آسایش خویش را - هرچند موقّت و محدود - از دست داده اند؟

برای کدام یک از ما اتّفاق افتاده که حتّی برای چند دقیقه از درد فراق حضرت علیه السلام نتوانسته باشیم به خواب برویم؟ البتّه این را نمی توان از همه انتظار داشت، ولی آیا هریک از ما تاکنون فکر کرده ایم که چرا اماممان غایب شده اند و چرا این مصیبت تاکنون بیش از ۱۱۷۰ سال طول کشیده است؟ به راستی این موضوع چه قدر ما را به خود مشغول ساخته است؟

از وقتی شنیده ایم که امام زمان ما علیه السلام به امر خدا و خواست او از ما

دور شـده و غیبت کرده انـد، چه قـدر غصّه خورده ایم؟ چه قدر اندیشـیده ایم که این بلا از کجا به سـرمان آمد و راه نجات و خلاصی از آن چیست؟ فرمایش امام باقر علیه السلام را شنیده ایم که فرمودند:

هر وقت خدای تبارک و تعالی بر خلق خود غضب فرماید، ما (امامان) را از کنار ایشان دور می سازد.(۱)

معنای این سـخن آن است که دوری از امام علیه السـلام نتیجه غضب و ناخشنودی خداوند از مردم است. اگر چنین است، باید بیندیشیم که چرا به چنین تنبیهی گرفتار آمده ایم و برای رفع آن چه کاری از دست ما ساخته است.

محرومیّت های ناشی از غیبت

برای این که عمق درد برایمان بیشتر آشـکار شود، از این جا شـروع کنیم که: اگر امام علیه السـلام ظاهر و آشکار بودند، برای فرد فرد ما چه نعمت هایی فراهم بود که اکنون نیست؟

گاهی پیدا کردن یک حکم شـرعی فقهی چنان مشـکل می شود و آراء مختلف در یک مسأله آن قدر زیاد می گردد که افراد سست عقیده از اصل عمل به آن و یافتن وظیفه شرعی خویش منصرف شده، راه بی خیالی و لااُبالی گری را پیش می گیرند و آن ها که عقیده محکم تری دارند، جدّاً حیران و سـرگردان می مانند. در صورتی که اگر یافتن امام علیه السـلام و پرسـیدن از ایشان برای آن ها به راحتی میسّر بود، به این گرفتاری ها دچار نمی شدند و از خود حضرت کسب تکلیف می کردند.۱.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، بابٌ فی الغیبه، ح۳۱.

در مسائل اعتقادی، بلاتکلیفی بیشتر از احکام شرعی است. عموم انسان ها در برخورد با نظریّه ها و مکاتب مختلف دینی - که هرکدام خود را حق می دانند و نظریّات دیگر را رد می کنند - توانایی تجزیه و تحلیل صحیح ندارند. گرایش آن ها به یک مکتب خاص نوعاً از روی اعتمادی است که به شخصیّت های مقبول خود می کنند.

حدّاکثر دارایی ما در زمان غیبت امام علیه السلام، علاوه بر عقل - که در حدّ بدیهیّات و مستقلّات عقلیّه حجّیّت قطعی و ضروری دارد - ادلّه نقلی و متون کتاب و سنّت است که در معرض تفسیرها و برداشت های مختلف و گاه متعارض قرار می گیرند و چیزی بیش از سیاهی روی سپیدی نیستند؛ تعبیری که رسول خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم در وصیّت خود به امیرمؤمنان علیه السلام برای مؤمنان آخرالزّمان به کار برده اند:

ای علی، بدان که شگفت انگیزترین ایمان ها در مردم و بزرگ ترین یقین ها در ایشان، از آن گروهی است در آخرالزّمان که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را درک نکرده اند و امام علیه السلام هم از دیدگانشان پوشیده است و ایمان آن ها به واسطه سیاهی روی سپیدی است.(۱)

ایمان از طریق سیاهی روی سپیدی، براساس اعتماد و اتّکال بر قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام می باشد که تنها مرجع صحیح برای دینداری است.

همه این ها از عوارض و لوازم غیبت امام علیه السلام می باشد که دامنگیر امّت ایشان شده و متأسّفانه عمق این بلا و گرفتاری برای بسیاری از۸.

۱- کمال الدّین، باب ۲۵، ح۸.

شیعیان هنوز ناشناخته مانده است. محرومیّت از ظهور امام علیه السلام در اجتماع و طولانی شدن این درد، کم کم مسأله را برای بسیاری از مردم - حتّی دوستان و شیعیان حضرتش - عادی ساخته و چنان به آن خو گرفته اند که ناخودآگاه می پندارند گویی باید همیشه چنین باشد و کمتر احساس خلأ از حضور علنی امام عصر علیه السلام برای ایشان پیدا می شود.

برای این که میزان حرمان و بیچارگی شیعه در زمان غیبت امامش بیشتر روشن شود، یکی از بهترین راه ها مقایسه زمان غیبت با زمان ظهور ایشان است و توجّه کردن به این که پس از ظهور چه برکاتی آشکار می شود و چه نعمت هایی از طرف خداوند بر کلّ عالم سرازیر می گردد؛ نعمت ها و برکاتی که رنگ عالم را به کلّی با زمان غیبت متفاوت می سازد.

برکات عصر ظهور

به عنوان نمونه از حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند: وقتی قائم ما (اهل بیت علیهم السلام) قیام کند، خدای عزّوجل امراض و ناراحتی ها را از شیعیان دور می کند و دل های ایشان را هم چون پاره های آهن می گرداند.(۱)

ناراحتی های شیعیان تنها با ظهور امامشان رفع می شود و دل های آن ها مانند آهن محکم و استوار می گردد، به طوری که هیچ عاملی در ایشان سستی و انحراف در عقیده و دینداری ایجاد نمی کند. به همین جهت یکی از اوصاف حضرت در دعاها «مُزیلُ الهَمِّ»(۲): برطرف کننده ۲.

۱- الخصال، ج۲، ص۵۴۱.

۲- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۰۲.

ناراحتی است.

یکی دیگر از القـاب ایشـان «جامِعُ الکَلِمَهِ عَلَی التَّقوی»(۱): گردآورنـده اعتقاد بر محور تقواست. براساس این صـفت اعتقادات مختلف که بعضاً به خاطر غرض ورزی ها و سوء استفاده ها، با یک دیگر تعارض پیدا کرده اند، همگی بر محور تقوا و اساس خدایی گردآورده می شوند و تنها عقیده حق و قول مرضیّ خداوند بر دل ها و افکار حاکم می گردد. امام صادق علیه السلام در توصیف همین ویژگی فرموده اند:

آیا دوست ندارید که خداونـد متعال حق و عـدالت را در همه سـرزمین ها آشـکار گردانـد و وحـدت کلمه (عقیده) به وجود آورد و بین دل های جدا و پراکنده اُلفت برقرار نماید و هیچ کس خداوند را در زمینش نافرمانی نکند؟!(۲)

با ظهور حضـرت بقیّه الله ارواحنا فـداه، ادیان و مذاهب ساختگی و منحرف همگی از بین می روند و مردمان بر محور دین حق – اسلام – اتّفاق عقیده پیدا می کنند.

در توضیح همین مطلب امام صادق علیه السلام به مفضّل فرمودند:

ای مفضّل، به خـدا قسم آن حضـرت از آئین ها و مذاهب رفع اختلاف می کند و دین (خدا) یکی خواهد بود. همان گونه که خداوند – جلّ ذکره – فرموده: همانا دین نزد خداوند اسلام است.(۳)(۴)۴.

۱- دعای ندبه (الاقبال، ص۲۹۷).

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر فی حال الغیبه، ح۲.

۳- آل عمران/۱۹.

۴- بحارالانوار، ج۵۳، ص۴.

از دیگر برکات عصر ظهور این است که عقل و ایمان مردم به کمال می رسد و راه رسیدن به کمالات اخلاقی برایشان به طور کامل فراهم می گردد. حضرت باقر علیه السلام در این باره فرموده اند:

آن گاه قائم ما قیام نماید، دست خود را بر سر بندگان می گذارد و به این وسیله عقل های ایشان را جمع می گرداند و اخلاق ایشان را کامل می فرماید.(۱)

آن قدر عقل ها کامل می شود که مؤمنان دیگر برای امور مادّی و دنیوی ارزشی قائل نمی شوند و به خاطر پول و مقام با یک دیگر به نزاع و اختلاف بر نمی خیزند و کینه ها از دل های ایشان رخت برمی بندد و رأفت و گذشت بین آن ها حاکم می شود.

امیرمؤمنان علیه السلام در این خصوص فرموده اند:

آن گاه قائم ما قیام کند... کینه از دل های بندگان رخت برمی بندد.(۲)

بندگان خدا تا وقتی به رشد عقلانی کامل نرسیده اند، همواره مزاحمت های اساسی در راه ترقیّات معنوی خود دارند. این مانع با رشد عقلانی بندگان به دست باکفایت امام عصر علیه السلام پس از ظهور ایشان برطرف می گردد و مؤمنان - که همه زمین را در بر می گیرند - به خوبی خواهند توانست مسیر ترقّی و تکامل روحی را بپیمایند. در آن زمان علم و حکمت الهی به وفور در اختیار اهل ایمان قرار می گیرد؛ تا آن جا که امام باقر علیه السلام فرموده اند:۱.

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۳۶، ح۷۱.

۲- بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۱۶، ح۱۱.

در زمان آن حضرت علیه السلام به شما (مؤمنان) حکمت ارزانی می شود؛ تا آن جا که یک زن (بدون آن که به اختلاط با نامحرم گرفتار شود) در خانه اش به کتاب خدای متعال و سنّت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حکم می کند.(۱)

به این ترتیب روزگار شادی و خوشی های معنوی شیعیان، با ظهور حضرت بقیّه الله الاعظم ارواحنا فداه فرا خواهد رسید. این شادمانی چنان فراگیر است که مؤمنان از دنیا رفته را نیز در قبرهایشان در برمی گیرد:

هیچ مؤمنی از مردگان نمی ماند مگر آن که شادی و خوشحالی در قبرش به او می رسد. و این در هنگامی است که یک دیگر را در قبرهایشان ملاقات می کنند و قیام حضرت قائم علیه السلام را به یک دیگر بشارت می دهند.(۲)

نه تنها انسان ها بلکه همه حیوانات و گیاهان و حتّی جمادات هم از خیر و برکت ظهور حضرت بهره مند می شوند:

در آن هنگام پرندگان در لانه های خود و ماهی ها در دریاهایشان شادمان می شوند و رودخانه ها جاری شده و چشمه ها می جوشد و زمین چندین برابر محصولات خود را می رویاند.(۳)

پس هنگام ظهور، هنگامه ظهور همه خوبی ها و زیبایی هاست و مؤمنان در آن زمان، هستی را با همه طراوتش و زمین را با تمام خرّمی اش و دنیا را با تمامی برکاتش مشاهده می کنند. اکنون زندگی در۳.

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۵۲، ح۱۰۶.

۲- غیبت نعمانی، باب ۱۹، ح۵.

۳- بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۰۴، ح۷۳.

چنین فضایی را مقایسه کنیم با محرومیّت ها و کاستی ها و دردهای اهل ایمان در زمان غیبت مولایشان تا تصدیق کنیم که زیستن بدون ظهور امام علیه السلام زندگی همراه با بدبختی و بیچارگی است. ولی افسوس که این بیچارگی را اکثر مردم احساس نمی کنند! درد بزرگ تر از خود غیبت، احساس نکردن این درد است!

صاحب شدیدترین گرفتاری

مؤمن به وقوع هیچ معصیتی در عالم رضا نمی دهد و از این که دین الهی روی زمین حاکم نیست، در رنج و گرفتاری می باشد. هرچه درجه ایمان در فرد بالاتر باشد، از وقوع ظلم و معصیت در عالم، رنج بیشتری می برد و گرفتاری شدیدتری پیدا می کند. قطعاً آن که ایمانش کامل تر است، انتظار فرجش هم کامل تر و شدیدتر است.

بنابراین کسی که در روی زمین شدیدترین و کامل ترین درجه انتظار فرج را دارد، همان کسی است که کامل ترین درجه ایمان را داراست و او در زمان حاضر کسی جز وجود مقدّس حضرت بقیّه الله الاعظم ارواحنا فداه، که همه مؤمنان در انتظار اویند، نمی باشد.

از سوی دیگر ایشان در حال حاضر بیشترین رنج و مصیبت را به خاطر وقوع معاصی و ظلم ها در عالم، متحمّل می شوند. اگر به این حقیقت توجّه کنیم که ایشان - برخلاف بقیّه مؤمنان که صرفاً اخباری از اطراف عالم آن هم به طور ناقص می شنوند - به سبب داشتن مقام «شهادت بر خلق خدا» همه آن چه را روی زمین رخ می دهد شاهد هستند، آن گاه تصدیق می کنیم که گرفتاری و مصیبت حضرت از

وقوع ظلم و جنایت در عالم، اصلاً قابل مقایسه با دیگران نیست.

ما گاهی یک خبر را می شنویم و سپس وقتی تصویر آن را می بینیم، تفاوت بسیاری در خود احساس می کنیم. یا اگر خبر مربوط به وقوع یک جنایت باشد، خواندن آن در روزنامه از لحاظ تأثیر روی خواننده و بیننده، با دیدن تصاویر آن بسیار بسیار تفاوت دارد؛ چه برسد به این که خودمان شاهد عینی ماجرا باشیم.

همه این مطالب تنها به یک بُعد از وجود امام عصر علیه السلام مربوط می شود که همان ایمان و غیرت دینی کامل آن حضرت می باشد. حال اگر بُعد دیگری از وجود ایشان را هم به این بُعد اضافه کنیم، مسأله بسیار بسیار عمیق تر می شود. بُعد دوم، مسؤولیّت خطیر هدایت بشر است که خداوند متعال به آن وجود مقدّس واگذار فرموده است و امام علیه السلام از طرف خدای متعال مسؤول هدایت خلق هستند. در زیارت جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام چنین نقل شده است:

بِحَقِّ مَنِ ائتَمَنَکُم عَلی سِرِّهِ وَاستَرعاکُم أَمرَ خَلقِهِ... .(۱)

به حق آن که شما را نسبت به سرّ خود امین قرار داده و شما را مسؤول کار خلق خود کرده است... .

خداوند اهل بیت علیهم السلام را مسؤول حفظ امّت در مسیر بندگی خدا و مراقبت و رسیدگی به آن ها قرار داده است. امام علیه السلام این وظیفه سنگین را با کمال دلسوزی و شفقت نسبت به خلق - خصوصاً مؤمنان - به انجام می رساند. ایشان، به فرموده اجداد طاهرینشان در حقّ شیعیان از پدر مهربان تر و از مادر نسبت به فرزند کوچک خویش۸.

۱- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۲۸.

دلسوزتر هستند، بلکه از خودشان هم به خودشان مهربان ترند. این مطلب را امام صادق علیه السلام به یکی از شیعیان خود فرمودند:

قسم به خدا همانا من نسبت به شما از خودتان به خودتان مهربان تر هستم.(۱)

بنابراین اگر یک گرفتاری و ناراحتی برای شیعه ای پیدا شود، قطعاً امام علیه السلام بیش از خود او گرفتار می شوند. با این اوصاف بُعد وسیعی از ناراحتی ها و رنج های امام علیه السلام مربوط به گرفتاری های شیعیان ایشان می شود. درست مانند یک پدر دلسوز و مادر مهربان که در گرفتاری فرزند خویش، گرفتار می شوند.

ممکن است از نظر برخی شیعیان مشکلات مادّی نظیر فقر نگران کننده تر باشد. البتّه این امور نیز جای نگرانی دارد و قطعاً امام زمان علیه السلام هم که خود را جدای از شیعیانشان نمی دانند، نگران این نوع گرفتاری های آن ها هستند؛ ولی مشکلات معنوی مانند گناه یا سستی در اعتقادات مهم تر هستند.

امام علیه السلام چون بیش از هرکس و بهتر از هر پدر و مادر فهمیده ای و عمیق تر از هر مربّی باتجربه ای به این خطرها و مشکلات آگاه هستند، لذا بیش از همه از مشکلات دینی و روحی مؤمنان، اذیّت می شوند و از آن ها رنج می برند.

نمونه هایی از این رنج ها را در فرمایش های خود حضرت می توانیم ببینیم. در زمان غیبت صغری وقتی گروهی از شیعیان در بعضی مسائل اساسی اعتقادی به اختلاف با یک دیگر افتادند، نامه ای خدمت امام ۵.

۱- بصائر الدّرجات، جزء ۶، باب ۱، ح۱۵.

عصر علیه السلام نوشتند و آن را توسّط نایب اوّل حضرت جناب عثمان بن سعید عمروی به خدمت ایشان ارسال کردند. ایشان در پاسخ، نامه ای برای آن ها مرقوم فرمودند که در ابتدایش چنین آمده است:

از تردید گروهی از شما در امر دین و شکّ و سرگردانی آن ها در امر امامت آگاه شدم. این خبر ما را غمناک کرد، به خاطر شما نه به خاطر خودمان، و ما را در مورد خودتان ناراحت کرد و نه نسبت به خودمان. چون خداوند با ماست و نیازی به غیر او نداریم.(۱)

حضرت از این که گروهی از شیعیان در مورد اعتقادات اساسی خود به تردید افتاده اند، نگران و ناراحت شده و فرموده اند که این ناراحتی ما به خاطر خود آن هاست، وگرنه امام علیه السلام هیچ نیازی به ایشان ندارند و اگر دلسوزی می کنند و در گرفتاری آن ها غمگین می شوند، به خاطر خودشان است. حال باید پرسید آیا در طول این مدّت طولانی غیبت، کم بوده اند کسانی که این گونه اسباب اذیّت و آزار امام رؤوف خود را فراهم آورده اند؟! آیا فکر کرده ایم که این قلب پاک تاکنون چه مقدار برای این مصیبت ها به درد آمده است و تحمّل این آلام چه قدر برایش سنگین و سخت بوده است؟!

البتّه چون امام علیه السلام مظهر قدرت الهی هستند، «می توانند» یک یک دوستان خود را از گرفتاری هایشان خارج کنند و با عنایت خاصّ خود، آن ها را از رنج و مشکلاتشان رهایی بخشند؛ امّا باید توجّه داشت که ایشان از این قدرت خدایی فقط در مواردی که مرضیّ پروردگار است،۸.

۱- احتجاج، ج۲، ص۲۷۸.

استفاده می برند.

از طرف دیگر بنای خداوند متعال بر این بوده و هست که شیعیان را با بلاها و مصیبت ها در همه اعصار و خصوصاً در زمان غیبت امام علیه السلام بیازماید. لذا ائمّه علیهم السلام از اظهار قدرت خویش جز در مواردی خاص و معدود - براساس حکمت های خاص - خودداری می کردند.

تنها زمانی که خداوند اجازه چنین اظهار قدرتی را به طور کامل به امام علیه السلام می دهد، وقتی است که دیگر فرصت امتحانات به سر می آید و وقت پاداش مؤمنان و کیفر کافران «در دنیا» فرا می رسد. این زمان همان عصر ظهور حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است که خداوند به ایشان اذن می دهد تا مؤمنان را از همه گرفتاری هایشان خلاصی بخشند و کافران معاند را به سزای ظلم ها و جنایات خود برسانند.

برترین منتظر

به همین جهت است که امام زمان علیه السلام در انتظار اذن الهی برای فرج خودشان - که در واقع فرج همه مؤمنان است- دوره غیبت خویش را می گذرانند. چون شدّت گرفتاری ایشان در این زمان بیش از همه مؤمنان است و از طرف دیگر در بالاترین سطح ایمان قرار دارند، لذا به بالاترین عبادت مؤمن که همانا انتظار فرج الهی است، در برترین درجه آن عمل می کنند.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام، حضرت مهدی موعود علیه السلام علاوه بر این که «منتظَر» نامیده شده اند، عنوان «منتظِر» هم برای ایشان به کار رفته است. یکی از این موارد دعایی است که در روز عید فطر، هنگام

خروج از منزل برای ادای نماز عید، خوانده می شود:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ المُنتَظِرِ اَمرَکَ المُنتَظِرِ لِفَرَجِ اَولیائِکَ.(۱)

خدایا، درود بفرست بر ولیّ خودت که در انتظرا امر تو و در انتظار فرج دوستان تو است.

در این دعای شریف، امام زمان علیه السلام منتظر دو چیز معرّفی شده اند؛ یکی امر خداوند که همان اذن ظهور ایشان است و دوم فرج و گشایش دوستان خدا که همان مؤمنان هستند. این دو امر با هم تحقّق پیدا می کنند. چون فرج دوستان خداوند – به طور فراگیر و عمومی، نه به صورت خاص و موردی – فقط با اذن خداوند به قیام امام زمان علیه السلام که فرج کلّی است – تحقّق پیدا می کند. امام زمان علیه السلام خود در انتظار این زمان هستند تا هم رفع گرفتاری از شیعیان بشود– که بخش عمده ای از گرفتاری های خود ایشان است – و هم رفع گرفتاری از خودشان.

نتیجه سخن این است که گرفتاری های امام زمان علیه السلام در زمان غیبت بیش از هر مؤمن دیگری است و چون بالاترین درجه ایمان از آن خود ایشان است، پس در رأس منتظران فرجشان، خود آن وجود مقدّس قرار دارند.

انتظار لحظه به لحظه

یکی از مباحثی که تأثیر زیادی در عمق معنای انتظار فرج امام عصر علیه السلام دارد، توجّه به این واقعیّت است که امر فرج ممکن است در هر روز یا شب بلکه در هر ساعت یا لحظه ای تحقّق پیدا کند و در۴.

۱– اقبال الاعمال، باب۳۷، ص۲۸۴.

هیچ زمانی نمی توان نسبت به آن ناامید بود. پس انتظار فرج باید لحظه به لحظه باشد. اگر این حقیقت را کسی با عمق وجودش باور کند، تأثیر زیادی در شدّت انتظارش خواهد گذاشت.

البتّه اصل ظهور امام زمان علیه السلام امری است قطعی و وعده ای است الهی که قطعاً و یقیناً انجام می پذیرد و هیچ گونه تغییری در آن واقع نخواهد شد. امّا وقت قطعی ولایتغیّر برای آن وجود ندارد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که وقتی راوی حدیث از ایشان درباره زمان ظهور امام علیه السلام پرسید، چنین پاسخ فرمودند:

آگاه باشید که برای ما زمانی در مورد ظهور معیّن نشده است.(۱)

ائمّه علیهم السلام در مورد وقت ظهور امام زمان علیه السلام هیچ گاه زمانی تعیین نکرده و نمی کنند. شاهد این مدّعا حدیث ابوبصیر است که می گوید از امام صادق علیه السلام درباره حضرت قائم علیه السلام پرسیدم. حضرت در پاسخ فرمودند:

تعیین کنندگان وقت (برای ظهور قائم علیه السلام) دروغ می گویند. ما خانواده ای هستیم که (برای آن) وقتی تعیین نمی کنیم.(۲)

بداءپذیر بودن وقت ظهور و علائم آن

طبق قاعده کلّی که خود ائمّه علیهم السلام تعلیم فرموده اند، در همه اخبار غیبی ایشان - غیر آن چه خود استثنا کرده اند - احتمال «بداء»(۳)د.

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۸۵، ح۹.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب کراهیّه التّوقیت، ح۳.

۳- بداء یعنی تغییر یافتن مقدّرات الهی، این تغییر بنا بر حکمت هایی به وسیله خود خدا انجام می شود.

وجود دارد. اعتقاد به این مطلب تأثیر عمیقی در نحوه برخورد با مقدّمات و نشانه هایی که برای ظهور امام عصر علیه السلام در احادیث آمده، می گذارد.

وقتی فُضَیل بن یَسار از امام باقر علیه السلام پرسید که آیا برای ظهور وقتی معیّن شده است، پاسخ فرمودند:

تعیین کنندگان وقت دروغ گفته اند. تعیین کنندگان وقت دروغ گفته اند. تعیین کنندگان وقت دروغ گفته اند. همانا حضرت موسی علیه السلام هنگامی که برای میقات پروردگارش رفت، با مردم قرار سی روزه گذاشت. امّا وقتی خداوند ده روز به آن اضافه کرد، قوم او گفتند: موسی با ما خُلف وعده کرد، پس کردند آن چه کردند. بنابراین هنگامی که به شما خبر می دهیم، اگر مطابق آن چه خبر دادیم واقع شد، پس بگویید: خداوند راست گفته است. و اگر خبری به شما دادیم پس غیر آن چه خبر دادیم واقع شد، بگوییم: خداوند راست گفته است، تا دو برابر پاداش بگیرید.(۱)

براساس تشبیهی که امام باقر علیه السلام فرموده اند، چه بسا آن چه در عمل، واقع می شود، به ظاهر خلف وعده کسی باشد که آن خبر را داده است، امّا چون احتمال بداء در مورد آن وجود دارد، حق نداریم خبر مورد اعتماد را تکذیب کنیم؛ بلکه باید آن را از جانب خداوند بدانیم و معتقد شویم که خداوند خود بنابر حکمت هایی حجّتش را مأمور بیان آن خبر فرموده است و سپس قبل از تحقّق مُفاد آن، در مورد آن بداء فرموده است.۵.

۱- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب کراهیّه التّوقیت، ح۵.

نتیجه این که خصوصیّات وقت ظهور امام عصر علیه السلام همگی قابل بداء هستند و قطعیّت ندارند. همین طور است نشانه ها و علائمی که به عنوان مقدّمات ظهور نقل شده اند؛ مانند ندای آسمانی در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان.

چه بسا بعضی از این علائم به عنوان هشدار به مؤمنان برای آمادگی بیشتر نسبت به ظهور امام علیه السلام بیان شده باشد یا حکمت های دیگری داشته باشد که ما آن ها را ندانیم، ولی آن چه مسلّم است در تشخیص اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیازی به دیدن این نشانه ها نیست؛ زیرا خروج ایشان یک امر آشکار و عیان خواهد بود. در بعضی روایات قیام آن حضرت به روشنایی خورشید تشبیه شده که روشن تر از آن در محسوسات وجود ندارد. چنان که امام باقر علیه السلام فرموده اند:

امر شما (ظهور فرج) هیچ چیز پنهانی ندارد. توجّه داشته باشید که آن نشانه ای است از جانب خدای عزبوجل نه از جانب مردم. توجّه داشته باشید که آن از خورشید نورانی تر است به طوری که بر هیچ نیکوکار و بدکاری مخفی نمی ماند. آیا صبح را می شناسید؟! آن (امر شما) هم چون صبح است که هیچ گونه پنهانی ندارد.(۱)

وقتی ظهور امام علیه السلام از خورشید روشن تر است و بر کسی پنهان نمی ماند، برای تشخیص آن نیاز ضروری به دانستن علائم ظهور نیست. پس می توان گفت که ندانستن این علائم، ضرری به انتظار شخص منتظر نمی زند و باید مراقب بود که پرداختن به بحث علائم ظهور، وظایف ما را نسبت به امام غایب تحت الشّعاع قرار ندهد و با سرگرم شدن به۷.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح۱۷.

آن ها- که گفتن و شنیدن نوعاً جذّابیّت دارد - از تکالیفی که متوجّه ماست، غافل نشویم.

ناگهانی بودن ظهور

به طور کلّی در احادیث اهل بیت علیهم السلام از ظهور امام زمان علیه السلام به عنوان یک امر دفعی و ناگهانی یاد شده است که هیچ مقدّمه و شرط ضروری را لازم ندارد. این مطلب به تعابیر مختلف ذکر شده است.

یک تعبیر وارد شده در این خصوص این است که خداوند امر فرج امام عصر علیه السلام را در یک اصلاح می فرماید. «اصلاح در یک شب» می فهماند که اذن ظهور حضرت بدون هیچ گونه زمینه و مقدّمه قبلی به ایشان داده می شود. روایت ذیل از حضرت جوادالائمّه علیهم السلام می باشد:

همانا خداوند تبارک و تعالی امر ظهور ایشان (حضرت مهدی علیه السلام) را در یک شب اصلاح می فرماید، همان طور که کار کلیم خود حضرت موسی علیه السلام را (یک شبه) اصلاح فرمود، آن گاه که برای به دست آوردن آتش برای اهل خویش رفت پس در حالی که پیامبر فرستاده شده بود بازگشت... بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج می باشد.(۱)

تشبیهی که در این حدیث شریف به کار رفته است، به روشنی بر مقصود دلالت می کند. داستان سخن گفتن پروردگار با حضرت موسی علیه السلام و در نتیجه پیامبر شدن ایشان، در قرآن کریم ذکر شده است.(۲)۳.

۱- کمال الدّین، باب ۳۶، ح ۱.

۲- طه/۹-۱۳.

وقتی حضرت موسی علیه السلام در بیابان تاریک همراه با اهل خود راه را گم کرده بودند، از دور آتشی مشاهده کرد و طبق بیان قرآن به سوی آن رفت که یا چیزی از آن آتش برای اهل خودش بیاورد و یا خبری از راهی که گم کرده بودند، به دست آورد. روی قرائن و حساب های ظاهری (که افراد معمولی و حتّی خود حضرت موسی علیه السلام می دیدند) نشانه ای از این که قرار است در آن شب ایشان به نبوّت و رسالت برگزیده شوند، وجود نداشت. هیچ قرینه و زمینه قابل پیش بینی در کار نبود. ایشان برای منظور دیگری به سوی آتش رفتند، امّا رسول و نبی برگشتند.

وجه شباهت اصلاح ظهور حضرت مهدی علیه السلام با اصلاح امر نبوّت و رسالت حضرت موسی علیه السلام در همین مطلب است که از آن به «اصلاح امر در یک شب» تعبیر شده است. مقصود این است که اذن خداوند برای ظهور امام زمان علیه السلام هم بدون مقدّمه و در وقتی که ظاهراً نشانه ای دالّ بر نزدیک بودن آن وجود ندارد، صادر می شود.

اگر انسان مؤمن این حقیقت را عمیقاً باور کند، آن گاه انتظار فرج امام علیه السلام برایش بسیار بسیار جدّی و ملموس خواهد شد؛ چون در هر زمانی وقوع فرج را ممکن و عملی می بیند و در هیچ شرایطی از تحقّق آن ناامید نخواهد بود. به همین جهت حضرت جواد علیه السلام پس از تشبیه فوق فرموده اند که: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج می باشد.

پس می توان گفت که امر فرج امام عصر علیه السلام متوقّف بر وجود نشانه و زمینه ای نیست که روی حساب های عادی بشری نزدیک بودن آن را برساند. اگر غیر از این می بود، انتظار فرج در هر صبح و شام بی معنا می شد.

حتّی فرج امام زمان علیه السلام، مشروط به وجود انتظار فرج در همگان نیست. البتّه انتظار فرج، وظیفه ای است که شیعه در زمان غیبت بیش از هر زمان دیگری نسبت به آن مکلّف است، ولی چه همه آن ها به وظیفه خود عمل بکنند و چه در عمل به آن کوتاهی نمایند، فرج محقّق خواهد شد.

زمانی که حضرت ظهور می فرمایند، حالت یأس و ناامیدی بسیاری از مؤمنان را در بر گرفته است. به تعبیر دیگر وقتی که انتظار خود را از دست داده اند، فرج محقّق می شود. امام صادق علیه السلام به امتحان سخت غیبت که بسیاری در آن زمین می خورند، اشاره فرموده اند:

این امر (فرج امام زمان علیه السلام) برای شما محقّق نمی شود مگر بعد از ناامیدی. نه به خدا قسم محقّق نمی شود تا این که (خوب و بد شما) از هم جدا شوید. نه به خدا قسم محقّق نمی شود مگر این که از ناخالصی ها پاک بشوید.(۱)

حدیث دیگر هم از امام صادق علیه السلام می باشد که فرمودند:

نه قسم به خدا آن چه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود تا این که غربال بشوید. نه به خدا قسم آن چه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود تا این که (خوب و بدتان) از یک دیگر تمیز داده شوید. نه قسم به خدا آن چه چشم انتظارش هستید واقع نمی شود مگر پس از یأس و ناامیدی.(۲)

با این ترتیب می توان گفت که: پیش از ظهور امام زمان علیه السلام نه تنها۳.

۱- همان، ج۵۲، ص۱۱۱، ح۲۰.

۲- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۱۲، ح۲۳.

زمینه ها و شرایطی که امید به حصول فرج را زیاد کند وجود ندارد، بلکه ضدّ آن یعنی فضای ناامیدی و یأس بر بسیاری از مؤمنان سایه می افکند و درست در همین شرایط است که ظهور فرا می رسد.

البتّه فراموش نشود که: حالت یأس در مؤمن از بزرگ ترین گناهان کبیره است و در هیچ شرایطی نباید به آن راضی بود. این که در احادیث اهل بیت علیهم السلام هنگامه ظهور را مقارن با غلبه یأس بر انسان ها دانسته اند، دلالت بر مطلوبیّت آن نمی کند. نظیر این معنا در مورد غلبه ظلم و جور در وقت ظهور امام علیه السلام آمده است که آن هم هرگز ممدوح و مطلوب نیست و مؤمن نباید از آن راضی باشد.

در هر صورت ظهور امام زمان علیه السلام به صورت دفعی و بدون زمینه قبلی واقع خواهد شد. خود حضرت ولیّ عصر علیه السلام در توقیع مبارک به جناب شیخ مفید فرموده اند:

(خداوند) کار ما را به طور ناگهانی برمی انگیزد.(۱)

در حدیث دیگری امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام نقل فرموده اند که وقتی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم پرسیدند که قیام کننده از فرزندان شما چه وقت ظهور می کند، حضرت در پاسخ فرمودند:

ظهور هم چون قیامت است که آن را در زمان خاصّ خودش فقط خداوند ظاهر می سازد... جز این نیست که به طور ناگهانی برایتان رخ می دهد.(۲)

دفعی و ناگهانی بودن، نقطه مقابل تدریجی بودن است. چیزی که۶.

۱- احتجاج، ج۲، ص۳۲۴.

۲- کمال الدّین، باب ۳۵، ح۶.

تدریجاً واقع می شود، ابتدا زمینه ها و مقدّماتش فراهم می گردد، بعد آرام آرام شرایط برای رسیدن به آن آماده تر می شود و افراد کم کم آمادگی وقوع آن را پیدا می کنند، ولی ظهور امام زمان علیه السلام این گونه نیست. ایشان بدون مقدّمه و زمینه قبلی خروج می فرمایند و جز افراد بسیار بسیار اندک که انتظار ظهور ایشان را دارند، وضعیّت اکثر مردم و شرایط عمومی به گونه ای نیست که بتوان نزدیکی وقوع آن را از قبل پیش بینی کرد. این، معنای ناگهانی و دفعی بودن فرج امام عصر علیه السلام می باشد.

نتیجه بسیار مهمّی که به دست می آید این است که: امر فرج امام زمان علیه السلام متوقّف بر حصول زمینه و مقدّمه ای که با دفعی بودن آن منافات داشته باشد، نیست. بنابراین ناامیدی از امر فرج در هیچ مدّت زمانی هر چند کوتاه روا نمی باشد؛ بلکه حال انتظار فرج همیشه و در هر لحظه باید در مؤمن وجود داشته باشد.

نزدیک شمردن ظهور

انسان منتظر در زمان غیبت، صبح و شام چشم به ظهور امامش دوخته است و هیچ گاه آن را دور نمی داند. داشتن همین حال قبلی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مورد رضای پروردگار و نجات بخش انسان است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

نزدیک ترین حالت بنده نسبت به خدای عزّوجل و بیشترین خشنودی او از بنده، در وقتی است که (بندگان) حجّت خدا را گم کنند و برایشان آشکار نشود و از آنان پوشیده بماند پس جای او را ندانند و در عین حال می دانند که حجّت ها و نشانه های الهی از

بین نمی رود. پس در چنین وقتی باید هر صبح و شام منتظر فرج باشند.(۱)

نزدیک شمردن ظهور یک حالت قلبی است و حکایت از یقین و باور قطعی انسان نسبت به وعده ظهور امام عصر علیه السلام می کند که چون وقتی برای آن مشخّص نکرده اند، هر صبح و شام امکان وقوع آن وجود دارد.

نزدیک شمردن ظهور غیر از «استعجال» است که با تسلیم ناسازگار است. استعجال در حقیقت راضی نبودن به امر پروردگار نسبت به زمان ظهور امام علیه السلام است، امّا نزدیک شمردن ظهور خود، از مصادیق تسلیم می باشد؛ زیرا خداوند به آن راضی است و ائمّه علیهم السلام سفارش آن را کرده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: محاضیر هلاک شدند. راوی می پرسد: محاضیر چیست؟ حضرت پاسخ می دهند: شتاب کنندگان. سپس اضافه می فرمایند: و نزدیک شمارندگان نجات می یابند.(۲) شتاب ورزیدن انسان را به انحراف و بی اعتقادی می کشاند. در مقابل، کسی که ظهور را نزدیک می شمارند، اهل نجات هستند.

البتّه نزدیک شمردن زمان ظهور به معنای تعیین وقت برای آن نیست. پیش گویی درباره زمان ظهور، همان اندازه از رضای خدا و سنّت ائمّه طاهرین علیهم السلام دور است که شتاب کردن در ظهور حضرت. امامان ما با کسانی که می خواسته اند وقتی برای ظهور تعیین کنند،۵.

۱- کمال الدّین، باب ۳۳، ح۱۷.

۲- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح۵.

به شدّت برخورد کرده و آن ها را دروغگو خوانده اند.

یک بار شخصی از امام صادق علیه السلام درباره وقت ظهور پرسید و گفت: فدایت گردم؛ به من خبر دهید از این امر (ظهور فرج) که منتظر آن هستیم، چه وقت واقع می شود؟ حضرت چنین پاسخ دادند:

تعیین کنندگان وقت دروغ می گویند. و شتاب کنندگان هلاک می شوند. و اهل تسلیم نجات می یابند.(۱)

پس آن ها که وعده نزدیک بودن ظهور را به مردم می دهند تا به خیال خود آن ها را به امام زمان علیه السلام نزدیک تر کرده، زمینه ظهور آن حضرت را فراهم کنند، هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می کشاند. وظیفه منتظر، تسلیم شدن نسبت به تقدیرات الهی در مورد وقت ظهور است. در عین این که هیچ صبح و شام نباید از ظهور امام غایب عجّل الله تعالی فرجه ناامید باشد، امّا باید مراقب باشد که به شتابزدگی نیفتد و خود یا دیگران را به هوای نزدیک بودن ظهور، به اشتباه و انحراف نکشاند. بنابراین به طور کلّی نباید نزدیک شمردن ظهور امام علیه السلام را با پیش گویی درباره وقت ظهور اشتباه کرد. اوّلی ممدوح است و دومی مذموم و حسابشان از یک دیگر جداست.

برکات انتظار در زمان غیبت

اشاره

حال که با مفهوم انتظار آشنا شدیم، باید از آثار و برکات انتظار برای شخص منتظر سخن بگوییم که در حقیقت، فواید این عبادت بزرگ و بی نظیر می باشد.۱.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۶، ح ۱۱.

همه این آثار را می توان در یک کلمه جامع خلاصه کرد و آن کلمه «فرج» است. این تعبیر در یک حدیث شریف از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده است:

انتظار فرج از بزرگ ترین فرج هاست.(۱)

همین بیان از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است:

کسی که این امر (امامت و ظهور آن) را بشناسد، به سبب انتظار کشیدن آن، برایش گشایش حاصل می شود.(۲)

منظور از کلمه «امر» در بسیاری از احادیث اهل بیت علیهم السلام امر امامت و ظهور آن است که با فرج امام عصر علیه السلام تجلّی کامل می یابد. حدیث اوّل، تعبیر انتظار فرج و حدیث دوم انتظار امر را به کار برده اند و هر دو یک مصداق دارند.

به هر حال مطابق فرمایش پیشوایان ما غیر از فرج امام زمان علیه السلام که فرج نهایی همه اولیا و انبیای الهی و مؤمنان است، هر شخص منتظری همین انتظارش برای او فرج می باشد. بلکه می توان گفت که: پس از فرج امام عصر علیه السلام که بزرگ ترین فرج ها برای همه مؤمنان است، بالاترین فرج جزئی برای شخص منتظر، همین انتظار اوست.

بهترین راه برای شناخت آثار و برکات انتظار این است که فرض کنیم یقین پیدا کرده ایم که فرج امام عصر علیه السلام بسیار نزدیک شده است و بررسی کنیم که در این فاصله کم (تا فرج حضرت) حال انتظار چه لوازم و آثاری دارد، آن گاه چون به ما توصیه های فراوانی شده است که۳.

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۲۲، ح۴.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أنّه من عرف امامه...، ح۳.

فرج امام علیه السلام را نزدیک بدانیم، آثار و لوازم آن حال فرضی را به همه زمان ها سرایت بدهیم.

ابتدا زمان ظهور امام علیه السلام را بسیار بسیار نزدیک فرض می کنیم تا ببینیم این اعتقاد وجداناً چه آثاری در منتظر ظهور می گذارد. اگر به ما گفته شود که امام زمانتان قطعاً تا فردا ظهور می فرماید و ما به صدق این خبر یقین کنیم، در این یک روز، زندگی ما چگونه خواهد بود؟ هرکس می تواند با مراجعه به وجدان خود، این سؤال را پاسخ بدهد.

در درجه اوّل می توان گفت که:

در این یک روز، بیش از هر چیز و هرکس، یاد امام زمان علیه السلام و ظهور ایشان، دل های ما را پر می کند و آن قدر که به فکر ایشان خواهیم بود، فکر دیگری ما را مشغول نخواهد کرد. علاوه بر این، قطعاً در این یک روزه کاری که خدا و امام زمان علیه السلام را ناخشنود می سازد، انجام نمی دهیم و اگر خطایی و گناهی از ما سرزده است، در این فاصله، همه همّت خود را برای توبه و جبران آن به کار می بندیم.

اگر حقّی از دیگران بر عهده ما باقی مانده یا ظلمی در حقّ کسی مرتکب شده ایم، به سرعت در جهت طلب حلّیّت اقدام می کنیم. اگر عهد و پیمانی با امام خود بسته بودیم امّا در عمل به آن پای بند نبوده ایم، در این یک روز، کمال سعی خود را انجام می دهیم تا به آن عمل کنیم.

عبادت های ما نیز در این فاصله، معنویّت و اخلاص بیشتری پیدا می کند؛ نمازهای ما در این یک روز با گذشته تفاوت خواهد کرد و با حضور قلب بیشتری خواهد بود. در این مدّت کم، مُحال است که بیش از حدّ ضرورت و اضطرار، عمر خود را صرف امور دنیوی کنیم. نه تنها فکر انجام دادن گناه به ذهنمان خطور نمی کند، بلکه حتّی در یغمان

می آید که در این یک روز به امور مباح بپردازیم.

همه تلاشمان این است که از این مدّ- کم، بیشترین استفاده را در جهت کسب رضای خداوند و جلب خاطر مبارک امام علیه السلام ببریم. بالاترین نگرانی ما این است که نکند وقتی حضرتش تشریف می آورند، توجّهی به ما نکنند یا خدای ناکرده از ما روی بگردانند. برای این که چنین حالتی پیش نیاید، سعی می کنیم خود را طوری مهیّا بسازیم که شایسته استقبال از آن بزرگوار باشیم. بالاترین آرزوی ما این است که در مواجهه با حضرت، شاهد لبخند رضای ایشان به روی خود باشیم.

علاوه بر همه این ها در آرزوی یاری ایشان برای انجام اهداف مقدّسشان لحظه شماری می کنیم؛ با خود می گوییم آن چه را عمری در آرزویش بودیم و با امید وصالش زندگی را گذراندیم، یک روز دیگر، با چشمان خویش شاهد خواهیم بود و چه شیرین است آن لحظات!

سپس از خود می گذریم و سراغ سایر مؤمنان می رویم و آن ها را هم مانند خودآماده استقبال و همراهی با امامشان می کنیم. اگر ببینیم که بعضی از آن ها اشتیاقی و علاقه ای به این موضوع از خود نشان نمی دهند، با دلسوزی و از سر شفقت و مهربانی سعی می کنیم تا آن ها را با خود هم عقیده سازیم و دریغمان می آید که چنین فرصت طلایی و استثنایی را از دست بدهند. دلمان نمی آید که فردا وقتی خورشید امام علیه السلام طلوع می کند، کسانی از مؤمنان، خود را در بیغوله های تنگ و تاریک پنهان کنند و دانسته یا ندانسته از گرما و روشنایی این خورشید بی بهره بمانند.

آن چه بیان شد، در این فرض بود که ما یقین به ظهور حضرت تا بیست و چهار ساعت آینده داشته باشیم؛ امّا اگر این فاصله زمانی بیشتر شود، هر قدر که طولانی تر گردد، شور و حرارت قبلی کمتر

خواهد شد و به سردی بیشتری می گراید.

مثلاً- اگر به جای یک روز، مطمئن شویم که ایشان یک هفته دیگر ظهور خواهند فرمود، در این فرض تقریباً همه حالاتی که گفتیم، برای انسان خواهد بود امّا با قدری شور و حرارت کمتر، چشم به راهی ما شدّت کمتری پیدا می کند و همین تفاوت در شدّت و ضعف انتظار، منشأ تفاوت هایی در رفتار ما در این دو فرض خواهد شد. مثلاً اگر در آن یک روز قطعاً می توانستیم بگوییم که خواب به چشمان ما نخواهد آمد، در این یک هفته چنین نیست و آن دلسوزه و هیجان قبلی را در این فرض جدید نداریم. یا این که در آن یک روز یقیناً عمر خود را صرف کارهای بیهوده و حتّی تفریحی نمی کنیم، امّا در این یک هفته شاید دقایقی یا ساعاتی را به بطالت بگذرانیم.

حال اگر یک هفته به یک ماه تبدیل شود و در حقیقت، اطمینان پیدا کنیم که قبل از یک ماه دیگر حضرتش ظهور نمی فرمایند، در این صورت شور و اشتیاق ما در انتظار، کمتر و ضعیف تر می گردد و در نتیجه همه آن چه بیان شد، سست تر و کمرنگ تر می شود.

اگر این فاصله از یک ماه به یک سال برسد، معمولاً آثار کمتری ظهور و بروز خواهد کرد. قطعاً غفلت نوع مؤمنان در این حالت بیشتر خواهد بود و چه بسا ساعت ها یا روزها یا حتّی هفته ها با فراموشی یاد ایشان بر بعضی بگذرد و از همین بابت هیچ گونه احساس ضرر و زیان هم نکنند. آن شور و حرارت و هیجان در فرض های قبلی، در این فرض، بسیار ضعیف تر خواهد شد و عمل به وظایف یک منتظر واقعی سست تر می گردد.

بنابراین اگر می خواهیم آثار و لوازم انتظار فرج را وجدان کنیم، باید

خود را در آن شرایط فرضی ببینیم تا لوازمش بیشتر برای ما ملموس گردد و آثار عملی آن را در خود بیابیم. مؤثّرترین عامل در ایجاد این حالت، همانا اعتقاد به این حقیقت است که امر فرج امام زمان علیه السلام در هر صبح و شام، بلکه در هر لحظه و هر ساعتی، امکان وقوع دارد.

در ادامه آثار و برکات انتظار در زمان غیبت را در چهار مرحله توضیح خواهیم داد.

مرحله اوّل از لوازم انتظار: زندگی با یاد امام علیه السلام و مطابق پسند ایشان

اگر یک بار دیگر فرض نزدیک بودن ظهور امام علیه السلام را در حدّ یک روز برای خود تداعی کنیم، تصدیق خواهیم کرد که اوّلین و مؤثّرترین لازمه آن، پُررنگ شدن یاد امام علیه السلام و غفلت نکردن از ایشان در همه ساعات و دقایق زندگی است. منتظر واقعی امام زمان علیه السلام نمی تواند از یاد ایشان و انتظار قدومشان غافل شود. این چیزی نیست که به صورت تصنّعی در مؤمن به وجود آید، بلکه معرفت و محبّت و انتظارش او را به طور طبیعی به این حالت می رساند.

زندگی با یاد امام زمان علیه السلام از جنبه تربیتی بسیار بسیار سازنده است و خیرات و برکات زیادی از این طریق به شخص منتظر می رسد. یاد امام علیه السلام و توجّه دائمی به ایشان باعث می شود که انسان در همه صحنه های زندگی اش مطابق با خواست ایشان عمل کند و حرکات و سکناتش را با پسند ایشان تنظیم کند.

شاهد دانستن ایشان در همه امور - چه کارهای پنهان و چه آشکار - سبب می شود تا منتظر فرج، دست از پا خطا نکند و همواره

مسیری را پیش بگیرد که به جلب رضای خاطر امامش اطمینان حاصل کند. حفظ دین برای این شخص مهم تر از هر مسأله دیگری است و حاضر نیست به هیچ قیمتی و برای رسیدن به هیچ لذّتی از کسب خشنودی امامش صرف نظر کند. چون می داند که اهل تقوا محبوب مولایش هستند، در تهذیب نفس خویش از رذائل اخلاقی و مفاسد روحی می کوشد. نمی تواند خود را در وضعیّتی ببیند که اگر مولایش ظهور فرمود، از دیدن روی ایشان احساس شرمندگی و خجالت بکند. لذا خود را همواره به گونه ای می سازد که در اوّلین نگاه، لبخند خشنودی مولا را به روی خود امید داشته باشد.

کسانی که با همه وجود خویش منتظر قدوم مولایشان هستند، توجّه دارند که اعمال زشت شیعیان چگونه آن ها را از فیض دیدار امامشان محروم ساخته است. خود امام علیه السلام در توقیع مبارکشان به مرحوم شیخ مفید قدّس سرّه فرمودند:

پس چیزی مانع (دیدار) ما برای ایشان (شیعیان ما) نیست مگر اموری که انجامش را برای آن ها نمی پسندیم و بهتر نمی دانیم.(۱)

در داستان تشرّف جناب علیّ بن ابراهیم بن مهزیار که خدمت امام زمان علیه السلام رسیده، از قول او چنین نقل شده است: وقتی به خیمه حضرت وارد شدم، پس از عرض سلام به ایشان، امام علیه السلام فرمودند: ما شب و روز منتظر تو بودیم. چه چیزی باعث شد که این قدر دیر نزد ما بیایی؟

عرض کردم: آقای من، تاکنون کسی را نیافته بودم که مرا (به سوی۵.

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۵.

مکان شما) راهنمایی کند.

فرمودند: آیا کسی را نیافتی که تو را راهنمایی کند؟! بعد با انگشت خود روی زمین کشیده، فرمودند: نه (لا).

ولی شما به زیاد کردن اموال پرداختید و بر مؤمنان ناتوان تکبّر ورزیدید و رابطه خویشاوندی بین خود را بریدید، دیگر شما چه عذری دارید؟![(۱)]

با این وصف، چند درصد از دوستان امام زمان علیه السلام می توانند ادّعا کنند که از مؤمنان و منتظران واقعی ایشان هستند؟ امام علیه السلام در این ملاقات، دنیاطلبی و غرق شدن در اموال و عدم رسیدگی به بینوایان شیعه و قطع رحم را مانع تشرّف کسانی هم چون علیّ بن ابراهیم بن مهزیار - که از خوبان بوده - دانسته اند. بنابراین منتظر راستین امام علیه السلام زندگی خود را مطابق خواست ایشان می سازد و خود را آماده استقبال از مراد و محبوبش می کند. این ها همه از برکات انتظار فرج حضرت مهدی علیه السلام است که خود از بزرگ ترین مصادیق فرج به شمار می آید.

مرحله دوم از لوازم انتظار: آرزوی یاری امام علیه السلام و پیوستن به ایشان

دومین مرحله فرج که لازمه انتظار فرج امام علیه السلام است و برای شخص منتظر در زمان غیبت آن حضرت حاصل می شود، این است که زندگانی او با آرزوی یاری کردن امام علیه السلام و امید پیوستن به ایشان شکل می گیرد و این نوع زندگی خود از بالاترین فرج ها برای مؤمن منتظر می باشد.۷.

۱- دلائل الامامه، ص۲۹۷.

برای توضیح این مطلب باید ابتدا به رابطه کلّی میان آرزوهای هر فرد با عالم درونش و تأثیر و تأثّر متقابل این دو بر یک دیگر، توجّه کنیم و سپس به بیان رابطه میان شخص منتظر با آرزوهایی که نسبت به امامش دارد، بپردازیم.

به طور کلّی می توان گفت که آرزوهای هر انسان، ارتباط مستقیمی با روح و روان او دارد و به خوبی نشانگر عالم درون او می باشد؛ تا آن جا که یکی از بهترین راه های شناخت هر فرد، شناخت آرزوهای اوست. حال و هوای هرکس را می توان از روی آرزوهایش تشخیص داد. البتّه آرزوهایی که در این بحث مدّنظر می باشد، آرزوهایی است که بر پایه و اساس واقعی در هرکس وجود دارد؛ نه آرزوهای واهی و بی اساس که صرفاً در ذهن و خیال شخص به وجود می آید و هیچ پایه واقعی ندارد. مراد ما آرزوهایی است که نسبت به تحقّق آن ها می توان امید داشت؛ نه آن چیزهایی که به هیچ وجه به دست آمدنی نیستند.

شخصیّت هر انسانی را از روی آرزوهایش تا حدود زیادی می توان شناخت. آرزوهای خوب یا بد، منزلت والا یا پست فرد را نشان می دهد. نتیجه این که آرزوهای واقعی در انسان، متأثّر از درون او و نشأت گرفته از شخصیّتش می باشد. امّا این فقط یک طرف مطلب است. طرف دیگر این است که آؤزوهای انسان هم در شکل گرفتن شخصیّت او بسیار مؤثّر است؛ تا آن جا که می توان با تغییر دادن آرزوهای شخص، شخصیّت جدیدی از او ساخت.

به عنوان مثال می توان دانش آموزی را در نظر گرفت که از لحاظ استعداد در درجه بالایی نیست و پشتکار چندانی هم در درس

خوانـدن نـدارد. طبیعی است که این دانش آموز - با توجّه به اسـتعداد و کم کاری خود - امیدی به کسب رتبه اوّل در کلاس ندارد و آرزوی آن را هم در سر نمی پروراند.

این طرف اوّل مطلب است که آرزوی شـخص می تواند نشانگر شخصـیّت و ویژگی های روحی او باشد. طرف دوم این اسـت که اگر اولیا و مربّیان همان دانش آموز بخواهنـد رتبه درسـی او را در کلاس بالا ببرند و حتّی به رتبه های اوّل و دوم برسانند، یکی از بهترین راه هایش این است که در او ایجاد امید کنند. امید به کسب رتبه ممتاز در کلاس را در او پدید آورند و از این طریق آرزوی قهرمان شـدن را در سـر او بپرورانند. به وجود آوردن چنین امید و آرزویی می تواند از یک دانش آموز کم کار و بی حوصـله، فردی تلاشـگر، مصـمّم و جـدّی بسازد که همین تلاش و جـدیّت، آرام آرام رتبه علمی او را در کلاس بالا می آورد و او را در رده بهترین ها قرار می دهد. این تلاش و جدیّت، مرهون امیدها و آرزوهایی است که در او ایجاد شد، وگرنه، پیشتر که چنین امید نداشت، کوشش و حوصله ای هم برای درس خواندن جدّی نداشت.

از این طریق، شخصـیّت این دانش آموز کم کم متحوّل می شود تا به جایی می رسـد که جز به کسب رتبه اوّل در کلاس نمی اندیشد؛ در حالی که پیش از این تنها همّتش این بود که مردود نشود یا در رتبه آخر قرار نگیرد. همّت این فرد با آن چه پیشتر داشت، تفاوت کرد و این تفاوت، مدیون تفاوت در نیّت اوست.

با روشن شدن این موضوع، اکنون می توانیم به بحث درباره

رابطه متقابل میان شخص منتظر با آرزوهایی که به جهت انتظار امام عصر علیه السلام دارد، بپردازیم و تأثیر هرکدام را در دیگری بشناسیم.

اگر از کسی که در انتظار ظهور مولایش لحظه شماری می کند، پرسیده شود که بالاترین آرزویش چیست، قطعاً اوّلین چیزی که ذکر می کند این است که خداوند توفیق درک ظهور امام علیه السلام را به او عطا فرماید و او را از زمره یاران حضرتش قرار دهد. کسی که سوز انتظار حضرت بقیّه الله عجّل الله تعالی فرجه قلبش را تحت تأثیر قرار داده، تمنّاهایش مربوط به شخص خود یا نزدیکان و اطرافیانش نمی شود او محبوبی از امام علیه السلام نزدیک تر ندارد و لذا بزرگ ترین آرزویش مربوط به بزرگ ترین محبوبش می شود. همه آرزوهای دیگر پس از وصال محبوب و به دنبال آن بلکه به خاطر آن برایش مطرح می باشد.

هر قدر انتظار فرج در انسان شدیدتر و خالص تر باشد، این حالت در او شدّت بیشتری دارد؛ تا آن جا که آرزوی یاران امام علیه السلام و پیوستن به ایشان همه وجودش را فرا می گیرد و چون روحی در کالبد همه اعمالش جریان پیدا می کند.

از طرف دیگر خود این آرزوها می تواند در شاکله و شخصیّت فرد منتظر اثر عمیقی داشته باشد. به عنوان مثال تمنّای یاری کردن امام علیه السلام و امید پیوستن به ایشان، نیّت تحقّق بخشیدن به آن را در انسان ایجاد می کند و این نیّت خیر، همّت شخص را در این مسیر قرار می دهد و اهتمام او را به سوی عملی شدن آن سوق می دهد. چنین کسی خودبه خود زندگی اش را به سمت تحقّق این هدف سامان می بخشد و در همه کارهایش رسیدن به این مطلوب را مدّنظر خود قرار می دهد.

هرچه این نیّت و همّت قوی تر شود، همّ و غمّ او را بیشتر به خود مشغول می سازد و به جایی می رسد که اندیشه ای جز این در سر نمی پروراند. این جاست که عالم درونش تحت تأثیر همان آرزوهای بلند، شکل می گیرد و از این طریق، تمنّای یاری کردن امام علیه السلام شاکله او را به نحو مطلوبی می سازد.

پس همان طور که شخصیّت انسان در ایجاد آرزوهای او مؤثّر است، آرزوها هم در شکل دادن شخصیّت او تأثیر زیادی دارند. لذا کسانی که طالب فرج شخصی خود هستند، باید کوشش کنند که آرزوهای والاتری در ارتباط با امام زمان خود پیدا کنند و از بهترین راه های تحقّق این مطلوب، جدیّت در خواندن دعاهای وارد شده با این مضامین است.

توضیح درباره مرحله دوم از لوازم انتظار فرج را با بیان یکی از زیباترین آرزوهای منتظران که در دعاهای مأثور هم آمده است، به پایان می بریم. این دعا از جهاتی بالاترین آرزوی منتظران فرج امام علیه السلام را بیان می کند که در دعای عهد به این صورت آمده است:

اَللّهُمَّ اجعَلنی مِن ... المُستَشهَدینَ بَینَ یَدَیهِ.(۱)

خدایا، مرا در زمره کسانی که پیش روی امام علیه السلام به شهادت می رسند، قرار بده.

شهادت در مقابل امام زمان علیه السلام به معنای فدا کردن بالاترین و عزیزترین دارایی به پای ایشان است. هرکسی قابلیّت ندارد که جان ناقابل خود را فدای عزیز زهرا علیها السلام کند و ایشان او را بپذیرند. در روز۱.

۱- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۱۱.

عاشورای سال یازدهم هجری کسانی بودند که انتظار می رفت که در رکاب جگر گوشه حضرت زهرا علیها السلام جانفشانی کنند، امّا این افتخار تنها نصیب افراد معدودی شد که از جانب خداوند و خود امام علیه السلام انتخاب شده بودند. آری؛ کسی که از عمق جان خود آرزوی شهادت در پیشگاه امامش را داشته باشد، نفس داشتن همین آرزو، بالاترین فرج او در زمان غیبت امام عزیزش می باشد. رَزَقَنا اللّه بلطفه و کرمه.

مرحله سوم از لوازم انتظار:

آماده کردن خود برای پیوستن به امام علیه السلام

پس از تحقّق دو مرحله قبلی (خودسازی و تمنّای پیوستن به امام عصر علیه السلام) منتظر فرج امام علیه السلام خود را برای نیل به آرزوی بزرگش آماده می کند. در این مرحله سعی می کند آماده باش کامل برای یاری امامش، در خود ایجاد کند. برای رسیدن به این مقصود، اوّلاً ـ مرابطه خود را با امام علیه السلام قوی تر می سازد و ثانیاً در عمل، همه امکاناتش را وقف ایشان می کند. قرار گرفتن منتظر در این مسیر و برداشتن این دو قدم، خود از بزرگ ترین فرج ها برای او در زمان غیبت مولایش می باشد. اکنون برای روشن شدن این که هر دو امر از مهم ترین مصادیق فرج می باشد، به توضیح اندکی درباره هریک می پردازیم:

هر مؤمنی باید با امام زمان خود اتّصال و ارتباط داشته باشد؛ یعنی از طرق مختلف خود را به ایشان پیوند بزند. این وظیفه ای است که به صورت واجب عینی هر مکلّفی نسبت به انجامش موظّف می باشد و ریشه آن در قرآن کریم آمده است:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ.»(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر پیشه کنید و در صبوری (بر دشمنان خود یا بر مصیبت ها) غلبه کنید و مرابطه داشته باشید و تقوای خداوند پیشه کنید، شاید رستگار شوید.

در آیه شریفه، مؤمنان به چند چیز موظّف شده اند. یکی از آن ها «صبر»، دوم «مصابره» و سوم «مرابطه» است. در احادیثی که ذیل آیه آمده است، درباره هریک از این سه واجب، توضیح لازم بیان شده است.

در یکی از این احادیث، از قول حضرت امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

بر انجام واجبات پایداری بورزید. و بر مصیبت ها با صبر غلبه کنید. و ملازم با امامان علیهم السلام باشید.(۲)

با این توضیح، مرابطه در آیه شریفه به معنای ملازمت با ائمّه علیهم السلام است.(۳) ملازمت به این است که انسان از ایشان جدا نشود و خود را در همه امور با آن ها مربوط و ملتزم سازد. این التزام از قلب نشأت می گیرد و به همه اعمال انسان سرایت می کند. در هر موردی مؤمن باید خودش را با امامش ملازم کند و در حقیقت خود را به او ببندد.۳.

۱- آل عمران/ ۲۰۰.

۲- اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب اداء الفرائض، ح۳.

۳- المعجم الوسیط، ص ۳۲۳.

مرابطه با امام عصر علیه السلام به این است که انسان خود را ملزم سازد که در هیچ امری از ایشان فاصله نگیرد و در همه امور زندگی هم قلباً با حضرتش اتّصال و ارتباط داشته باشد و هم در عمل مقیّد باشد که از آن حضرت تبعیّت نماید و به یاری ایشان در هر زمینه ای اقدام کند. طبیعی است که در این صورت جزء اعوان و انصار ایشان در زمان غیبت قرار می گیرد. این خود از بزرگ ترین فرج هایی است که به برکت انتظار فرج امام علیه السلام نصیب او می گردد.

دومین قدم در ایجاد آمادگی برای پیوستن به امام علیه السلام این است که منتظر فرج، خود و همه امکاناتش را وقف امام زمانش بکند و در حقیقت هیچ چیز را برای خودش یا دیگران نخواهد، بلکه همه نیروهای مادّی و معنوی خود را در جهت یاری امام علیه السلام و در خدمت برآورده شدن منویّات ایشان قرار دهد.

اگر کسی معرفت صحیح و کامل نسبت به امامش داشته باشد، با همه وجودش تصدیق می کند که چون ایشان مقام مولویّت بر مؤمنان دارند، پس وقف همه امکانات شخصی برای آن حضرت، حقّی است که خدای متعال به ایشان داده و اگر مؤمن چنین کند، کاری بیش از حدّ وظیفه انجام نداده است. همه نعمت های الهی که در اختیار هرکس قرار می گیرد، در حقیقت متعلّق به وجود امام علیه السلام است و سایر افراد با اجازه ایشان حقّ بهره برداری از آن را دارند. بنابراین هر مؤمنی باید خود را وقف امامش گرداند.

حال اگر کسی از جهت معرفتش به امام علیه السلام به این رتبه برسد که خود را وقف ایشان نماید، همین حالت روحی، خود بزرگ ترین

مصداق فرج برای او قبل از ظهور امام علیه السلام به شمار می آید؛ چرا که همه خیرات از همین نعمت بی نظیر ناشی می شود.

این مطلب به زیبایی هرچه تمام تر در فرمایش امام باقر علیه السلام به عبدالحمید واسطی مورد تأکید قرار گرفته است. وقتی او از سختی دوران انتظار سخن گفت، به او فرمودند:

ای عبدالحمید، آیا گمان می کنی کسی که خودش را وقف خدای عزّوجل کند، خداوند فرجی را برای او قرار نمی دهد؟! آری، به خدا قسم قطعاً و یقیناً خداوند برای او فرج و گشایشی قرار می دهد. خدا رحمت کند بنده ای را که خود را وقف ما گرداند. خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد.(۱)

اوّلین و پایه ای ترین مصداق فرج، نفس رسیدن مؤمن به این اعتقاد است که خود را وقف امامش گرداند. این امر منشأ فرج های دیگر برای او خواهد بود. از مهم ترین فرج هایی که به دنبال این اعتقاد و عمل به آن، برای مؤمن مصداق پیدا می کند، وعده ای است که در همین حدیث شریف آورده اند.

در ادامه عبدالحمید واسطی از امام باقر علیه السلام می پرسد: اگر من قبل از آن که ظهور حضرت قائم علیه السلام را درک کنم، از دنیا بروم چه خواهد شد؟ حضرت در پاسخ به او بشارتی را برای منتظران واقعی امام عصر علیه السلام به طور کلّی نوید می دهند:

هرکس از شما بگوید که اگر قائم آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را درک می کردم، ایشان را یاری می نمودم، چنین کسی هم چون کسی۲.

۱- کمال الدّین، باب ۵۵، ح۲.

است که با شمشیر خود در پیش روی ایشان بجنگد، بلکه (بالاتر) به منزله کسی است که همراه ایشان شهید شود.

چه کسی بالاترین آرزویش این است که ظهور امام خود را درک کند و ایشان را یاری نماید؟ آیا هر مؤمنی به این درجه از معرفت و ارادت نائل می شود؟! و اگر کسی به این رتبه برسد، آیا جز به لطف و عنایت خاصّ خداوند نسبت به او بوده است؟! و آیا همین حالت روحی، خود، بالاترین فرج نیست؟!

مرحله چهارم از لوازم انتظار: تربیت منتظران راستین

منتظران واقعی امام عصر علیه السلام تنها به آماده کردن خود برای استقبال از ایشان و پیوستن به حضرتش راضی نمی شوند، بلکه خود را موظّف می دانند که این آمادگی را در سایر مؤمنان نیز ایجاد کنند و در حقیقت به تربیت منتظران واقعی می پردازند.

اوّلین قدم در این مسیر آن است که انسان نسبت به این وظیفه، احساس تکلیف الهی نماید و از زیر مسؤولیّت آن شانه خالی نکند.

راست اندیشان و کسانی که درجات بالاتری از ایمان را دارند، باید به سست اندیشان و مبتلایان به درد جهل و غفلت و فراموشی یاد خدا و امام زمان علیه السلام رسیدگی کنند. اگر در انجام وظیفه خود کوتاهی کنند، در پیشگاه خداوند مقصّر و خطاکار شمرده می شوند. حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

خداوند از نادان ها برای یاد گرفتن تعهّدی نگرفته مگر آن که (پیش از آن) از دانایان برای یاد دادن پیمان گرفته است.(۱)۳.

۱- بحارالانوار، ج۲، ص۸۱، ح۸۳.

منتظران واقعی امام عصر علیه السلام در زمان غیبت ایشان، باید نسبت به سایر مؤمنان، خود را مکلّف و مسؤول بدانند و در امر هدایت و دستگیری ایتام آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم اهتمام داشته باشند. رسیدگی به مؤمنان و برآوردن نیازهای ایشان از بزرگ ترین حقوقی است که بر عهده هر مؤمنی می باشد.

حقیقت این است که درک این مرتبه، یعنی شناخت حقوق برادران و خواهران دینی و ادای آن ها، خود از بزرگ ترین نعمت های الهی است که باید آن را جزء مهم ترین مصادیق «فرج» برای مؤمن منتظر فرج به شمار آورد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

شناخت حقوق برادران (دینی) از بهترین صدقات و نمازها و زکات و حجّ و جهادها به شمار می آید.(۱)

بهترین راه های خوشحال کردن ائمّه علیهم السلام و به خصوص حضرت ولیّ عصر علیه السلام همانا اهتمام به امر رسیدگی به مؤمنان - به خصوص از جهات معنوی - می باشد. اهمیّت این عبادت نزد ائمّه علیهم السلام بیش از حدّی است که ما تصوّر می کنیم. به این فرمایش امام هفتم علیه السلام توجّه کنید:

هرکس نیاز یکی از دوستان ما را برآورد، گویی آن را برای همه ما (ائمّه علیهم السلام) برآورده کرده است.(۲)

بنابراین رسیدگی به نیازهای مؤمنان در حقیقت مصداقی از برآوردن نیازهای خود امام عصر علیه السلام می باشد.

منتظرانی که در پی یافتن راهی هستند تا به سوی امام خویشر.

۱- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص۳۲۲، ح۱۶۸.
۲- مکیال المکارم، ج۲، ص۴۲۰، ح۱۷۴۱ به نقل از بحارالانوار.

بشتابند، می توانند از طریق ادای حقوق برادران ایمانی، به مقصود خویش در همین زمان غیبت نائل شوند. آیا این خود، فرجی بزرگ برای آن ها نیست؟! البتّه این ها امیدوارنـد که در زمان ظهور هم بتواننـد متصدّی این مقام در ارتباط با امامشان باشـند، ولی این نعمتی است که پیش از ظهور حضـرت هم برایشان تحقّق می یابد. نتیجه ای که از بحث درباره مرحله چهارم از لوازم انتظـار گرفته می شـود، این است که اقـدام به تربیت منتظران راسـتین، خود بالاـترین فرج هـا را برای شـخص منتظر موجب می گردد که قبل از ظهور امام علیه السلام شامل حال او می گردد.

برکات انتظار در زمان ظهور

توضـیح دادیم که همه آثـار و برکات انتظار فرج در یک کلمه «فرج» جمع شـده است. مصادیق این فرج را در دو مرحله زمان غیبت و ظهور امـام علیه السـلام می توان مطرح کرد که تـا به حال اهمّ آن ها را پیش از ظهور بیان کردیم. آن چه اکنون برای تکمیل مطلب به آن می پردازیم، فرجی است که در زمان ظهور حضرت برای منتظران ایشان حاصل می شود.

بـدون شـک بالاـترین آرزوی یـک منتظر واقعی، درک زمـان ظهـور آن امـام عزیز و توفیق یـاری کردن ایشـان می باشـد. این آرزویی است که او یک عمر در انتظارش به سر برده و برای رسیدن آن لحظات، ثانیه شماری می کند.

اگر ظهور امام علیه السـلام در زمانی واقع شود که این منتظر فرج زنده باشد، به آرزوی دیرینه خود خواهد رسید. امّا اگر زنده نباشد چه؟ خدای

منّان به لطف و کرم خویش چنین مؤمنی را از درک این فیض عظیم محروم نخواهد کرد و مطابق وعده های قطعی الهی اگر کسی به وظایف خود در زمان غیبت امام علیه السلام به درستی عمل کند و همواره در آرزوی یاری امامش باشد، پس از ظهور، اگر هم از دنیا رفته باشد، امکان رجعت به دنیا و نصرت امامش برایش فراهم خواهد شد.

مفضّل بن عمر می گوید: در خدمت امام علیه السلام سخن از حضرت قائم علیه السلام و اصحاب ما که در انتظار ایشان از دنیا رفته اند، به میان آوردیم، ایشان به ما فرمودند:

وقتی (قائم علیه السلام) ظهور فرمایند، به سراغ مؤمن در قبرش می آیند. پس به او گفته می شود: ای فلانی، مولایت ظهور کرده است. پس اگر می خواهی به او ملحق شوی، ملحق شو. و اگر می خواهی که در عزّت و احترامی که پروردگارت برای تو مهیّا فرموده بمانی، بمان.(۱)

آری؛ پس از ظهور امام علیه السلام برای مؤمن منتظر، دعوت نامه ویژه فرستاده می شود که اگر مایل است، برای پیوستن به مولایش به دنیا برگردد. چه وعده ای از این پرشورتر و کدام نوید از این امید بخش تر؟!

علاوه بر این، مؤمن منتظر اگر زمان ظهور را هم درک نکند، ثواب کسانی را خواهد داشت که در رکاب ایشان به شهادت می رسند. امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

هرکس از این که جزء یاران حضرت قائم علیه السلام باشد، شاد و خوشحال می شود، باید منتظر باشد و در حال انتظار اهل ورع و ی.

۱- مکیال المکارم، ج۲، ص۱۴۳، ح۱۲۱۸ به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی.

عمـل به نیکی های اخلاقی باشـد. پس اگر (در چنین حالی) از دنیا برود و حضـرت قائم علیه السـلام پس از او ظهور فرماینـد، پاداشـی هم چون پـاداش کسانی که ایشان را درک کرده انـد، خواهـد داشت. پس (حال که چنین است) بکوشـید و در انتظار باشید. گوارایتان باد ای گروه مورد رحمت قرار گرفته![(۱)]

در این حدیث شریف، سه بار از انتظار سخن گفته شده است و کسانی که آرزوی یاری امام خود را دارند، باید به اهمیّت این وظیفه الهی و آثار و لوازم آن به طور عمیق توجّه داشـته باشند. هم چنین بر «ورع» و «نیکی های اخلاقی» تأکید خاص صورت گرفته که باید الگوی منتظران واقعی قرار گیرد. البتّه این دو باید با روح انتظار همراه باشند.

در بیان دیگری از حضرت باقرالعلوم علیه السلام چنین آمده است:

به کسـی که در حـال انتظـار امر (ظهور) مـا بمیرد، این که در وسـط خیمه حضـرت مهـدی علیه السـلام و لشـکر ایشـان نمیرد، ضرری وارد نمی سازد.[(۲)]

بالاترین آرزوی یک منتظر فرج این است که بتواند در لشکر امام مهدی علیه السلام برای پیشبرد هدف ایشان بجنگد و در این راه از بـذل جانش هم دریغ نداشـته باشـد. کسـی که این آرزو را دارد، اگر در طول حیاتش توفیق درک آن را پیـدا نکند (در میان خیمه و لشـکرگاه حضرت از دنیا نرود) در صورت حفظ حال انتظار واقعی، از لحاظ ثوابی که به دست می آورد، ضرری نکرده و چیزی از دست نداده است.۶.

۱- غیبت نعمانی، باب ۱۱، ح۱۶.

۲- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب أنّه من عرف امامه لم یضرّه...، ح۶.

برکت دیگر انتظار فرج این است که شخص منتظر در زمره خوان خواهان امام حسین علیه السلام قرار می گیرد.

یکی از آرزوهای منتظران امام عصر علیه السلام همراهی با ایشان در طلب خون سیّدالشّهدا علیه السلام است. در میان همه مصیبت هایی که حضرت مهدی فاطمه سلام الله علیهما دیده و چشیده اند، شاید هیچ یک به اندازه مصیبت شهادت سیّد مظلومان عالم، حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام قلب مبارک ایشان را به درد نیاورده و اشک از چشمان پاک ایشان جاری نکرده باشد.(۱)

انصافاً کسی نمی تواند عمق این مصیبت را در دل پُر درد مولایمان درک کند. امام عصر علیه السلام وارث جدّ غریب خود و صاحب خون ایشان هستند و در انتظار اذن الهی برای طلب این خون خدا می باشند و شعار یاران ایشان هم «یا لثارات الحسین علیه السلام» است.(۲)

پس منتظران ایشان هم طلب کنندگان خون سیّدالشّهدا علیه السلام به شمار می آیند و این عمل (طلب خون امام حسین علیه السلام) خود جزء اشرف اعمال مؤمنان به حساب می آید. از همین جهت است که در زیارت عاشورای۲.

۱- البتّه فراموش نمی کنیم که امام صادق علیه السلام پس از یادآوری غم و غصّه کربلای سیّدالشّهدا علیه السلام اضافه فرمودند که: «مصیبت روز سقیفه و به آتش کشیدن خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و حضرت زینب و امّ کلثوم علیهما السلام و فضّه و به شهادت رساندن حضرت محسن علیه السلام در شکم مادرش حضرت صدّیقه علیها السلام با لگد، بزرگ تر و سنگین تر و تلخ تر بود، چون ریشه همه مصیبت ها و عذاب ها همان روز بود.» (فاطمه الزّهراء علیها السلام بهجه قلب المصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم، ص ۵۳۲ به نقل از نوائب الدّهور علّامه میرجهانی، ج۳، ص۱۹۴).

۲- بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۰۸، ح۸۲.

سیّدالشّهدا علیه السلام از خداوند می خواهیم که:

أسأَلُهُ... أن یَرزُقَنی طَلَبَ ثاری مَعَ اِمامٍ مَهدِیٍّ ظاهِرٍ ناطِقٍ مِنکُم.(۱)

از او (خدا) درخواست می کنم ... که طلب خون خودم را همراه با امام هدایت یافته (حضرت مهدی علیه السلام) که از میان شما (اهل بیت علیهم السلام) آشکار و گویاست، روزی من گرداند.

«ظاهر» و «ناطق» بودن حضرت مهدی علیه السلام مربوط به زمان ظهور ایشان است و هر مؤمنی که زیارت پرفیض عاشورا را می خواند، از خدای خود درخواست می کند تا خون خواهی امام حسین علیه السلام را به همراه امام زمانش روزی او بفرماید.

اگر خداوند این دعا را در حقّ کسی مستجاب فرماید، سعادت بسیار بزرگی در زمان ظهور مولا صاحب الزّمان علیه السلام نصیبش می شود و فرج مهمّی در زندگی شامل حالش می گردد.

کسی که ارزش این سعادت عظمی را خوب بفهمد، سعی می کند با مداومت بر زیارت عاشورای امام حسین علیه السلام، تقاضای خود را به پیشگاه الهی در هر روز تکرار کند و در برآورده شدن آن، الحاح و اصرار ورزد تا از این فیض عظیم محروم نماند. در این صورت همین مداومت داشتن خود، فرج بسیار بزرگی برای مؤمن منتظر در زمان غیبت امام علیه السلام خواهد بود؛ چرا که این زیارت، افضل زیارت های سیّدالشّهدا علیه السلام محسوب می شود و مقیّد به زمان و مکان خاصّی هم نیست.۵.

۱- بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۲۹۵.

فصل چهارم: دعا برای امام عصر علیه السلام

اشاره

یکی دیگر از وظایف شیعیان در زمان غیبت امام عصر علیه السلام دعا برای آن عزیز است که در این فصل پس از طرح مباحثی در مورد دعا به طور کلّی، به بررسی ابعاد مختلف دعا برای امام عصر علیه السلام می پردازیم.

شناخت حقیقت دعا

اوّلین قدم در راه شناخت عمیق و صحیح «دعا»، روشن کردن جایگاه اعتقادی آن در فرهنگ قرآن و روایات است. یکی از بهترین معرّف های این جایگاه فرمایش امام باقر علیه السلام است که دعا را برترین عبادت دانسته و فرموده اند:

اَفضَلُ العِبادَهِ الدُّعاءُ.(۱)

«عبادت» عبارت است از خضوع و خواری یا اظهار خضوع و کوچکی، امّا نه هر نوع خضوع و خواری، بلکه بالاترین مرتبه اظهار ۱.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب فضل الدّعاء و الحثّ علیه، ح ۱.

کوچکی و تعظیم در برابر کسی که بالاترین درجه فضیلت را داراست. به همین جهت تصریح کرده اند که این تعبیر فقط شایسته خدای متعال می باشد.

دعا یکی از مظاهر خضوع در بالاترین مرتبه به پیشگاه خداوند است که به همین جهت نوعی «عبادت» محسوب می شود. حال اگر به عمل «دعا» به عنوان یک عبادت توجّه کنیم و اظهار خضوع و تعظیمی را که در آن وجود دارد، مورد دقّت قرار دهیم، تصدیق می کنیم که دعا از جهتی بالاترین مظهر خضوع و اظهار کوچکی به پیشگاه الهی است. بنده در حال دعا کردن، ناداری و ناچیزی خود را در برابر معبودش بهتر از حالات دیگر وجدان می کند و آن گاه که خدای خود را می خواند، با همه وجود، احتیاج خود را به خالقش اظهار می دارد. او در هنگام دعا هیچ تکیه گاه و پناه گاهی جز پروردگار برای خود نمی شناسد و به همین انگیزه دست نیاز به درگاه بی نیاز او بلند می کند.

امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از جدّ شریفشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

محبوب ترین اعمال نزد خدای عزّوجل در زمین، دعاست.(۱)

در مقابل، کسی که از انجام این محبوب ترین عمل، استکبار ورزد، مبغوض ترین خلق نزد خداوند به حساب می آید.

امام محمّد باقر علیه السلام فرمودند:

خدای عزّوجل می فرماید: «اِنَّ الَّذینَ یَستَکبِرونَ عَن عِبادَتی سَیَدخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ».(۲) «کسانی که از عبادت من استکبار ۰.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاءف باب فضل الدّعاء...، ح۸.

۲- مؤمن/۶۰.

می ورزند، به زودی با سرافکندگی داخل جهنّم می شوند».

امام علیه السلام فرمودند: مقصود (از عبادت در آیه شریفه) دعاست.(۱)

همین امام بزرگوار علیه السلام در مورد استکبار ورزیدن از سؤال پروردگار فرمودند:

هیچ کس نزد خدای عزّوجل مبغوض تر نیست از آن که از عبادت او استکبار ورزد و از او چیزی طلب نکنند.(۲)

«استکبار» یک امر قلبی و اعتقادی است. مهم این است که انسان موحّد و عبد خداوند قلباً معتقد باشد که باید رفع نیازهایش را از پروردگارش طلب کند و خود را به طور کامل و از هر جهت محتاج او ببیند و حاضر باشد که در پیشگاه ذات مقدّس ربوبی تذلّل و کوچکی کند؛ در حقیقت خود را گدای پروردگارش بداند و به این گدایی با تمام وجود اعتراف و اقرار نماید. کسی که چنین اعتقادی ندارد و قلباً خود را در برابر خالق خویش گدا و محتاج نمی بیند، طبیعتاً در برآورده شدن حاجاتش به درگاه ربوبی روی نمی آورد و همه امیدش به عطا و فیض الهی نیست. همین بی اعتقادی است که منشأ استکبار از عبادت و دعا یا درخواست می شود. استکبار به این است که بنده خود را بزرگ تر و بالاتر از این بداند که در خانه خداوند گدایی و کوچکی نموده، در خواست هایش را از او طلب نماید. این معنا دقیقاً نقطه مقابل روح و اساس بندگی خداوند است و به همین جهت مبغوض ترین عمل نزد او به حساب می آید.۲.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب فضل الدّعاء...، ح۱.

۲- همان، ح۲.

در منطق قرآن، کسی که اهل دعا نیست، اصلاً مورد توجّه و عنایت پروردگارش قرار نمی گیرد:

«قُل ما یَعبَؤُ بِکُم رَبّی لَولا دُعاؤُکُم».(۱)

بگو (ای پیامبر): اگر دعای شما نباشد، پروردگارم توجّهی به شما نمی فرماید.

مطابق تعالیم اهل بیت علیهم السلام، دعا می تواند انسان را به مقام و منزلتی برساند که از غیر آن طریق رسیدن به آن میسّر نمی باشد. امام صادق علیه السلام در یکی از فرمایش های خود در این باره فرمودند:

همانا نزد خدای عزّوجل منزلتی است که جز با سؤال و درخواست به دست نمی آید و اگر بنده ای دهانش را ببندد و چیزی نخواهد، چیزی به او داده نمی شود، پس درخواست کن تا به تو عطا شود.(۲)

نظیر همین بیان از همان امام بزرگوار در مورد دعا چنین نقل شده است:

بر شما باد به این که اهل دعا باشید زیرا از هیچ طریقی مانند آن تقرّب (به خداوند) پیدا نمی کنید.(۳)

شناخت همین حقیقت انسان را به توجّه بیشتر به این بهترین وسیله تقرّب، تشویق و ترغیب می نماید.

اصولاً یکی از حکمت های گرفتار شدن انسان به وسیله خداوند،۶.

۱- فرقان/۷۷.

۲- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب فضل الدّعاء...، ح۳.

۳- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب فضل الدّعاء، ح۶.

این است که احتیاج و عجز او را برایش آشکار سازد و زمینه دعا و تضرّع را در او فراهم آورد. در قرآن کریم به این حقیقت مهم چنین اشاره شده است:

«وَ لَقَد اَرسَلنا اِلی اُمَمٍ مِن قَبلِکَ فَأَخَذناهُم بِالبَأساءِ وَ الضَّراءِ لَعَلَّهُم یَتَضَرَّعُونَ».(۱)

و ما (رسولانی) به سوی امّت های پیش از تو فرستادیم، سپس آن ها را به سختی و بیچارگی گرفتار ساختیم شاید به تضرّع افتند.

فراموش نشود که هدف از خلقت انسان چیزی جز بندگی خدا نبوده است و روح این بندگی همانا یافتن عجز و بیچارگی و نیاز است که انسان را به در خانه خدا بُرده، دستش را به درگاه بی نیازش بلند می سازد. این جاست که جایگاه و منزلت دعا به خوبی روشن می گردد؛ چون روح دعا چیزی جز اظهار ناداری انسان و طلب رفع نیاز از خدای بی نیاز نیست. بنابراین صحّت فرمایش رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برای ما وجدانی می شود که فرمودند:

اَلدُّعاءُ مُخُّ العِبادَهِ.(۲)

مغز هر چیز لُبّ و حقیقت آن می باشد و دعا نیز مغز و لبّ عبادت خداوند است.ی.

۱- انعام/۴۲.

۲- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۰۰، ح۳۷، به نقل از الدّعوات راوندی.

شرایط اجابت دعا

اشاره

قرآن می فرماید:

«اُدعُونی استَجِب لَکُم».(۱)

مرا بخوانید شما را استجابت می کنم.

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

«به هرکس دعا داده شود، اجابت هم داده می شود».(۲)

باید توجّه داشت که خداوند متعال که وعده اجابت دعا را به بندگانش داده، شروطی را برای آن قرار داده است که بعضی از آن ها به شخص دعاکننده و برخی دیگر به خود دعا مربوط می شود.

شرط اوّل دعاکننده: معرفت خداوند

اوّلین و مهم ترین شرطی که برای اجابت دعا در مورد دعاکننده بیان شده، معرفت خدای متعال است. انسانی که دست دعا به درگاه پروردگارش بلند می کند، پیش از هرچیز باید بداند در خانه چه کسی رفته و از که طلب می نماید. البتّه معرفت خداوند درجات مختلف دارد و هر قدر عمیق تر باشد، امید به استجابت دعا بیشتر می شود. از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده که فرمودند:

گروهی به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند: ما دعا می کنیم امّا مستجاب نمی شود. ایشان فرمودند: چون شما کسی را می خوانید که معرفتی نسبت به او ندارید.(۳)۷.

۱- مؤمن/۶۰.

۲- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۶۲، ح۱ به نقل از الخصال.

۳- التّوحید، ص۲۸۹، باب ۴۱، ح۷.

روشن است که مقصود امام صادق علیه السلام از معرفت خداوند، معرفت صحیح نسبت به ذات باری تعالی است؛ معرفتی که منطبق بر واقع باشد. بنابراین اعتقاد نادرست درباره خداوند، مصداق عدم معرفت نسبت به او محسوب می گردد. به عنوان مثال کسی که به درگاه الهی دعا می کند، باید اعتقادش این باشد که خداوند قدرت برآوردن خواسته او را داراست.

شرط دوم دعاکننده: تقوا و وفا به عهد الهی

دومین شرطی که برای استجابت دعا در مورد دعاکننده مطرح شده، تقوای الهی و وفا به عهد بندگی اوست. این عامل تأثیر بسیار مهمّی در اجابت دعا دارد که در احادیث ائمّه علیهم السلام با تعابیر مختلف به آن اشاره شده است. یک بار شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید:

ما از شما درباره فرمایش خدای متعال: «اُدعُونی اَستَجِب لَکُم»(۱) می پرسیم: چرا دعا می کنیم، امّا اجابت نمی شود؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند:

برای این که دل های شما هشت نوع خیانت کرده است.

سپس یک یک آن ها را به شرح ذیل توضیح فرمودند:

اوّل این که شما به خداوند معرفت پیدا کردید، امّا حقّ او را - مطابق آن چه بر شما واجب فرموده - ادا ننمودید. به همین دلیل معرفت شما (به خداوند) سودی به حال شما نداشته است.

دوم این که شما به رسول او (خدا) ایمان آوردید، امّا با سنّت او ۰.

۱- مؤمن/۶۰.

مخالفت نمودید و شریعت او را میراندید، پس نتیجه ایمان شما (به رسول خدا) کجاست؟

سوم این که شما کتاب او (خدا) را که بر شما نازل شده، قرائت کردید امّا به آن عمل ننمودید و گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم، سپس مخالفت کردید!

چهارم این که شما ادّعا کردید که از آتش (غضب الهی) می ترسید امّا در هر زمانی با ارتکاب گناهانتان به سوی آن (آتش) قدم بر می دارید، پس ترس شما (از آتش غضب الهی) کجاست؟

پنجم این که شما گفتید که به بهشت شوق و رغبت دارید در حالی که همواره مرتکب کارهایی می شوید که شما را از آن دور می سازد، پس شوق و رغبت شما (به بهشت) کجاست؟

ششم این که شما نعمت مولی (خداوند) را خوردید ولی شکر آن را بجا نیاوردید.

هفتم این که خداوند به شما دستور دشمنی با شیطان را داد و گفت: «همانا شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بگیرید»(۱) امّا شما در حرف و سخن با او دشمنی کردید و به سبب مخالفت (با امر الهی) با او (شیطان) دوستی نمودید.

هشتم این که شما عیب های مردم را جلوی چشمانتان و عیب های خودتان را پشت سرتان قرار دادید. کسانی را سرزنش می کنید که خودتان از آن ها برای سرزنش شدن، سزاوارترید.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیان این هشت نوع خیانت، در مورد استجابت دعا فرمودند:۶.

۱- فاطر/۶.

پس با وجود این (خیانت ها) کدام دعایتان مستجاب می شود، در حالی که خودتان ابواب و راه های اجابت را مسدود نمودید؟ پس از خداوند پروا کنید و اعمال خود را نیکو گردانید و باطن های خود را خالص کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید. در این صورت است که خداوند دعایتان را مستجاب می فرماید.(۱)

آری؛ کسی که توقّع اجابت دعا دارد، باید راه های آن را با انجام آن چه امیرالمؤمنین علیه السلام خیانت خوانده اند، مسدود نکند و با رعایت تقوا و نیکو گرداندن اعمال و پاك و خالص نمودن قلب خود، امید واقعی به استجابت دعا رادر خود به وجود آورد. در غیر این صورت نمی تواند خود را مشمول وعده اجابت الهی در مورد دعاهایش بداند. همین مطلب را امام صادق علیه السلام به تعبیر دیگری بیان فرموده اند. وقتی کسی از ایشان پرسید:

فدایت گردم، خداوند می فرماید: «اُدعُونی اَستَجِب لَکُم»(۲) ما دعا می کنیم، امّا مستجاب نمی شود.

حضرت فرمودند:

چون شما به عهد خداوند وفا نمی کنید و خداوند می فرماید: «به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم». قسم به خدا اگر به (عهد) خدا وفا می کردید، خدا هم به (عهد) شما وفا می کرد.

عهد الهی چیزی جز آن چه به بیان رسول گرامی صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمّه طاهرین علیهم السلام بر ما تکلیف فرموده، نیست و عمل به آن ها به معنای ۰.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۷۶، ح۱۷ به نقل از دعائم الدّین.

۲- مؤمن/۶۰.

شکر نعمت های خداوند است که به حکم عقل بر ما واجب می باشد.

کسی که می خواهد دعایش به هدف اجابت برسد، نباید در انجام وظایف بندگی اش کوتاهی کند.

شرط سوم دعاکننده: کسب حلال

از مهم ترین شرایطی که برای استجابت دعا ذکر شده، این است که درآمد دعاکننده از طریق حلال باشد و کسب حرام نداشته باشد. حضرت امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

هرکس دوست دارد دعایش مستجاب گردد، باید درآمد خود را از راه حلال قرار دهد.(۱)

داشتن کسب حلال یکی از لوازم عمل به عهد و پیمان الهی است که رعایت آن بر بندگان واجب می باشد. خدای متعال این امر را یکی از شروط اجابت دعای بندگان قرار داده است.

پیامبر مکرّم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم در این زمینه فرموده اند:

درآمد خود را از راه حلال قرار بده تا این که دعایت مستجاب شود. زیرا انسان لقمه ای را که خوردنش جایز نیست به دهانش می گذارد، در نتیجه تا چهل روز دعایش مستجاب نمی گردد.

در کنار این شروط که باید فرد دعاکننده آن ها را دارا باشد، دو شرط مهمّ دیگر وجود دارد که مربوط به حال دعا کردن شخص می شود. در واقع این ها اوصافی هستند که دعای انسان باید به آن ها متّصف باشد تا مشمول وعده استجابت خداوند قرار بگیرد.۹.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب الثّناء قبل از الدّعاء، ح۹.

شرط اوّل دعا: اقبال قلبی

اوّلین شرط دعایی که وعده اجابت آن داده شده، این است که دعا کننده در هنگام دعا کردن قلباً متوجّه خداوند و دعا به درگاه او باشد. در این صورت است که می تواند یقین به اجابت دعای خود پیدا کند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

همانا خدای عزّوجل دعایی را که برخاسته از دل غافل و بی توجّه باشد، مستجاب نمی کند. بنابراین در وقت دعا کردن، با دل خود رو بیاور، آن گاه یقین به اجابت (دعا) داشته باش.(۱)

روح دعا - چنان که بیان شد- چیزی نیست جز اظهار کوچکی و خضوع در برابر عظمت بی کران الهی و گدایی کردن از بی نیاز مطلق. حقیقت این خضوع و گدایی یک امر قلبی است و آن چه به زبان دعا کننده جاری می شود، چیزی جز اعلام و اظهار آن حقیقت به زبان نمی باشد. بنابراین اگر برای دعا، جسمی و روحی قائل شویم، جسم آن الفاظی است که به زبان می آوریم و روح آن هم عبارت است از توجّه قلبی به ساحت قدس ربوبی.

اگر در دعا خواندن، اقبال قلبی وجود نداشته باشد، دعا فاقد روح و معنای خود است و به یک معنا می توانیم بگوییم که شخص در حقیقت، دعا نکرده است. آری؛ «دعا خواندن»- به معنای جاری کردن الفاظ دعا به زبان - غیر از «دعا کردن»- یعنی خواندن خدا با توجّه و اقبال قلبی- می باشد. آن چه عبادت و افضل عبادات دانسته شده دومی است نه اوّلی.

امام صادق علیه السلام تعبیر دیگری را در همین خصوص از جدّ شریف۱.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب الاقبال علی الدّعاء، ح۱.

خویش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرموده اند:

خدای عزّوجل دعای دل غافل را نمی پذیرد.(۱)

کسی که خداوند را می خواند، امّا دلش مشغول و قلبش سرگرم چیزی غیر خدا و آن چه به زبان می آورد باشد، دعایش فاقد روح عبادت - حضور قلب - است و بنابراین عملش در درگاه الهی پذیرفته نیست. چنین عملی از طرف خداوند پاسخ ندارد و لذا دعای بدون حضور قلب، مشمول وعده اجابت قرار نمی گیرد.

شرط دوم دعا: رقّت قلب

دومین شرطی که برای اجابت دعا ذکر شده، این است که شخص در حال دعا کردن دارای دلی نرم باشد و به عبارت دیگر با حال قساوت قلب، دعا نکند. به فرمایش امام صادق علیه السلام دعای از روی قساوت مستجاب نمی گردد:

همانا خدای عزّوجل دعایی را که برخاسته از دل سخت باشد، مستجاب نمی فرماید.(۲)

قساوت به معنی سختی و عدم انعطاف است. قسیّ القلب به کسی گفته می شود که دلسوزی و شفقت در وجودش نیست و دلش به رحم نمی آید. نقطه مقابل این حالت، رقّت قلب می باشد که به معنای دل رحمی و دل نرمی است. قلب هر انسانی می تواند حالات مختلف داشته باشد، گاهی سخت و گاهی هم نرم باشد.

طبق سفارش رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم در هنگام رقّت قلب باید۴.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب الاقبال علی الدُّعاء، ح۲.

۲- همان، ح۴.

فرصت را برای دعا کردن مغتنم شمرد. فرمودند:

در هنگام رقّت (قلب) دعا کردن را مغتنم شمارید چون حالت رقّت رحمتی (از جانب خدا) است.(۱)

وقتی قلب انسان حالت رقّت و نرمی دارد، مشمول رحمت الهی قرار گرفته و به همین جهت دعا در آن حال مستجاب است.

موانع اجابت دعا

اشاره

تا این جا مهم ترین شرایط اجابت دعا را برشمردیم. اکنون باید به مهم ترین موانع آن هم اشاره ای داشته باشیم.

اوّلین مانع اجابت: پاک نبودن دل

اوّلین مانعی که بر سر راه اجابت دعا وجود دارد، پاک نبودن دل انسان از آلودگی های روحی و معنوی است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

یکی از بنی اسرائیل سه سال از خدا می خواست که به او فرزند پسری عطا فرماید. وقتی دید که خداوند او را اجابت نمی کند، عرض کرد: ای پروردگار من! آیا من از تو دور هستم که صدایم را نمی شنوی؟ یا تو به من نزدیک هستی، پس چرا جوابم نمی دهی؟

حضرت فرمودند:

کسی را در خواب دید که به او گفت:

تو سه سال است که خداوند را می خوانی با زبان بدگو و دلی.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۳، ح۱۷، به نقل از الدّعوات راوندی.

بی رحم و ناپاک و نیّت نادرست. پس (اگر می خواهی دعایت مستجاب شود) بد زبانیت را کنار بگذار و قلبت تقوای الهی پیشه سازد و نیّتت نیکو گردد.

امام علیه السلام اضافه فرمودند:

آن مرد به این سفارش ها عمل نمود، سپس به درگاه خداوند دعا کرد و پسری برای او به دنیا آمد.(۱)

خواندن خداوند با زبان آلوده به سخنان زشت و قلب ناپاک و با نیّت نادرست از بزرگ ترین موانع استجابت دعا به شمار می آید. بد زبانی امری ظاهری و ناپاکی دل، امری باطنی است و این دو به یک دیگر مربوط هستند. دل انسان وقتی به افکار باطل و خیالات حرام گرفتار باشد، آلوده و ناپاک می گردد. پاکی دل مشروط و منوط به پاکی چشم و گوش و زبان و دست و پاست، بدون تطهیر این اعضا، دل پاک نمی شود. هم چنین نیّت درست شرط استجابت دعاست.

دومین مانع اجابت: حقّ الناس

یکی دیگر از موانع اجابت دعا، بودن حقّ النّاس برعهده دعاکننده است. این حق ممکن است مالی یا غیر مالی باشد؛ مثلاً اگر با کار یا سخن خود آبروی مؤمنی را برده باشد، حقّی از او ضایع نموده است. هرکس از دیگران تضییع حقّی کرده باشد، به آنان مدیون است. این حقّ ضایع شده «مَظلَمه» نامیده می شود که یکی از موانع استجابت دعا شمرده شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام از قول حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام نقلل.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۷۷، ح۱۸، به نقل از فلاح السّائل.

فرموده اند که خداوند متعال به ایشان چنین وحی فرمود:

من دعای هیچ یک از شما را اگر حقّی از دیگران بر عهده اش باشد، مستجاب نمی کنم.(۱)

سومین مانع اجابت: گناه

از مهم ترین موانع استجابت دعا گناه است که تأثیر به سزایی در این خصوص دارد. از امام باقر علیه السلام منقول است که فرمودند:

همانا بنده رفع یکی از نیازهای دنیوی خود را از خداوند درخواست می نماید. پس خدای متعال کار برآوردن آن را - در آینده نزدیک یا با اندکی تأخیر - به جریان می اندازد. در همین اثنا بنده گناهی مرتکب می شود. پس (خداوند) به فرشته ای که برای برآوردن نیاز آن بنده گماشته شده می فرماید: خواسته اش را برآورده نکنید، زیرا او (با انجام گناه) خود را در معرض ناخشنودی من قرار داده از جانب من مستحقّ محرومیّت گردیده است.(۲)

آری؛ گناه مسیر اجابت دعا را منحرف می کند و جریان آن را مسدود می سازد. کسی که امید به اجابت دعایش دارد، باید پیش از دعا و پس از آن از ارتکاب عملی که موجب ناخشنودی خداوند از او می گردد، اجتناب کند.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید:ی.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۹، ح۲۷، به نقل از فلاح السّائل.

۲- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۷۶، ح۱۶، به نقل از عدّه الدّاعی.

خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: خداوند می فرماید: «اُدعُونی اَستَجِب لَکَم».(۱) امّا من دعا می کنم ولی اجابت نمی بینم. حضرت فرمودند: آیا معتقدی که خدای متعال خلف وعده می کند؟ گفتم: خیر. فرمودند: پس چه؟ (چرا دعایت مستجاب نمی شود)، گفتم: نمی دانم. فرمودند: من به تو خیر می دهم:

بدانید که شما اگر خداوند را در مورد آن چه به شما امر فرموده اطاعت می نمودید، سپس او را می خواندید، شما را اجابت می فرمود، امّا شما با او مخالفت می نمایید و او را معصیت می کنید، پس او شما را اجابت نمی نماید.(۲)

چهارمین مانع اجابت: ترک امر به معروف و نهی از منکر

عامل دیگری که به عنوان مانع اجابت دعا مطرح شده، ترک کردن امر به معروف و نهی از منکر است. به صریح روایات این گناه باعث می شود که دعای نیکان و اخیار نیز به هدف اجابت نرسد. از پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده که فرمودند:

شما باید امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه خداوند بدهای شما را بر خوبانتان مسلّط می گرداند، آن وقت نیکان شما دعا می کنند امّا مستجاب نمی شود.(۳)

خوبان کسانی هستند که خودشان اهل گناه و معصیت نیستند، امّال.

۱- مؤمن/۶۰.

۲- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۹، ح۲۸، به نقل از فلاح السّائل.

۳- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۷۸، ح۲۱، به نقل از فلاح السّائل.

اگر با امر به معروف و نهی از منکر، بدها را به راه نیاورند یا حدّاقل وظیفه شرعی خود را نسبت به آنان انجام ندهند، مستحقّ وعید الهی می گردند. وعید خداوند این است که دعای ایشان به پیشگاه خداوند اجابت نمی شود.

بنابراین هرچند که ترک امر به معروف و نهی از منکر خود گناه محسوب می شود و هر گناهی ممکن است مانع اجابت دعا شود، ولی این گناه خاص، تأثیر ویژه ای در عدم استجابت دعا دارد و به همین جهت به طور خاص بر این تأثیر تأکید شده است.

انگیزه های دعا برای امام زمان علیه السلام

اشاره

پس از مباحثی که در مورد حقیقت دعا، شرایط اجابت دعا و موانع آن مطرح شد، نوبت به بحث در مورد خاصّ دعا برای امام عصر علیه السلام می رسد. اوّلین بحثی که درباره دعا در حقّ امام زمان علیه السلام مطرح می شود، انگیزه های این دعاست.

۱- دعای شفقت و رحمت برای امام زمان علیه السلام

اوّلین انگیزه، شفقت و رحمت دعاکننده است که در مورد دعا در حقّ امام زمان علیه السلام هم مصداق پیدا می کند. به تعبیر مؤلّف کتاب مکیال المکارم همه موجبات رحمت و شفقت نسبت به حضرت مهدی (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) در وجود مقدّس ایشان جمع شده است. آن گاه ایشان برخی از آن ها را که هرکدام می تواند مستقلّاً انگیزه دعا برای آن حضرت باشد، ذکر می فرماید که مجموع آن ها دوازده عنوان می شود:

۱) پـدر حقیقی بودن برای اهل ایمان. ۲) برادر واقعی بودن برای اهـل ایمان. ۳) غربت و کم بودن یاران. ۴) غیبت و دوری از دوسـتان و سرزمین. ۵) مظلوم بودن به خـاطر غصب شـدن حقوقش. ۶) مظلـوم بودن به علّت این که پـدر و اجـداد و ارحـام و نزدیکانش به شـهادت رسـیده اند و ایشان خون خواه همه آن ها هستند. ۷) ایمان. ۸) زیادی دشـمنان و ناتوانی دوستان ایشان. ۹) گرفتاری و همّ و غمّ زیاد ایشان به خاطر آن چه در زمان غیبت بر دوسـتان و شیعیان ایشان وارد می شود. ۱۰) طولانی بودن زمـان گرفتاری ایشان. ۱۱) ناشـناخته بـودن منزلت ایشـان بین مردم و منحرف بودن آن هـا از مسیر آن حضـرت. ۱۲) کوتاهی کردن مؤمنان به ایشان در پیروی و خدمتگزاری به آن حضرت.

۲- دعا برای امام عصر علیه السلام به خاطر تلافی کردن احسان ایشان

دومین انگیزه دعا در حقّ دیگری، تلافی کردن احسان او به دعا کننده است.

در این بحث هم از تـذکّرات سازنـده و ارزشـمند صـاحب کتـاب مکیـال المکارم اسـتفاده می کنیم. اوّلین تـذکّر این است که بدانیم همه نعمت هایی که در اختیارمان بوده، هست و خواهد بود، به وساطت و برکت وجود آن امام همام علیه السـلام است. علاوه بر این، ایشان انواع و اقسام احسان ها را در حقّ ما انجام می دهند. یکی از مصادیق آن، دعایی است که در حقّ دوسـتان خود می کنند.

ایشان در نامه خود به جناب شـیخ مفیـد از منافق پلیدی سـخن گفته اند که از راه مکر و نیرنگ خواسـته است که اهل ایمان را مورد ظلم و تجاوز خویش قرار دهد، ولی امام علیه السلام اطمینان داده اند که او به

هـدفش نمی رسـد و علّت ناکامی او را دعای خود در حقّ مؤمنان دانسـته انـد؛ همان دعایی که از خداوندگار آسـمان و زمین پوشـیده نمی مانـد و قطعاً به هـدف اجابت می رسـد. سـپس تأکیـد فرموده انـد که مؤمنان باید به این امر اطمینان کامل داشـته باشند.(۱)

حقیقتاً اگر دعاهـای خیر آن عزیز غـایب از نظر نبـود، مؤمنـان، مورد تجـاوز انواع دشـمنان اعمّ از انس و جن قرار گرفته، نمی توانستند در دین و دنیای خود در عافیت به سر برند.

این عبارت از سخنان خود امام زمان علیه السلام است که در یکی از توقیعات شریف خود فرموده اند:

همانا ما در محافظت و توجّه به شـما اهمال نمی کنیم و یاد (کردن) شما را فراموش نمی کنیم و اگر چنین نبود، بلاهای سخت بر سر شما فرو می آمد یا دشمنان شما را ریشه کن می کردند.(۲)

آری؛ همین قدر امنیّت و سـلامت و عافیت که برای شیعیان در زمان غیبت آقایشان در سطح دنیا وجود دارد، به برکت عنایات و توجّهات مولایشان می باشد.

یکی دیگر از مصادیق احسان ایشان، «حلم» آن حضـرت نسبت به مؤمنان است. ما با خطاها و گناهان خود، این قدر بی معرفتی و ناشـکری می کنیم که جا دارد امام علیه السـلام با ما قهر و بی اعتنایی می کننـد؛ امّا حلم و بردباری می ورزند و با زهم ما را تحویل می گیرند و از خودشان طردمان نمی کنند.۳.

۱- احتجاج، ج۲، ص۳۲۴ و ۳۲۵.

۲- احتجاج، ج۲، ص۳۲۳.

احسان دیگر آن بزرگوار، افاضات علمی به مؤمنان است. هم نعمت های مادّی و هم معنوی افاضه امام علیه السلام بر ماست و یکی از بزرگ ترین این نعمت ها، الطاف علمی ایشان است. باید یقین داشته باشیم که اگر علوم و معارف الهی و صحیحی به ما می رسد، لطف امام عصر علیه السلام در حقّ ماست.

از دیگر مصادیق احسان امام علیه السلام به ما، شفاعت ایشان در حقّ ماست. این شفاعت فقط در قیامت نیست، بلکه در دنیا هم وجود دارد. ما ایشان را برای حوائج مادّی و معنوی خود واسطه قرار می دهیم و به وساطت ایشان حاجت هایمان برآورده می شود.

این پنج مصداق احسان حضرت به ما (دعا، دفع دشمنان، حلم، افاضات علمی و شفاعت) فقط از باب نمونه ذکر شد وگرنه، به تعبیر نویسنده کتاب مکیال المکارم، زبان از بیان همه احسان های ایشان عاجز و قلم از نوشتن آن، قاصر می باشد. پس از تذکّر این الطاف باید به این دو آیه کریمه قرآن توجّه کنیم که:

«هَل جَزاءُ الاِحسانِ اِلّا الاِحسانُ، فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ.»(۱)

آیا احسان جز با احسان تلافی می شود؟ پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟!

آیا تلافی احسان های آن بزرگوار اقتضا نمی کند که در شبانه روز لحظاتی را به دعا کردن در حقّ این ولیّ نعمت اختصاص دهیم؟!.

۱- الرّحمن/۶۰ و ۶۱.

۳- دعا در حقّ امام عصر علیه السلام از روی امید به احسان ایشان

یکی از انگیزه های دعا در حقّ دیگری این است که به این وسیله توجّه و احسان او را به سوی خود جلب کنیم. مثالی که برای این نوع دعـا می توان بیان کرد، فقیری است که به خاطر جلب صـدقه دیگری در حقّش دعا می کنـد. واقعیّت این است که ما نسبت به امـام عصـر علیه السـلام از هر گـدایی محتـاج تر هستیم. بنـابراین کسـی که ذرّه ای از الطاف بی کران حضـرت را به دوستانش چشیده باشد، دیگر در خانه ایشان را رها نمی کنند و با هر وسیله ای از جمله دعا در حقّ ایشان، خواهان جلب توجّه و تصدّق ایشان می گردد.

۴- دعا برای امام زمان علیه السلام به انگیزه تعظیم ایشان

اگر هیچ یک از انگیزه های قبلی برای دعا در حقّ امام زمان علیه السلام نباشد، صرف تعظیم و بزرگ داشت ایشان ایجاب می کند که برایشان دعا کنیم. قطعاً تعظیم این بزرگوار از بهترین مصادیق عبادت و بندگی خدا شمرده می شود.

بحث زیبایی در کتاب «مکیال المکارم» مطرح شده که ما خلاصه و عصاره آن را در این جا می آوریم. محور بحث ایشان این است که همه عالم هستی محضـر امام عصـر علیه السـلام است و همان طور که دعا برای بزرگان وقتی در محضـر ایشان باشیم، مصـداق بزرگ داشت و اظهـار فروتنی نسبت به آنان می باشـد، پس دعا در حقّ امام علیه السـلام نیز از مصادیق تعظیم ایشان است. بنابراین مؤمن در هر مکان و موقعیّتی باید در انجام این امر مقدّس بکوشد.

۵- دعا در حقّ ولیّ عصر علیه السلام در پاسخ به التماس دعای ایشان

یکی از انگیزه های دعا برای دیگری می توانـد در خواست خود او باشـد و این امر در مورد دعا برای حضـرت ولیّ عصـر علیه السلام صادق است؛ چرا که ایشان از ما خواسته اند که برایشان دعا کنیم. عبارتی که در توقیع شریف ایشان آمده این است:

اَکثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعجیلِ الفَرَجِ فَإنَّ ذلِکَ فَرَجُکُم.(۱)

برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید زیرا آن فرج شماست.

امـام علیه السـلام در این توقیع شـریف امر به زیـاد دعـا کردن فرموده انـد و این نشانگر کمال عنایت ایشان به لزوم اهتمام اهل ایمـان به دعا برای تعجیل فرج امامشان است. حضـرت در این عبارت به دعای کم رضایت نـداده و به اکثار آن دسـتور فرموده اند.

خـوب اسـت در این جـا در حـدّ اشـاره، به محتـوای دعـا برای ایشـان هم بـپردازیم. آن چه در دعاهـای مـأثور (صـادر شـده از معصومین علیهم السـلام) دربـاره امـام زمـان علیه السـلام آمـده، نشـان می دهـد که انواع دعا در حقّ ایشان با مضامین متنوّع و مختلف، مطلوب و محبوب خداوند است. برخی از این مضامین عبارتند از:

۱- دعا برای دفع شرور از امام زمان علیه السلام

۲- دعا در جهت حفظ امام علیه السلام

۳- دعا برای دوستان و علیه دشمنان امام علیه السلام

۴- دعا برای شادی امام علیه السلام به خاطر رعیّتش

۵- دعا برای تعجیل فرج امام علیه السلام۴.

۱- کمال الدّین، باب ۴۵، ح ۴ و احتجاج، ج۲، ص۲۸۴.

آثار و فوائد دعا در حقّ حضرت ولیّ عصر علیه السلام

اشاره

بحث دیگری که در مورد دعا برای امام عصر علیه السلام مطرح می شود، بررسی آثار و فوائد آن است. دعاهایی که ما در حقّ امام زمانمان به پیشگاه خدای متعال عرضه می داریم، دارای دو گونه فایده و نتیجه است. یکی آثار و نتایجی که به مولایمان می رسد و دیگر آن چه نصیب خودمان می شود. ما هریک از این دو را جداگانه توضیح می دهیم.

الف- فوائد دعاهای ما برای امام عصر علیه السلام

فایده اوّل: رفع و دفع بلایا از امام عصر علیه السلام به دعای ما

ائمّه علیهم السلام چون بشر هستند، برخی از بلایا و مصائبی که در دیگران هست، برای آن ها هم اتّفاق می افتد. مثلاً ایشان مریض می شوند، غم و غصّه پیدا می کنند و به خاطر عواطفی که در وجودشان هست، ناراحتی هایی برایشان به وجود می آید. امیرالمؤمنین علیه السلام - چنان که معروف است - در روزهای اوّل جنگ خیبر چشم درد سختی داشتند؛ به طوری که نمی توانستند از جای خود حرکت نمایند. هم ایشان وقتی در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان با شمشیر زهرآلود ابن ملجم فرق مبارکشان شتافته شد، در محراب مسجد افتادند و با کمک دیگران به خانه آمدند، آن گاه طبیبی آوردند تا ایشان را معالجه نماید.

به طور کلّی امامان علیهم السلام به مقتضای بشر بودنشان یک سری ناراحتی ها و رنج ها و غصّه ها را متحمّل می شوند و از این بابت گرفتاری پیدا می کنند. خداوند برای رفع انواع گرفتاری ها اسباب و

وسائطی قرار داده که ائمّه علیهم السلام هم خودشان به آن ها متوسّل می شدند و هم برای دیگران رجوع به اسباب را توصیه می فرمودند. به عنوان مثال برای رفع بیماری هم معالجات پزشکی مؤثّر و مفید است و هم دعا؛ و ائمّه علیهم السلام هر دو کار را تجویز می فرمودند؛ خودشان هم بر همین روال عمل می کردند. بنابراین اگر انسان خودش یا نزدیکانش بیمار شوند، برای رفع آن می تواند - بلکه باید - به اسبابی که خداوند آن ها را مؤثّر در رفع بیماری قرار داده، متوسّل شود؛ یعنی هم به پزشک رجوع نماید و هم دست به دعا بلند کند.

با این بیان روشن می شود که دعاهای ما می تواند در رفع بلایا و گرفتاری های امام زمان علیه السلام مؤثّر باشد. قطعاً امامی که بیش از هزار و صد و هفتاد سال از امامتش می گذرد، در این مدّت طولانی گرفتاری های زیادی داشته و غم و غصّه های فراوانی متحمّل شده و موشی. هر مؤمنی به اندازه عشق و علاقه ای که به مولایش دارد، از ناراحتی ایشان ناراحت می شود. حتّی اگر احتمال بدهد که مولایش به خاطر ناملایمات زمان غیبت در رنج و غصّه و نگرانی می باشد، از هر طریقی که فکر می کند مؤثّر باشد، برای رفع آلام امام علیه السلام یا حدّاقل تسکین و کاستن از آن ها تلاش می کند. مسلّماً یکی از بهترین راه ها برای رسیدن به این مقصود، دعا در حقّ ایشان است.

البتّه خوب می دانیم که آن چه همه دردها و رنج های امامان را یک جا برطرف می کند، چیزی جز مژده ظهور ایشان از جانب خداوند نمی باشد. بنابراین بهترین دعایی که برای رفع همه گرفتاری های حضرتش می توانیم بکنیم، دعا برای تعجیل فرج آن بزرگوار است. لذا در صدر همه دعاها و بیش از آن ها، برای تعجیل

فرج ایشان دعا می کنیم و می دانیم اگر این دعا مستجاب شود، همه خواسته های دیگر هم در ضمن آن محقّق می گردد.

فایده دوم: بالا رفتن مقام امام زمان علیه السلام به دعای ما

فایده دیگری که دعاهای ما می تواند برای امام عصر علیه السالم داشته باشد، بالا رفتن مرتبه ایشان نزد خداوند و تقرّب بیشتر به ذات مقدّس ربوبی است. برای این که حصول این فایده را به خوبی تصدیق نماییم، لازم است به این حقیقت توجّه کنیم که: اوّلاً ـ فضل و رحمت خداوند به امام علیه السلام حدّ و سقف معیّنی جز خواست خود خدا ندارد؛ یعنی از جهت افاضه کمالات از طرف خدا به امام علیه السلام محدودیّتی نیست. هر درجه ای از علم، قدرت، معرفت نسبت به پروردگار و ... که خدا به امام عصر علیه السلام عنایت کند، می تواند آن ها را بالاتر ببرد و کمالات بیشتری به ایشان ارزانی بدار.

ثانیاً از جانب امام علیه السلام نیز محدودیّتی برای پذیرش کمالات خدادادی وجود ندارد. چنین نیست که قبول امام علیه السلام نسبت به کمالات، سقف معیّنی داشته باشد و اگر ایشان تا آن درجه بالا رفت، دیگر نتواند ترقّی کند.

با توجّه به این دو نکته می توانیم بگوییم مقام امام عصر علیه السلام نزد خداوند هر قدر بالا برود، باز هم می تواند بالاتر برود و مرتبه تقرّب ایشان نزد پروردگار به هیچ چیز جز مشیّت و اراده خود خدا منوط نمی باشد. با این ترتیب ما چون اماممان را دوست داریم، تقرّب بیشتر ایشان را در پیشگاه الهی طلب می کنیم و به همین دلیل برای ایشان دعا

می کنیم. دعاهای ما در حقّ امام زمان علیه السلام مقام ایشان را نزد خداوند بالا و بالاتر می برد. صلوات های ما هم دقیقاً همین اثر را دارد. وقتی از خدا می خواهیم تا بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و آل او علیهم السلام درود و رحمت نازل فرماید، معنایش این است که خدا رحمت خود را بر آنان افزون فرماید و در هر مقامی که دارند، بالاتر بروند. هم چنین است وقتی در تشهّد نماز برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دعا می کنیم که:

وَ تَقَبَّل شَفاعَتَهُ وَ ارفَع دَرَجَتَهُ.(۱)

به صراحت از خداوند می خواهیم شفاعت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را در حقّ کسانی که مورد شفاعت آن حضرت قرار می گیرند، قبول فرماید و درجه و مقام ایشان را نزد خود بالا ببرد. بالا بردن درجه اهل بیت علیهم السلام به صورت های مختلفی می تواند باشد که بسیاری از آن ها ممکن است برای ما قابل تصوّر هم نباشد.

فایده سوم: جلو افتادن ظهور امام زمان علیه السلام به دعای ما

فایده بسیار مهمّ دیگری که دعاهای ما در حقّ امام عصر علیه السلام می تواند داشته باشد، جلو افتادن ظهور آن حضرت به اذن خدای متعال است. این فایده می تواند بر انواع دعاهایی که در حقّ ایشان می شود، مترتّب گردد. مثلاً دعاهایی که برای رفع غم و غصّه های امام علیه السلام یا کاهش مصائب ایشان می شود، استجابت کاملشان به ظهور حضرت است. قطعاً مژده ظهور بیش از هر چیز دیگری، ایشان را خوشحال۴.

۱- گفتن این دعا در تشهّد مستحبّ است: العروه الوثقی، ج۱، ص۶۹۱، مسأله ۴.

می سازد و در این خصوص دعاهایی که مستقیماً درخواست تعجیل فرج امام علیه السلام را از خدای متعال مطرح می سازد، صریح تر و روشن تر است.

ب- آثار دعا در حقّ ولیّ عصر علیه السلام برای دعاکننده

دعا در حقّ امام عصر علیه السلام علاوه بر فوائدی که برای خود آن حضرت دارد، برای دعاکننده نیز آثار و نتایجی دارد.

در کتاب گران قدر «مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم علیه السلام» چنان که از عنوانش پیداست، فوائد دعا در حقّ امام زمان علیه السلام برای دعا کننده با استناد به ادلّه نقلی معتبر بیان شده است.(۱) چون توضیح کافی برای هریک در این کتاب شریف ذکر شده، ما از نقل و شرح آن ها در این جا خودداری می کنیم و تنها به بیان یکی از این فوائد که تحت عنوان «المکرمه الاولی» آمده است، با ذکر توضیحات اضافی می پردازیم.(۲)

این فایده از صریح عبارت توقیع امام عصر علیه السلام استفاده می شود که فرمودند:

اَکثِرُوا الدُّعاءَ بِتَعجیلِ الفَرَجِ فَاِنَّ ذلِکَ فَرَجُکُم.

در این فرمایش دعا کردن برای تعجیل فرجیا بنابر احتمال ارجح، زیاد دعا کردن برای آن، خود به عنوان فرج دعاکننده مطرح شده است. این فرج به پنج صورت می تواند محقّق شود:(۳)ت.

۱- مکیال المکارم، ج۱، ص۳۰۳ تا ۵۱۴: ابتدا ۹۰ فایده و در انتها ۱۲ فایده ذکر شده است که در مجموع ۱۰۲ فایده می شود.

۲- مکیال المکارم، ج۱، ص۳۰۹.

۳- سه صورت اوّل با الهام از مطالب «مکیال المکارم» مطرح شده است.

۱- فرج دعاکننده به سبب دعا و احسان امام عصر علیه السلام

دعایی که انسان در حقّ امامش می کند، وسیله و بهانه جلب توجّه و عنایت آن حضرت به سوی اوست. این دعا نوعی احسان و هدیه به پیشگاه آقایی کریم و بزرگوار است که آن احسان را به بهتر از خودش تلافی می کند. ما در معرّفی ائمّه علیهم السلام آن ها به صفت کریم می خوانیم. در زیارت روز جمعه که متعلّق به مولایمان امام زمان علیه السلام است، به ایشان چنین خطاب می کنیم:

أنتَ یا مَولایَ کَریمٌ مِن اَولادِ الکِرامِ.(۱)

هم چنین در زیارت جامعه کبیره خطاب به همه امامان علیهم السلام عرضه می داریم:

عادَتُکُمُ الاِحسانُ وَ سَجیَّتُکُمُ الکَرَمُ.(۲)

شخص کریم اگر از جانب کسی مورد احسان قرار بگیرد، نمی تواند احسان او را پاسخ نگوید، بلکه چون آقا و بزرگوار است، آن را به لطف و احسانی برتر از آن چه در حقّش صورت گرفته، تلافی خواهد کرد. در فرمایش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در معرّفی کریم می خوانیم:

شخص کریم نیکی های اعمال خود را بدهی خود تلقّی می کند که باید آن را ادا نماید.(۳)

افراد عادی عمل به نیکی ها و مکارم اخلاق را وظیفه و دین خود نمی شمارند و انتظار دیگران هم از هرکسی چنین نیست، ولی افراد۶

۱- جمال الاسبوع، ص۴۲.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۶.

۳- غرر الحکم، حدیث ۸۸۸۶.

کریم و بزرگوار چنین هستند که نیکی کردن را بر خود فرض و لازم می شمارند. چنین کسی اگر مورد محبّت و احسان دیگری قرار بگیرد، به طریق اولی خود را موظّف می داند که آن احسان را به بهترین صورت تلافی کند و این تلافی کردن را بر خود، دین و بدهی حساب می کند. لذاست که می توانیم بگوییم: اگر کسی در حقّ امام زمان علیه السلام دعا کند، با عرضه کردن این هدیه ناقابل خواسته است در حدّ توانش به مولای خود احسان و نیکی نماید و از همین جهت می تواند امیدوار باشد که به نحوی امام عصر علیه السلام را مدیون خود نموده است. البتّه می دانیم که هیچ کس با انجام هیچ کار خیری در حقّ امامش، برعهده ایشان حقّی پیدا نمی کند؛ زیرا توفیق هر عمل خبری به یُمن وجود آن حضرت نصیب انسان می گردد. ولی از آن جا که ایشان کریم و بزرگوار هستند، طبق فرموده جدّشان امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ دادن به احسان یکی از دوستان خود را بر خود لازم می شمارند و بنابراین کار خیر او را با خیر بهتری تلافی خواهند فرمود. از این جهت دعاکننده در حقّ ایشان می تواند امیدوار باشد که امام علیه السلام پاسخ دعای او را با دعای بهتر و کامل تری خواهند داد تا به آرزوهایش در دنیا و آخرت برسد و گرفتاری هایش رفع شود یا این که خود آن حضرت مستقیماً از او دستگیری فرموده، حاجاتش را برآورده سازند.

۲- فرج دعاکننده به خاطر یاری کردن امام زمان علیه السلام

صورت دیگری که برای فرج دعاکننده در حقّ امام زمان علیه السلام فرض می شود، این است که خداوند به جای برآوردن حاجت او، به شکل دیگری دعایش را مستجاب فرماید.

اجابت دعا فقط به این نیست که حاجت دعاکننده، مطابق آن چه خودش خواسته، محقّق شود. بلکه گاهی عطایی بهتر از آن چه او طلبیده، نصیبش می گردد یا شرّ و بلای از او دفع می شود یا آن دعا باعث آمرزش گناهانش می گردد یا ذخیره آخرت او خواهد شد و یا ... به هر حال دعا اگر با شرایطش واقع شود، بدون اجابت نمی ماند.

با این ترتیب اگر کسی برای تعجیل فرج مولایش دست به دعا بلند کند و با سوز دل خلاصی آن حضرت را از رنج ها و مصائب زمان غیبت طلب نماید، از دو حال خارج نیست: یا خداوند به دعای او فرج امام عصر علیه السلام را جلو می اندازد که در این صورت دعاکننده سهمی در تعجیل فرج آن حضرت پیدا می کند که این خود، توفیق بسیار بزرگی برای اوست. یا این که خداوند دعای او را به صورت دیگری اجابت می فرماید؛ مثلاً ـ بلا و مصیبتی را از او دفع می نماید. خود دعاکننده متوجّه نمی شود که در پس پرده چه گذشت و چه بسا اصلاً نفهمد که چه بلایی برایش مقدّر شده بود، ولی در واقع از بسیاری شرور و بدبختی ها در امان می ماند؛ به خاطر دعاهایی که خالصانه در حقّ امام زمانش کرده بود.

به این نکته نیز باید توجّه داشت که دعا برای مولای مظلومان مصداق یاری کردن مظلوم است و یاری رساندن به مظلوم، سبب یاری شدن شخص از ناحیه خداوند می باشد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مادامی که مؤمنی مشغول یاری کردن برادر مؤمنش باشد، خداوند عزّوجل مشغول یاری کردن اوست.(۱)ل.

۱- بحارالانوار، ج۷۵، ص ۲۰، ح۱۶ به نقل از ثواب الاعمال.

۳- فرج دعاکننده از طریق صبر بر دینداری در زمان غیبت

سومین صورت فرج برای دعاکننده در حقّ امام عصر علیه السلام این است که اهل صبر و تحمّل در سختی ها و مصیبت ها می شود. کسی که پشتوانه اش در هنگام هجوم مصائب، دعا برای تعجیل فرج مولایش است، به خاطر سختی ها از پا درنمی آید و همواره چشم به گشایش الهی دارد که اجابت دعاهایش می باشد. لازمه روی آوردن به دعا این است که دعاکننده حلّ مشکلات خود را از خدای متعال می طلبد و با وجود فراهم کردن مقدّمات بشری، تکیه گاهش در رفع گره ها فقط و فقط پروردگارش است. چنین شخصی هیچ گاه در زیر فشار مصائب از پای درنمی آید و به ناامیدی و یأس نمی افتد.

در زمان غیبت امام زمان علیه السلام، کسی که بخواهد در مسیر دین ورزی استقامت داشته باشد، به سختی ها و مشکلات زیادی مبتلا می شود. اموری که مشاهده اش برای دیگران سهل و آسان است، برای او قابل تحمّل نیست و برای حفظ دین و انجام تکالیفش خود را موظّف می داند که پای دینداری اش بایستد و در کوران حوادث بر اعتقادات حقّه اش ثابت قدم بماند.

امام حسن عسکری علیه السلام به احمدبن اسحاق می فرمایند:

به خدا قسم غیبتی خواهد داشت که احدی از تباهی (دینش) در آن زمان نجات نمی یابد مگر آن کسی که خدای عزّوجل او را در اعتقاد به امامت آن حضرت ثابت قدم بدارد و در زمان غیبت او را موفّق به دعا برای تعجیل فرج ایشان فرماید.

بنابراین دعا بر تعجیل فرج امام زمان علیه السلام نقش بسیار کلیدی و

بی بـدیل برای حفـظ دین انسـان در زمـان غیبت دارد. کسـی که در زمان غیبت، اهل دعا برای تعجیل فرج و مولایش است، با همین خواسـته اش برآورده می شود که بالاـترین آرزو و فرج برای اوست و یـا این که به برکت همین دعـا فرج و گشایش در مشـکلات برایش حاصـل می شـود که در رأس همه آن هـا حفـظ دین و توفیـق یـاری امـام زمـان علیه السـلام می باشـد. پس بالاترین فرج ها از طریق دعای در حقّ امام عصر علیه السلام برایش حاصل می گردد.

۴- اکثار دعا بر تعجیل فرج: فرجی بزرگ برای دعاکننده

علاوه بر آن چه بیان شـد، با دقّت مجدّد در عبارت توقیع مبارک امام عصـر علیه السـلام می توانیم معنا و مصداقی لطیف برای فرج دعاکننـده را از آن اسـتنباط نمـاییم. ایشـان فرموده انـد که نفس اکثـار دعـا بر تعجیل فرج - یعنی زیاد دعا کردن - خود، مصـداق فرج دعاکننـده است. اگر در این نکته تأمّل کنیم که حالت اکثار دعا بر تعجیل فرج چگونه در انسان پیدا می شود، به حقیقت مهمّی دست پیـدا می کنیم. مسلّم است که این حـالت به طور تصـنّعی در کسـی پیـدا نمی شود و هرکس چنین حالی داشـته باشـد، احتیاج به تـذکّر درباره دعا کردن ندارد. ما می بینیم که نوع مؤمنان در امر دعا برای تعجیل فرج احتیاج به تذکّر دیگری دارند و بسـیار کم هسـتند افرادی که به طور خود جوش، اهل این دعا هستند. معمولاً اگر کتابی در این باره بخوانیم یا وعـظ و تـذکّری از یـک سـخنران بشـنویم، تـا یکی دو روز یـا حـدّاکثر یک هفته در ما اثر می گـذارد و به دعا برای حضـرت اهمیّت خاص می دهیم. امّا این حال پدیدار نمی ماند و کم کم اثر

آن مطالعه و موعظه کم رنگ می شود؛ تا آن جا که اگر با تذکّر مجدّدی مواجه نشویم، چه بسا دعا برای امام زمان علیه السلام را فراموش نماییم!

اگر چنین باشیم، هنوز اهل دعا بر تعجیل فرج نشده ایم و اکثار دعا در حقّ ما صادق نیست. امّا گاهی افرادی را می بینیم که در این زمینه احتیاج به تذکّر دیگری ندارند و به طور طبیعی درد دعای بر حضرت را در دل دارند و هیچ گاه از آن غافل نمی شوند.

پس آن ها که اهل زیاد دعا کردن برای امام زمان علیه السلام هستند، احتیاج ندارند که مناسبت و بهانه ای آن ها را به یاد ایشان و دعا در حقّشان بیندازد، بلکه خود بهانه می جویند تا از محبوبشان یاد کنند و در هر ظرف و موقعیّتی برای آن حضرت دعا نمایند. هرکس هم که در شعاع وجودی آن ها قرار بگیرد، از تشعشعات روحی آن ها خودبه خود بهره مند می شود و اگر مدّتی با آن ها زندگی کند یا سخنی از آنان بشنود یا نوشته ای از ایشان بخواند، به طور موقّت به دعا برای امام زمان علیه السلام روی می آورد.

نکته دیگر در اهل دعا شدن برای امام عصر علیه السلام و زیاد دعا کردن در حقّ ایشان، مربوط به کیفیّت و حال دعاست. گاهی ما دعایی را می خوانیم، ولی گاهی دعا می کنیم. دعا خواندن با دعا کردن تفاوت دارد. دعا خواندن ممکن است از دل نباشد و فقط به زبان جاری شود.

این گونه دعا خواندن، انسان را اهل دعا و اکثار در آن نمی کند و با سوز دل همراه نیست و طبق روایات، شرایط اجابت را ندارد.

برای روشن شدن مقصود به این مثال توجّه فرمایید: اگر پدر یکی از ما کسالت پیدا کند و بیماری اش شدّت بگیرد یا این که فرزندمان گرفتار

و بیمار شود، برای رفع گرفتاری و بیماری پـدر یا فرزنـد چگونه دعا می کنیم؟ آیا به دعا خوانـدن بدون سوز دل و توجّه قلبی راضـی می شویم؟ آیا تا شـفای او را از خدا نگیریم، از دعا برای او دست می کشیم و آرام می گیریم؟ آیا لازم است کسی ما را به لزوم دعا برای پـدر یا فرزنـدمان تذکّر دهد؟ آیا مناسـبت و شـرایط خاصّـی لازم داریم تا برای ایشان دعا کنیم؟ حال اگر واقعـاً امام زمانمان را به انـدازه پـدر یا فرزنـدمان دوست می داریم، آیا برای رفع گرفتاری های ایشان در زمان غیبت آن گونه دعا می کنیم یا به خواندن دعاهای بدون سوز دل و اقبال قلبی اکتفا می کنیم؟!

اگر کسـی واقعاً چنین حالی داشـته باشد، قطعاً دعاهایش، به هم سوز دل همراه خواهد بود و هم استمرار و اکثار خواهد داشت و نیاز به تذکّر و یادآوری دیگران هم ندارد.

حال با این توضـیحات تصدیق می کنیم که اگر کسـی اهل اکثار در دعا برای تعجیل فرج امام عصـر علیه السـلام گردد، همین ویژگی چه فرج بزرگی در روح و روان اوست و اگر هیچ خیر دیگری از این طریق نصیب دعاکننده نشود، همین حال او خود، بزرگ ترین خیری است که خداوند نصیبش می فرماید؛ به طوری که همه خیرات دیگر فرع بر آن است.

۵- حصول تقوا: فرج دیگری برای دعاکننده

جنبه دیگری که آن هم فرج بزرگی برای دعاکننده در حقّ امام عصـر علیه السـلام به شـمار می آید، این است که اگر کسی با معنایی که گفتیم، اهل دعا بر تعجیل فرج امام زمان علیه السلام گردد، خواه ناخواه از گناهان و

ناپاکی ها فاصله می گیرد و بدی هایش را به تدریج کنار خواهد گذاشت. نمی توان فرض کرد که کسی از سوز دل و به انگیزه محبّت و علاقه به امامش برای تعجیل فرج ایشان به طور دائم و مستمر دعا کند، امّا در عین حال اهل فسق و فجور هم باشد. کسی که به خاطر دوری از امامش می سوزد و به درگاه الهی می نالد، این را هم می داند که یکی از موانع جدّی استجابت دعایش، گناهان اوست. بنابراین چون می داند که:

«إنَّما یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ المُتَّقینَ.»(۱)

و به خاطر محبّتی که به امامش دارد، برای تعجیل فرجش دعا می کند، به خود می گوید: اگر بخواهد دعایم مستجاب شود، باید اهل تقوا بشوم. لذا می کوشد و به جهاد با نفس خویش می پردازد تا معاصی و مفاسد را از خود دور کند و اهل مکارم اخلاق گردد تا از این طریق، تحقّق خواسته اش نزدیک تر شود.

از این رو اکثار در دعا برای تعجیل فرج می تواند از یک فرد خطاکار و اهل گناه، یک مؤمن متّقی و عفیف بسازد. پس اگر هم قبل از این که اهل دعا شود، کاستی هایی در این خصوص داشته باشد، به همین وسیله همه آن ها رفع شده، به فضایل و کمالات اخلاقی و عملی لازم نائل خواهد شد و این خود، فرج بسیار مهمّی برای اهل دعا بر تعجیل فرج و اکثار در آن می باشد.۷.

۱- مائده/۲۷.

آداب دعا در حقّ امام عصر علیه السلام

اشاره

در این قسمت به بیان آدابی درباره دعا در حقّ امام زمان علیه السلام می پردازیم که رعایت آن ها شرایط بهتری برای اجابت آن فراهم می سازد.

۱- یأس کامل از خلق

اوّلین ادب قلبی دعا این است که دعاکننده با قطع کامل امید از غیر خدا، دست به دعا بلند کند. از امام صادق علیه السلام در این خصوص چنین نقل شده است:

هرگاه یکی از شما بخواهد که هر درخواستی از پروردگارش می کند، به او عطا فرماید، پس باید از همه مردم ناامید شود و امیدی جز از جانب خداوند نداشته باشد. اگر خداوند این حالت قلبی را در او ببیند، هرچه درخواست نماید، به او عطا می فرماید.(۱)

انسان عاقل هیچ گاه به زمینه ها و شرایطی که به حساب ظاهر برای اجابت دعا فراهم است، امید نمی بندد. هم چنین موانع و مشکلاتی که در طریق اجابت دعا وجود دارد، او را ناامید نمی سازد. علّت این امر، ایمان عمیق اوست به این که سررشته امور به دست خدای متعال می باشد و یقین دارد که اگر او نخواهد، هیچ یک از مقدّمات و زمینه های آماده، منتهی به اجابت نمی شود. هم چنین موانع و مشکلات هم تا وقتی خدا نخواهد، تأثیری در عدم اجابت دعا نمی گذارند.ی.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۴، ح۱۹، به نقل از عدّه الدّاعی.

تعبیر جالبی که در این خصوص به کار رفته، به خوبی بیانگر حالی است که یک انسان مؤمن باید در هنگام دعا کردن داشته باشد. این تعبیر در یک حدیث قدسی از پروردگار متعال خطاب به حضرت عیسی علیه السلام آمده است که به او فرمود:

ای عیسی، مرا هم چون فرد در حال غرق شدن و اندوهناکی که هیچ فریادرسی ندارد، بخوان.(۱)

کسی که در حال غرق شدن در دریاست و هیچ کس را ندارد که به فریادش برسد، چگونه خدا را می خواند؟ اگر انسان بتواند همیشه با چنین حالی دعا کند، خداوند او را اجابت می فرماید.

رعایت این ادب در همه دعاهای انسان هم ممکن است و هم مطلوب؛ چه دعا برای انجام کار بشری باشد و چه یک کار خدایی. در کارهای بشری مقدّمات اختیاری ای که بشر فراهم می کند، انتظار طبیعی برای تحقّق نتیجه را به وجود می آورد، امّا در کارهای خدایی با وجود مقدّمه چینی های بشری نتیجه ای که به دست می آید، بسیار برتر از انتظاری است که آن مقدّمات ایجاد می کند. به عنوان مثال کسی که برای قبولی در کنکور دانشگاه زحمت زیادی می کشد و پایه علمی مناسبی هم دارد، طبیعتاً هم خودش و هم دیگران انتظار دارند که رتبه اش در کنکور، رتبه بالایی باشد. برعکس، کسی که سطح علمی خوبی در طول تحصیل دبیرستان و پیش دانشگاهی نداشته و تلاش زیادی هم در جهت آماده کردن خود برای شرکت در کنکور نکرده است، به روال عادی و طبیعی، انتظار کسب رتبه بالایی در کنکوری.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۴۱، ح۱۱، به نقل از عدّه الدّاعی.

نـدارد. این دو فرد ممکن است برای قبـولی و به دست آوردن رتبه خوب در کنکور دعـا کننـد، امّـا معمولاً ـ حـال متفـاوتی در دعای خود دارنـد. اوّلی به دلیل شـرایط خوبی که دارد، معمولاً حالت ناامیـدی و یأس کامل از غیر خـدا را نـدارد؛ ولی دومی چون اتّکای چنـدانی به خودش نـدارد، علی القاعـده امیـد بیشتری به دسـتگیری خداوند دارد. حالت انقطاع (بریدن) از خلق به سوی خداونـد در وقتی که انسـان دست خود را خـالی می بینـد، بیشتر و بهتر برایش حاصـل می شود. از همین جهت است که دومی چون حسابی برای خود و تلاش هایش باز نمی کنـد، کسب رتبه خوب در کنکور را یک کار خـدایی می بیند و با حال انقطـاع بیشتری دعـا می کنـد؛ در حـالی که فرد اوّل چون خود را چنان نیازمنـد دعا احساس نمی کنـد، حال انقطاعش معمولاً کمتر است. البتّه سـفارش ائمّه علیهم السـلام این است که انسان نباید فریب فراهم بودن شرایط - به حساب ظاهری - را بخورد و این بـاعث شود که بر وجود اسـباب و وسائط تکیه و اتّکا نمایـد. هرچه معرفت انسان به قـدرت الهی بیشتر و عمیق تر باشـد، حساب کمتری روی وجود شرایط و اسباب ظاهری باز می کند و در این صورت است که آن فرد اوّل هم می تواند - با داشتن معرفت صحیح - با حال انقطاع کامل به پیشگاه خداوند دعا کند.

بـا توجّه به این مثـال روشن می شود که هرچه کار خـدایی تر باشـد، حال یأس از خلق و انقطاع کامل به سوی خداونـد بهتر و راحت تر حاصـل می شود و شـرایط اجـابت دعـا زودتر فراهم می گردد. با این ترتیب می توانیم بگوییم که چون طبق آیات و روایات، ظهور امام عصر علیه السلام و تحقّق وعده های الهی در آن زمان یک کار خدایی و غیر

بشری خواهد بود، دعا برای تعجیل فرج همراه با یأس کامل از خلق و انقطاع به سوی خداوند می باشد.

اگر انسان به الهی بودن امر ظهور حضرت توجّه و باور عمیق پیدا کند، خود به خود برای آن چه به عنوان ادای تکلیف در زمان غیبت انجام می دهد - با وجود اهمیّت و لزوم آن - حسابی باز نمی کند و بر آن، اتّکایی نخواهد داشت. در این صورت وقتی تحقّق فرج مولایش را از خداوند می طلبد، حال غریقی را دارد که هیچ فریادرسی برای خود نمی شناسد و امیدی به هیچ چیز و هیچ کس جز خداوند متعال نمی بندد. این گونه دعا کردن برای تعجیل فرج حال خاصّی در فرد ایجاد می کند که همین حال شرایط بهتری برای اجابت دعا فراهم می آورد. اکنون سؤال این است که آیا دعاهای ما برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام این گونه است؟ چند درصد شیعیان، اهل دعا برای جلو افتادن ظهور امام علیه السلام هستند و از میان آن ها چند درصدشان در دعاهای خود، چنین حالی دارند؟ آیا تاکنون اتّفاق افتاده است که یک دعای ما - بله فقط یک دعا- برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام هم چون دعای بیچاره و درمانده ای باشد که برای شفای بیمار سرطانی اش - وقتی از همه اسباب و راه های عادی شفا گرفتن قطع امید کرده است- خدا را می خواند؟

۲- اقبال قلبی در دعا

دومین عملی که رعایت آن در بهتر شدن دعا برای امام عصر علیه السلام بسیار مؤثّر می باشد، اقبال قلبی در دعاست. این امر به عنوان اوّلین شرط اجابت دعا مورد بحث قرار گرفت.

در دعا برای امام عصر علیه السلام - به خصوص در تعجیل فرج آن حضرت - باید به رعایت این شرط توجّه کافی نماییم. آیا وقتی خداوند را می خوانیم تا فرج مولایمان را به جلو اندازد، روح و قلب ما هم این خواندن را همراهی می کند یا فقط لقلقه زبانمان است؟ معمولاً اگر تحقّق چیزی برایمان اهمیّت داشته باشد و دل بستگی روحی به آن داشته باشیم، اقبال قلبی مان در هنگام خواستن آن بیشتر و عمیق تر است. هم چنین اگر نفس دعا کردن برای ما یک عمل باارزش و اساسی تلقّی شود و آن را ناچیز و کم ارزش ندانیم، در هنگام دعا اقبال قلبی بیشتری خواهیم داشت. کسی که قلباً حساب زیادی برای دعا باز نمی کند و آن را مهم و تعیین کننده اصلی نمی داند، به طور طبیعی در وقت دعا توجّه و اقبال روحی کمتری خواهد داشت.

بنابراین اوّلین عامل مؤثّر در اقبال قلبی، مهم بودن تعجیل فرج امام عصر علیه السلام برای دعاکننده است. حال بنگریم آیا تعجیل فرج امام زمان علیه السلام برای ما یک امر مهم و اساسی به حساب می آید یا خیر. اگر بخواهیم به این سؤال پاسخ درستی بدهیم، باید آن را با امور دیگری که در زندگی برایمان اهمیّت دارد، مقایسه کنیم. مثلاً برای عموم انسان ها شغلشان اهمیّت خاصّی دارد؛ چون محلّ درآمد و وسیله امر معاششان می باشد. بنابراین اموری که به اصل شغلشان یا حیثیّت شغلی شان مربوط می شود، برای آنان مهم تلقّی می شود. با این حساب طبیعی است که اگر مشکلی برای شغلشان پیدا شود، مثلاً به نحوی شغل آن ها به مخاطره افتد یا حیثیّت شغلی شان لکّه دار شود، با اقبال قلبی کامل دست به دعا بلند کرده، با همه روح و جانشان از خدا رفع مشکلشان را می طلبند. تقریباً محال است که کسی گرفتاری جدّی شغلی

- آن شغلی که اصل درآمدش به آن وابسته است- پیدا کند و وقتی برای رفع آن دعا می کند، حواسّ ش به دعایش نباشد و قلبش زبانش را همراهی نکند. چنین کسی در وقتی که دعا نمی کند هم قلبش مشغول گرفتاریش است؛ چه برسد به زمان دعا کردن که به طریق اولی دلش متوجّه چیز دیگری نیست.

اکنون بیاییم و مقایسه کنیم و ببینیم آیا ما دوستداران امام زمان علیه السلام گرفتاری غیبت ایشان را به اندازه گرفتاری شغلی مان مهم می دانیم؟ آیا از عدم حضور علنی آن حضرت، نصف اندازه ای که کسب و کارمان به مخاطره افتد، پریشان شده ایم؟! آیا به سامان نبودن اوضاع و احوال ما در غیبت مولایمان به اندازه به هم خوردن وضعیّت شغلی مان. ما را ناراحت و گرفتار کرده است؟ پاسخ ما به این پرسش ها تعیین کننده طبیعی میزان اقبال قلبی ما در دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام است. اگر غیبت طولانی امام عصر علیه السلام نصف یا حتّی ثلث اندازه ای که گرفتاری شغلی مان ناراحتمان می کند، پریشانمان کرده باشد، طبیعتاً در دعا برای رفع غیبت آن حضرت تا حدّی توجّه و اقبال قلبی خواهیم داشت و اگر چنین نباشد، باید فکر دیگری به حال خود بکنیم.

فکر دیگر می تواند این باشد که از جنبه معرفتی ارتباط روحی خود را با امام زمان علیه السلام اصلاح کنیم تا آن چه برایمان مهم نیست، اهمیّت یابد یا آن چه کمتر مهمّ است، اهمیّت بیشتری پیدا کند.

باید به اصلاح و تصحیح اعتقاد خود به امامت و امام علیه السلام بپردازیم. اگر در برداشتن این قدم موفّق شویم، به طور طبیعی هم اهل دعا برای امام زمان علیه السلام و تعجیل فرج ایشان خواهیم شد و هم اقبال قلبی ما در دعا محقّق می گردد.

دومین عـاملی که در تقویت اقبـال قلبی دعاکننـده برای تعجیل فرج امام زمان علیه السـلام مؤثّر است، اعتقاد و باور عمیق او به تأثیر خاصّ دعاست. هر عاملی که انسان را در رسـیدن به مقصود و مطلوبش کمک کنـد، دل و جان او را به سوی خود متوجّه می سازد. هر قـدر تأثیر این عامل را در رسانـدن او به هـدفش بیشتر بدانـد، در ایجاد آن اهتمام و اقبال قلبی بیشتری هم خواهد داشت.

همین امر دربـاره دعـا برای تعجیل فرج امام عصـر علیه السـلام نیز ساری و جاری است. کسـی که باور چنـدانی به تأثیر دعا در جلو انـداختن ظهور آن حضـرت ندارد، به طور طبیعی، اقبال قلبی چندانی در دعاهایش برای تعجیل فرج ندارد. هرچه این باور عمیق تر شود، اقبـال قلبی دعاکننـده هم بیشتر می شود. بنابراین اگر کسـی برای دعا نقش تعیین کننـده و اصـلی در جلو افتادن زمـان ظهور امـام عصـر علیه السـلام قائـل باشـد، خواه ناخواه در هنگام دعا برای تعجیل فرج، روح و روانش متوجّه آن است و هرگز با قلب بی توجّه و غافل، زبان به دعا کردن نمی گشاید.

۳- رقّت قلب

عامـل مهمّ دیگری که در اجابت دعا بسـیار مؤثّر است، رقّت قلب دعاکننـده در هنگام دعاست. از این امر به عنوان شـرط دوم اجابت دعا سخن گفتیم.

هرکس در زمـان هـایی دارای رقّت قلب می باشـد که اگر قـدر آن را بدانـد، می توانـد در همان حال برای تعجیل فرج مولای غریبش دعا کند.

ما می توانیم انسان ها را از جهت رقّت قلب برای امام زمان علیه السلام و

دعـا برای تعجیـل فرج ایشـان به درجـات مختلفی رده بنـدی کنیم. برخی چنان اتّصال روحی و قلبی قوی با امامشان دارنـد که صرف یـاد کردن از گرفتـاری غیبـت آن حضـرت، دلشـان را بـه درد می آورد و آن را نرم و رقیـق می سـازد. ایـن هـا مشـکل چنـدانی برای این که با حال رقّت قلب برای تعجیل فرج مولایشان دعا کنند، ندارند. امّا تعداد این گونه افراد نسـبت به سایرین کم و ناچیز است. بیشتر مردم به صـرف توجّه کردن به ناراحتی های مولایشان در زمان غیبت، حال رقّت قلب پیـدا نمی کننـد. امّا همین گروه در زنـدگی عادی خود، تعلّقات خاطری دارنـد که به خاطر آن ها قلبشان رقّت خاصّی پیـدا می کنـد. به عنوان مثال نوع مردم در مصیبت های شخصی خود، دل شکسته و منقلب می شوند. وقتی کسی عزیز خود - پدر، مادر، فرزند یا ... - را از دست می دهـد، یـاد و خـاطره او حـالت رقّت قلب را برایش ایجاد می نمایـد. هم چنین گاهی دردها و رنـج هایی که در زندگی برای انسان پیش می آید، دلش را به درد می آورد و حتّی ممکن است اشکش را درآورد.

علاوه بر این ها، اهل ایمان به خاطر تعلّق خاطری که به اهل بیت علیهم السـلام به خصوص حضـرت سیّدالشّـهدا علیه السلام - دارند، در مناسـبت های خاصّی که در طول سال وجود دارد - به ویژه ایّام محرّم و دهه عاشورا یا شب های احیا در ماه مبارک رمضان - در مصائب خاندان عصمت و طهارت رقّت قلب خاصّی پیدا می کنند.

اگر کسی دعا در حقّ امام زمان علیه السلام و به خصوص برای تعجیل فرج ایشان را یک کار مهم و اساسی بداند، می تواند از رقّت قلبی که در امور دیگر خود دارد، در دعاهایش بهره مند شود.

ص: ۳۲۵

مثلاً- کسی که پدرش فوت شده یا مصیبتی قلبش را به درد آورده، اگر غافل نباشد، می تواند در همان حالی که به خاطر مسائل شخصی اش رقّت قلب پیدا کرده، از آن حال و هوا در دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام استفاده کافی را ببرد. در واقع دل شکستگی اش را خرج امامش کند و ایشان را در دعا بر خود مقدّم بدارد. هم چنین کسانی که در عزای اهل بیت علیهم السلام - به ویژه مصائب سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و یاران و خانواده آن بزرگوار - رقّت قلبی پیدا می کنند، اگر قدر حال خود را بدانند، از آن برای دعا بر تعجیل فرج امام غریب و مظلومشان بهره می برند؛ یعنی در همان وقتی که دل هایشان در غم اهل بیت علیهم السلام شکسته و احیاناً اشک هایشان هم جاری شده، برای فرج مولایشان دعا می کنند و این بیشترین فایده ای است که از رقّت قلبشان نصیب ایشان می گردد.

یکی از بهترین اسباب برای ایجاد رقّت قلب، یاد کردن از مصائب اهل بیت علیهم السلام است که هم خودش یک عبادت بزرگ می باشد و هم زمینه ساز اجابت دعای انسان می گردد. ما این مطلب را در توضیح ادب هشتم به مناسبت بحث درباره «بکاء» و «تباکی» با ذکر ادلّه اش مطرح خواهیم کرد. نتیجه این که از راه های مُجاز می توانیم رقّت قلب لازم برای اجابت بهتر دعا را در خود و دیگر دعاکنندگان ایجاد نماییم و نباید خود را از این امکان بی نصیب کنیم.

۴- تحصیل تقوا و تهذیب نفس

مطابق تعالیم نورانی اهل بیت علیهم السلام یکی از شرایط لازم برای اجابت دعا، تقوای دعاکننده و پاک بودن نفس او از آلودگی گناهان است. ما این

مطلب را به همراه تأکیدات ائمّه علیهم السلام بر آن، در مباحث گذشته به عنوان شرط دوم دعاکننده مطرح کردیم.

این تأکیدات نشان می دهد که ما باید در کنار اهمیّت دادن به دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام رعایت تقوا و ورع را نیز مهم تلقّی کنیم و اگر می خواهیم دعاهایمان در حقّ مولایمان مستجاب گردد، به صرف این که با رقّت قلب و حال و هوای معنوی برای ایشان دعا کنیم، راضی نشویم.

دعاکننده برای امام زمان علیه السلام باید بداند که پرهیز نکردن از گناهان - حتّی یک گناهی که آن را کوچک می شمارد - می تواند او را از فیض دعاهایش محروم نماید. بنابراین اگر واقعاً امام خود را دوست دارد، بکوشد به خاطر ایشان هم که شده، از گناهانش توبه کند و همان طور که خود ائمّه علیهم السلام سفارش فرموده اند، پیش از عرض حاجت خود به تک تک گناهانش اعتراف نماید و تصمیم قطعی بگیرد که دیگر به سوی آن ها باز نگردد.(۱)

ممکن است کسی را دوست داشته باشیم که گرفتار بلاها و مصیبت هایی باشد، هم چنین بدانیم که دعایمان در رفع گرفتاری های او مؤثّر و مفید است، خودش هم از ما خواسته باشد که برایش دعا کنیم، با این همه دعا کنیم ولی اثر نبینیم. سپس متوجّه شویم که مانع استجابت دعا چیزی است که خودمان ایجادش کرده ایم و با تصمیم و اختیار خودمان قابل رفع است. اگر واقعاً آن شخص را دوست داشته باشیم و بخواهیم رفع ناراحتی و گرفتاری از او بشود، آیا آن مانع را رفعل.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص ۳۲۰، ح۲۸، به نقل از فلاح السّائل.

نمی کنیم؟ اگر نسبت به این امر بی خیال باشیم و در صدد رفع مانع بر نیاییم، باز هم می توانیم ادّعای دوست داشتن او را بکنیم؟

اکنون از خود بپرسیم: تاکنون به خاطر این که دعایم در حقّ امام زمانم مستجاب شود، از چند گناه دوری کرده ام؟ آیا تاکنون اتّفاق افتاده است که از ترس اجابت نشدن دعایم برای تعجیل فرج، از نگاه به نامحرم چشم بپوشم؟ یا از شنیدن موسیقی حرام بگذرم؟ یا از خوردن مال حرام اجتناب کنم؟ و یا ...

پس بیاییم به خاطر آن که دعاهایمان در حقّ مولایمان به اجابت نزدیک شود، به همان اندازه که به دعا کردن اهمیّت می دهیم و به آن عمل می کنیم، به تهذیب نفس خویش از آلودگی گناهان نیز اهمیّت دهیم و در کنار اصرار و الحاح در دعا برای تعجیل فرج، بر توبه از گناهان خود نیز اصرار بورزیم و به انجام هیچ معصیتی راضی نشویم. عیب های خود را بزرگ و درشت ببینیم و دیگران را به خاطر اموری که خودمان به آن ها مبتلا هستیم، سرزنش نکنیم و اعتراف به تک تک گناهان و اقرار به آن ها را مقدّمه دعا برای تعجیل فرج مولایمان قرار دهیم تا امیدمان به تأثیر دعاهایمان بیشتر گردد.

۵- بر عهده نداشتن حقّ النّاس

طبق آموزه های ائمّه اطهار علیهم السلام یکی از شرایط لازم برای اجابت دعا، این است که حقّی از مردم بر عهده دعاکننده نباشد. بودن حقّ النّاس بر گردن انسان به دو گونه متصوّر است: یا امرار معاش انسان از راه حلال نباشد که در این صورت لقمه ای که می خورد، حلال نیست و یا این که دین و بدهی نسبت به دیگری داشته باشد که در احادیث از آن

به «مظلمه» تعبیر شده است.(۱) در هر دو صورت حقّی از دیگران بر عهده فرد می باشد و همین، مانع استجابت دعا می گردد.

کسی که برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام دعا می کند و این کار را نه صرفاً از سر عادت و بی انگیزه، بلکه با عنایت خاص و به نیّت عرض ارادت به ساحت مقدّس مولایش انجام می دهد، قطعاً نسبت به مسأله حقّ النّاس بی تفاوت نمی باشد. او به امید اجابت برای امامش دعا می کند و وقتی بداند که برعهده داشتن حقّ النّاس مانع به نتیجه رسیدن دعاست، سعی می کند به هر شکلی که شده، آن مانع را برطرف نماید. به این ترتیب می توان گفت اهل دعا برای امام زمان علیه السلام بودن با سهل انگاری در حساب و کتاب مالی قابل جمع نیست. آگاهی از احکام شرعی خمس و اجرای دقیق آن، لازمه دقّت داشتن در کسب روزی حلال است. هم چنین احتراز از راه های درآمدی که پاک و بی غلّ و غش نیستند، برای دوستدار امام عصر علیه السلام که به دعا برای ایشان اهمیّت می دهد، جزء ضروریّات می باشد.

نتیجه این که نمی توان اهل دعا برای امام زمان علیه السلام بود و در عین حال نسبت به نحوه امرار معاش و رعایت حقّ النّاس بی تفاوت و اهل مسامحه بود. اگر اماممان و تعجیل در فرج ایشان محبوبمان است، بیاییم با دقّت هرچه بیشتر به رعایت حقوق دیگران در زندگی اهمیّت دهیم.ل.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۲۱، ح۳۱، به نقل از فلاح السّائل.

۶- معرفت به امام عصر علیه السلام و شکر نعمت وجودی ایشان

یکی از آدابی که در دعا کردن وارد شده، شکر نعمت های الهی است.(۱)

حال بنگریم آیا در این امر کوتاهی نمی کنیم. می دانیم که بزرگ ترین و مهم ترین نعمت الهی وجود مقدّس امام عصر علیه السلام است. آیا چنان که شایسته این نعمت عظمی است، معرفت به ایشان داریم؟ ما شیعیان چه اندازه از صفات و کمالات خدادادی ایشان آگاهیم و به آن معتقدیم؟ آیا در مراکز علمی و فرهنگی دینی، حقّ معرفت ایشان در تعلیم و تعلّم ادا می شود؟

در بحث نحوه شکرگزاری در برابر نعمت های الهی، سه رتبه از شکر مطرح می شود: قلبی، زبانی و عملی. همه این مراتب نسبت به وجود نازنین حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه باید تحقّق یابد. امّا حقیقتاً چند درصد از شیعیان آن حضرت چگونگی همین مراتب شکرگزاری را می دانند؟

آیا لازم نیست در کنار اهتمام به دعا برای امام زمان علیه السلام به خصوص تعجیل فرج ایشان، انواع مراتب شکرگزاری نسبت به آن حضرت را بیشتر بشناسیم و به آن ها پایبند گردیم؟ کوتاهی در این امر هم مانع اجابت دعاهایمان می گردد و هم انگیزه و همّت ما را در امر دعا سست می نماید. توضیح این بحث را در فصل دوم بخش دوم آوردیم.۸.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب الثّناء قبل الدّعاء، ح۸.

۷- الحاح و اصرار و دوری از سستی

یکی از مهم ترین آداب دعا که تأثیر بسیاری بر اجابت آن دارد، اصرار ورزیدن بر خواسته خود در دعاست. اصرار انسان بر خواسته خود اگر در برابر مردم دیگر باشد، به هیچ وجه مطلوب خدای متعال نیست، ولی نسبت به ذات مقدّس ربوبی این امر محبوب و پسندیده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

خدای عزّوجل اصرار مردم را به یک دیگر در مورد درخواست هایشان نمی پسندد امّا این امر را نسبت به خود دوست می دارد.(۱)

کسی که بر انجام خواسته اش در برابر فرد دیگری مانند خود اصرار می ورزد، عزّت و آبروی خود را در معرض فروش می گذارد؛ در حالی که معلوم نیست در مقابلش چیزی به دست می آورد یا خیر و اگر به دست می آورد، به قیمت آبرو و اعتباری که برای آن صرف کرده، می ارزد یا خیر. به هر حال خداوند نمی پسندد که مردم در انجام خواسته هایشان به یک دیگر اصرار بورزند، امّا نسبت به خودش این امر را دوست دارد. انسان هرچه در برابر خدای بزرگ بر انجام خواسته اش بیشتر اصرار کند، نه تنها کوچک و خوار نمی گردد، بلکه ذلّت و کوچکی در برابر خالق هستی عین عظمت و بزرگی است.

مرحله بعد این است که انسان از دعا کردن خسته و ملول نشود. رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم سفارش فرمودند:

...پس هرگاه (خداوند) برای یکی از شما باب دعایی را گشود،۴.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب الالحاح فی الدّعاء والتّلبّث، ح۴.

باید (در دعا) جدّ و جهد کند، زیرا خدای عزّوجل خسته و ملول نمی شود تا این که شما خود خسته و ملول شوید.(۱)

روشن است که خدای متعال هیچ گاه و در هیچ صورتی خسته و ملول نمی شود. این ما هستیم که از ادامه دادن و اصرار ورزیدن بر یک امر خسته و ملول می شویم. مقصود پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این است که اگر شما از دعا کردن خسته شوید و آن را رها کنید، خدا هم خواسته شما را رها می کند و دیگر کاری به کارتان ندارد و اگر شما خسته نشوید، خداوند خسته نمی شود و هم چنان در کار استجابت دعای شماست تا آن که با اصرارتان به خواسته خود برسید. امام باقر علیه السلام فرمودند:

قسم به خدا هیچ بنده با ایمانی در برآورده شدن حاجتش به درگاه خدای عزّوجل اصرار نمی ورزد مگر آن که (خداوند) خواسته اش را برآورده می کند.(۲)

آری؛ اگر انسان دری را بکوبد و بر باز شدن آن اصرار ورزد، بالأخره در به رویش باز می شود و او وارد می گردد.

امّا ببینیم این اصرار چگونه تحقّق می یابد؟ انسان در خواستن چیزی که برایش بسیار مهم باشد، اصرار می ورزد و برای امور بی ارزش انگیزه اصرار ندارد. مثلاً کسی که برای رسیدن به یک نعمت مادّی هم چون خانه یا قبولی در کنکور دانشگاه دعا می کند و در دعایش اصرار می ورزد، آن امور را با ارزش و مهم تلقّی می کند. اگر برای آن ها اهمیّت قائل نبود، یا دعا نمی کرد یا در صورت دعا، بر آن اصرار۳.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۶۴، ح۸، به نقل از امالی طوسی.

۲- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب الالحاح فی الدّعاء والتّلبّث، ح۳.

نمی ورزید. اگر رسیدن به چیزی برای انسان مهم شد، بدون نیاز به توصیه و سفارش، خود به خود بر آن اصرار خواهد ورزید.

نکته دیگری که در تحقّق اصرار مؤثّر است، اعتقاد دعاکننده به تأثیر اصرار در تحقّق خواسته اش می باشد. در مورد دعا برای امام عصر علیه السلام و به خصوص تعجیل فرج ایشان باید به عملی شدن این دو عامل توجّه کافی نماییم: یکی این که ظهور امام عصر علیه السلام برای ما مهم و باارزش باشد و دیگر آن که اصرار در دعا را برای تعجیل در آن مؤثّر بدانیم.

تحقّق عامل اوّل بستگی به میزان معرفت ما به مقام رفیع آن حضرت نزد خداوند دارد و این که ظهور ایشان مطلوب و محبوب همه انبیا و اولیای الهی بوده است. باید به این باور برسیم که عملی شدن آمال و اهداف همه مکاتب آسمانی و پیامبران بزرگ از آدم علیه السلام تا خاتم علیه السلام فقط و فقط با فرج امام عصر علیه السلام محقّق می گردد و تا چنین روزی نرسد، آرزوی هیچ یک از آن برگزیدگان خداوند بر آورده نمی گردد. هرچه در این زمینه به مطالعه آیات و روایات و کتاب های مفیدی که با استناد با ادلّه نقلی معتبر، این موضوع را مطرح کرده اند، بپردازیم، جایگاه بلند ظهور امام زمان علیه السلام را در فرهنگ دین بیشتر باور خواهیم نمود.

برای تحقّق عامل دوم نیز باید به آیات و احادیث مربوط به تأثیر اصرار در دعا را در اجابت زودتر آن، مطالعه نماییم تا این اعتقاد عمق بیشتری در وجود ما پیدا کند. در این صورت اهل اصرار و الحاح در دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام خواهیم شد.

این اصرار دو جنبه می تواند داشته باشد: یکی تعمیم دعا در مکان ها و زمان ها و شرایط مختلف است. وقتی کسی بر خواستن چیزی اصرار داشته باشد، وقت و بی وقت آن را طلب می کند و به هر مناسبتی خواسته اش را پیش می کشد و خلاصه دنبال بهانه می گردد تا از آن سخن بگوید و تکرارش نماید. این جنبه اصرار، به کمیّت و تعداد دعاها مربوط می شود. ساده ترین مثالی که می توانیم برای این نوع اصرار در دعا برای تعجیل فرج ذکر کنیم، دعای صلوات به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و آل او علیهم السلام همراه با درخواست تعجیل فرج برای ایشان است:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل فَرَجَهُم.

هم چنین می توانیم کامل تر دعا کنیم و بگوییم:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل فَرَجَهُم بِقائِمِهِم.

و کامل تر این که در انتهای آن دعای:

وَالعَن اَعدائَهُم.

را بیفزاییم. این دعا با وجود سادگی، بسیار دعای مؤثّر و بافضیلتی است که در طول شبانه روز بدون مزاحمت با بسیاری از مشغله ها انجام شدنی است.

جنبه دوم اصرار، به کیفیّت دعا کردن انسان برمی گردد. کسی که بر داشتن چیزی اصرار دارد، نوع درخواستش با کسی که اصرار ندارد، فرق می کند. پافشاری و تأکید او به نحوی است که جز با تحقّق مطلوبش از طلب آن دست بردار نیست و به هیچ قیمتی حاضر نیست در خانه خدا را رها کند، مگر آن که خواسته اش برآورده شود.

حال توجّه کنیم که تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام امری است که محبوب خدا و اولیای اوست و ما یقین داریم که خواستن آن قطعاً مورد رضای پروردگار می باشد. البتّه باید توجّه داشته باشیم که اصرار کردن در مورد آن نباید همراه با تعیین ضرب الاجل قطعی برای ظهور حضرت باشد. ما می توانیم از خدا بخواهیم که ظهور امامان را در همین سال جاری قرار دهد، یا آن را در ماه فعلی مقدّر فرماید یا این که تا قبل از هفته آینده ایشان را ظاهر فرماید. حتّی می توانیم دعا کنیم که ظهور ایشان همین امروز یا همین ساعت واقع شود. همه این ها مجاز است، امّا نباید چنین بگوییم که: الّا و لابدّ باید در فلان روز یا ساعت یا هفته یا ماه یا سال و یا ... ظهور حضرت واقع شود. این گونه دعا کردن، خلاف ادب بندگی و نوعی تعیین تکلیف برای خدای متعال می باشد و از حدّ اصرار و الحاح در درخواست فراتر می رود؛ بنابراین شایسته و مجاز نیست.

یکی از نمودهای کیفی اصرار در دعا، قسم دادن خداوند در هنگام دعاست. کسی که بر خواستن چیزی اصرار دارد، آن را با قسم طلب می کند و به هر زبانی که شرعاً مجاز باشد، خدا را قسم می دهد که خواسته اش را برآورده سازد.

یکی دیگر از جلوه های اصرار در دعا، متوسّل شدن به اسباب و وسائطی است که در پیشگاه خدا آبرو دارند و خواندن پروردگار به وساطت آنان، اجابت دعا را سریع تر و سهل تر می سازد.

ص: ۳۳۵

۸- بکاء، ضجّه، تضرّع و ابتهال

یکی دیگر از آداب نیکوی دعا کردن - اگر برای انسان حاصل شود - گریه کردن در هنگام دعاست. از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

هرچیزی اندازه و وزنی دارد مگر اشک که یک قطره آن دریاهایی از آتش را خاموش می سازد. پس آن گاه که چشم از اشک پر شود (بدون آن که سرازیر گردد) گرد پریشان حالی و ذلّت بر آن صورت ننشیند و چون (اشک از دیده) سرازیر شود، خداوند آن (صورت) را از این که بر آتش دوزخ بیفتد، حرام گرداند و اگر یک نفر در بین امّتی گریان شود، همه آن ها مورد رحمت (پروردگار) قرار می گیرند.(۱)

گریه ای که برای خدا باشد و اشکی که برای او ریخته شود، بالاتر از این است که ارزشی برای آن تعیین کنند و کافی است که یک نفر در بین یک امّت چنین حالی داشته باشد تا همه آن ها مورد عنایت و رحمت حق واقع شوند.

امّا گریه چون از دل برمی آید، ممکن است کسی در هنگام دعا حال مناسب آن را نداشته باشد. در این صورت باید چه کند؟ آیا می توان به صورت تصنّعی گریه کرد و اشک ریخت؟

قطعاً گریستن چیزی نیست که برای عموم افراد به صورت تصنّعی ممکن باشد و اگر هم کسانی بتوانند به طور ساختگی اشک بریزند، این کار هیچ ارزشی ندارد و هیچ یک از فضایل «بکاء» که در احادیث۱.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب البکاء، ح۱.

مطرح شده، بر آن مترتّب نمی گردد. این جاست که می بینیم ائمّه علیهم السلام در جایی که کسی حال بکاء و اشک ندارد، او را به «تباکی» توصیه فرموده اند. به فرمایش امام صادق علیه السلام در این زمینه توجّه کنید:

اگر گریه نداری، خود را به گریه وادار کن.(۱)

تباکی به معنای تظاهر کردن به بکاء نیست. بله، اگر انسان خود را با تکلّف و زحمت به گریه وادارد، خواه ناخواه ظاهر او نشان می دهد که می خواهد گریه کند و هرکس او را ببیند، چنین برداشتی می کند. امّا این معنا غیر از آن است که گفته شود شخص ادای گریه کردن را درمی آورد یا صرفاً به گریه تظاهر می کند. امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرموده اند:

... حاجت خود را بخواه و خود را به گریه وادار اگرچه به اندازه سر مگس باشد، همانا پدرم می فرمود: نزدیک ترین حالت بنده نسبت به پروردگار عزّوجلّ زمانی است که با حال گریه در سجده باشد.(۲)

این که فرموده اند: هرچند به اندازه سر مگس باشد، به این معناست که انسان خود را به گریه وادارد و سعی کند هرطور شده از چشمش اشک بیاید اگرچه این اشک به اندازه سر مگس مختصر باشد؛ یعنی فقط به اندازه ای باشد که پلک انسان مرطوب گردد.

حال برای این که انسان خود را به گریه وادارد، باید چه کند؟ یکی از راه هایی که مورد تأیید ائمّه اطهار علیهم السلام قرار گرفته، این است که انسان مصیبت های وارد بر خود و نزدیکانش را به یاد آورد تا از این ۰.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب البکاء، ح۸.

۲- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب البکاء، ح ۱۰.

طریق متأثّر شده، رقّت قلب پیدا کند. همین رقّت قلب می تواند سبب گریه و مقدّمه ای برای دعای همراه با اشک او شود. اسحاق بن عمّار می گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: در حال دعا دوست دارم گریه کنم ولی گریه ام نمی آید و گاهی برخی از خانواده ام را که فوت کرده اند، به یاد می آورم، آن گاه دلم می سوزد و می گریم، آیا چنین کاری جایز است؟ حضرت فرمودند: بله، یاد آن ها بکن، وقتی دلت سوخت، گریه کن و خدای خود را بخوان.(۱)

عمل دیگری که همراه با گریستن جزء آداب نیکوی دعا به پیشگاه الهی به شمار می آید، «ابتهال» است. ابتهال در لغت به معنای لابه و التماس کردن می باشد و در جایی به کار می رود که انسان با اظهار نهایت خواری و تذلّل به پیشگاه خداوند، کمال نیاز خود را به آن چه از او درخواست می کند، با اصرار و الحاح می رساند. یکی از رساترین حرکاتی که چنین حالتی را در انسان نشان می دهد، بالا بردن دست ها به نشانه گدایی و التماس از خداوند است. در فرمایش های ائمّه علیهم السلام همین حالت را «ابتهال» نامیده اند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ابتهال بالا بردن دست ها و کشیدن آن ها (رو به آسمان) است و این در هنگام اشکریختن است سپس دعا کن.(۲)

کشیدن دست ها و بالا بردن آن ها همراه با گریه و اشک، حال ابتهال است که زمینه ساز خوبی برای اجابت دعا می باشد.۱.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب البکاء، ح۷.

۲- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب الرّغبه و الرّهبه...، ح۱.

برای پیدایش حال گریه و ضجّه در هنگام دعا برای امام عصر علیه السلام پیش از هر چیز باید دل را جلا و صفا داد ورابطه قلبی با آن حضرت علیه السلام را استحکام بخشید تا خود به خود با یاد ایشان، چشم اشکبار شود. هرچه محبّت آن حضرت در دل انسان عمیق تر گردد، یاد و نام محبوب، او را بیشتر منقلب می سازد و به آن جا می رسد که اگر کسی از امام علیه السلام یاد کند، دوستدار ایشان ناخودآگاه گریه اش می گیرد. پس هر عملی که موجب ازدیاد محبّت به ایشان شود، حال گریه را نیز در انسان تقویت می نماید.

امّا نمی توان گفت که اگر چنین حالی در کسی نیست، از خیر این ادب مؤثّر در اجابت دعا بگذرد. اگر رابطه قلبی با امام زمان علیه السلام در آن حدّ بالا باشد، بسیار خوب است؛ ولی اگر نبود، می توان با برقرار کردن اتّصال قلبی در هنگام دعا و قبل از آن، زمینه مساعدی برای گریستن موقّت ایجاد نمود. این هم بسیار کار خوبی است و خود این عمل، محبّت شخص را به مولایش تقویت می کند. قطعاً یاد کردن از حضرت و متذکّر شدن به محبّتی که ایشان نسبت به رعیّت خود دارد از طرفی، و یاد کردن از آلام و رنج های ایشان در زمان غیبت از طرف دیگر، در پیدایش حال گریه در دعاکننده می تواند مؤثّر باشد. بنابراین خوب است که انسان وقتی می خواهد برای امام زمانش دعا کند، قدری به یادآوری این احوال و اوصاف ایشان بپردازد تا قلبش اتّصال بیشتری با حضرت پیدا کند و سوز دل، مقدّمه اشک ریختن شود، آن گاه با حال گریه برای مولایش دعا کند.

حال ضجّه و تضرّع هم برای انسان بی دلیل پیدا نمی شود. باید اتّصال

روحی و قوی تری با ائمّه اطهار علیهم السلام به خصوص حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه برقرار نمود تا در هنگام دعا برای ایشان ناله و فریاد انسان بلند شود و به خاطر تعجیل فرج آن حضرت زار بزند. برخی از زمینه سازی هایی که در مورد گریه برای آن حضرت بیان شد، اگر شدید شود، می تواند به ضجّه و تضرّع هم منتهی گردد. فراموش نکنیم که به فرموده امام صادق علیه السلام ضجّه و بکاء در زمان غیبت امام عصر علیه السلام و درخواست تعجیل فرج ایشان -که بنی اسرائیل چهل صباح انجام دادند و نتیجه گرفتند - تأثیر به سزایی در جلو افتادن ظهور آن سرور خواهد داشت.(۱)

بنابراین علاوه بر دعا برای تعجیل فرج امام علیه السلام خود حالت گریه و ضجّه داشتن در فراق ایشان موضوعیّت دارد و می تواند ظاهر شدن امام غریبمان را نزدیک تر سازد.

۹- دعا در حالات مختلفی که وعده اجابتش داده شده

در احادیث اهل بیت علیهم السلام در مورد بعضی افراد یا حالات خاصّی از دعاکنندگان به طور خاص وعده اجابت داده شده است. ما باید از فراهم بودن این امکان و شرایط ویژه برای دعا در حقّ امام عصر علیه السلام بهره کافی ببریم و در مواقعی که وعده اجابت داده شده، متذکّر دعا برای تعجیل فرج باشیم. در این جا به ده مورد از این شرایط اشاره می کنیم تا روشن شود که اگر کسی درصدد دعا برای مولایش باشد، از چه فرصت هایی می تواند بهره برداری مناسب بکند:۹.

۱- تفسیر عیّاشی، ج۲، ص۱۵۴، ح۴۹.

۱- اوّلین نمونه دعـای فرد مؤمن است در حقّ برادر مؤمنش وقتی که به خاطر اهل بیت علیهم السـلام به او مساعـدت و کمکی کرده باشد.(۱) در ایـن صـورت دعـای خیر انسـان برای برادر دینی اش - کـه به او احسـان نمـوده - مسـتجاب است. ملاـحظه فرمایید که اگر کسی به خاطر اهل بیت علیهم السلام به دیگری نیکی کند، دعای آن که مورد احسان واقع شده، در حقّ نیکی کننـده مسـتجاب می شود. در این صورت دعای مؤمن در حقّ خود اهل بیت علیهم السـلام که همه نیکی ها و خیرات از ایشان به او رسـیده، به طریق اولی مسـتجاب خواهـد بود. مـا اگر برای امام عصـر علیه السـلام دعای خیر نماییم، در حقیقت برای همه اهل بیت علیهم السـلام دعا کرده ایم. مهم این است که دائماً به این حقیقت متـذکّر باشـیم که هر خیری از هر طریقی که به ما می رسد، سرچشـمه و منبع و مجرای رسیدن آن، وجود مقدّس امام زمان علیه السلام است. پس ما نباید همه واسطه ها را ببینیم و از سرچشمه و مجرای اصلی فیض، غافل باشیم.

۲- دعـای دیگری که به فرمـایش امیرالمـؤمنین علیه السـلام مردود نمی شود، دعـای فرزنـد نیکوکـار در حقّ پـدرش است.(۲) روشن است که به تصـریح احادیث، امام زمان علیه السلام پدر دلسوز (الوالِدُ الشَّفیقُ)(۳) و مهربان بر رعیّت خود هستند و حقّ ایشان بر فرزنـدان خود از حقّ هر پدر دیگری بر فرزندش بیشتر و بالاتر است. حال اگر یکی از فرزندان ایشان در حقّ این پدر، احسان و نیکی کرده باشد، دعایش در حقّ او مستجاب می شود.۱.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۵۶، ح۶، به نقل از امالی طوسی.

۲- بحارالانوار، ج۹۳، ص۴۲۳، ح۴۰، به نقل از الارشاد مفید.

۳- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح۱.

بنـابراین چه خوب است که انسـان متوجّه این معنا باشـد و اگر موفّق به انجام کار خیری در حقّ مولایش شـد، از وعـده اجابت دعا که خداوند به او داده است، برای امام زمانش اسـتفاده کند و این فرصت را خرج ایشان کند. به یقین بهترین استفاده از این فرصت، دعا برای تعجیل فرج و رهایی حضرت از رنج ها و گرفتاری های زمان غیبت می باشد.

۳- دعای دیگری که وعـده اجابتش داده شـده، دعای عمره گزار(۱) و حج گزار(۲) است. این دو، مهمان های ویژه خـداوند هسـتند که توفیق زیارت و طواف خانه او را پیدا کرده اند. آیا دوسـتداران امام زمان علیه السلام که به حج یا عمره مشرّف می شونـد، می داننـد که چه فرصتی برای دعا در حقّ مولایشان دارنـد؟ چنـد درصـد از ایشان به این موقعیّت توجّه دارنـد و آن را صرف دعا برای امامشان می کننـد؟ حیف است که انسان این فرصت های طلایی و اسـتثنایی را پیـدا کنـد و از بهترین دعاها - که حتّی برای خودش بیشترین فایده ها را دارد - غافل باشد.

۴- دعـای دیگری کـه بـه فرمـوده امـام هفتم علیه السـلام از پیشـگاه الهی مردود نمی گردد، دعـای روزه دار در هنگـام افطـار است.(۳)

کسـی که یـک روز را به خاطر امتثال امر خداونـد روزه گرفته است، در وقت افطار پاداشـی از جانب پروردگارش دارد و آن، اجابت دعایش می باشـد. چه زیباست که انسان قدرشـناس، این پاداش را تقـدیم به مولای خود کند و برای تعجیل فرج ایشان دعا کند. اگر این مولای مهربان ببیندی.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۵۴، ح۱، به نقل از امالی صدوق.

۲- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب من تستجاب دعوته، ح۱.

۳- بحارالانوار، ج۹۳، ص ۳۶۰، ح۲۱، به نقل از الدّعوات راوندی.

که یکی از دوستانش، جایزه دریافتی خود را به ایشان تقدیم کرده، آیا بهترین پاداش ها و جوایز را از خداوند برای این دوست خود طلب نمی کند؟ آیا خودش که صاحب و مالک خزائن الهی است، به بهترین وجهی احسان دوست خود را تلافی نخواهد کرد؟ حاشا و کلّا!

۵- مورد بعدی دعای فرد بیمار است(۱)؛ به خصوص در حقّ کسی که به عیادت او می رود.(۲) خداوند به تلافی درد و رنجی که بیمار تحمّل می کند، وعده استجابت دعا را به او داده است. آیا وقتی بیمار می شویم، توجّه داریم که فرصتی برای دعا در حقّ امام زمان علیه السلام به دست آورده ایم که حیف است آن را در مسیر دیگری مورد استفاده قرار دهیم؟ اگر همه بیماران شیعه با توجّه به این فرصت خدادادی، دعای مستجاب خود را خرج مولایشان کنند، آیا تأثیری در تعجیل فرج ایشان نخواهد داشت؟

آیا می دانیم که طبق فرموده امیرمؤمنان علیه السلام(۳) هر مؤمنی که مریض می شود، امام زمانش هم به خاطر بیماری او بیمار میشوند؟! و اگر دعایی کند، امام زمانش به دعای او آمین می گویند؟! بیماری آن حضرت در بیماری شیعه اش هم چون بیمار شدن مادر است به خاطر بیماری فرزندش که به سبب شدّت علاقه و محبّت به او، چنین می شود و قطعاً امام زمان علیه السلام برای فرزندانش از مادر در حقّ فرزند، مهربان تر و دلسوزتر هستند. حال که این پدر مهربان در بیماری فرزندش چنان۱.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب من تستجاب دعوته، ح۱.

۲- بحارالانوار، ج۸۱، ص۲۱۷، ح۱۰، به نقل از ثواب الاعمال.

۳- بصائرالدّرجات، جزء۵، باب ۱۶، ح۱.

رنجور می شود که خود بیمار می گردد، آیا رسم انسانیّت و مروّت نیست که آن فرزند در هنگام بیماری به فکر پدر و مولایش باشد و برای او دعا کند، به این امید که این دعا به آمین خود او مستجاب گردد؟

نکته دیگری که توجّه به آن در این بحث مفید و سازنده است، این است که طبق نقل جناب حسین بن روح نوبختی نایب سوم امام زمان علیه السلام در زیارت رجبیّه، شفای بیماران صرفاً به برکت اهل بیت علیهم السلام صورت می پذیرد. در همان زیارت خطاب به آن ذوات مقدّس می خوانیم:

فَبِکُم یُجبَرُ المَهیضُ وَ یُشفَی المَریضُ.(۱)

شکستگی ها فقط به واسطه شما التیام پیدا می کند و بیماران صرفاً به سبب شما بهبود می یابند.

این عبارات نشان می دهد که خداوند تنها صدقه سر امام عصر علیه السلام بیمار را شفا عنایت می فرماید. پس چه قدر شایسته است که هر بیماری به خاطر سپاس گزاری از این واسطه نعمت، از دعا برای مولایش غفلت نکند تا مبتلا به کفران نعمت های الهی نگردد.

۶- یکی از دعاهایی که وعده اجابت آن داده شده، دعا در غیاب برادر مؤمن است. امام باقر علیه السلام فرمودند که چنین دعایی از پروردگار متعال محجوب نمی ماند و هرکس پشت سر مؤمنی برای او دعا کند، از جانب خداوند به او خطاب می شود:

و مانند آن چه خواسته ای، برای خودت است.(۲)۲.

۱- بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۹۵.

۲- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب من تستجاب دعوته، ح۲.

کـدام برادر مؤمن را سـراغ داریم که ایمانش از مولایمان امام زمان علیه السـلام کامل تر و حقوقش بر ما بیشتر باشد؟ طبق این وعده الهی اگر کسـی در غیاب آن حضـرت، برای ایشان دعا کند، مشمول همان دعا از جانب خداوند خواهد شد و به فرموده پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هیچ دعایی از دعای دیگری در حقّ برادر غائبش زودتر مستجاب نمی گردد.(۱)

بنـابراین حیف است که از این فرصت برای دعـا در حقّ بهـترین برادر غـایب خود، حضـرت ولیّ عصـر (عجّل الله تعـالی فرجه الشّریف) استفاده نکنیم.

۷- از موارد دیگری که وعـده اجـابت دعـا داده شـده، وقتی است که به یـک مؤمن فقیر کمـک می شود؛ خداونـد دعـای آن نیازمند را مسـتجاب می فرماید.(۲) با این ترتیب هم مؤمن نیازمنـد و هم کسـی که به او مساعـدتی می کنـد، می تواننـد از این فرصت برای برآورده شدن حاجت هایشان اسـتفاده کنند. امّا حقیقتاً چند درصد از دوسـتان امام عصر علیه السلام از این امکان برای دعا در حقّ ایشان بهره برداری می کنند؟ آیا وقتی به فقیری کمک می کنیم، متذکّر هستیم که به این وسـیله فرصتی برای عرضه یک دعای مستجاب به پیشگاه خداوند فراهم نموده ایم؟ آیا خود آن مؤمن فقیر به این حقیقت توجّه دارد؟

۸- یکی دیگر از دعاهای مسـتجاب، دعای کودکی است از امّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که هنوز به تکلیف نرسیده و مرتکب گناه نشده است.(۳)م.

۱- اصول کافی، کتاب الدّعاء، باب من تستجاب دعوته، ح۷.

۲- بحارالانوار، ج۹۳، ص ۳۶۰، ح ۲۰، به نقل از الجواهر کراجکی.

۳- همان، ص۳۵۷، ح۱۴، به نقل از صحیفه الرّضا علیه السلام.

برخلاف آن چه گاهی مشاهده می شود که به کودکان در انجام عبادات اهمیّت چندانی داده نمی شود، در اسلام کودکانی که پدر یا مادر آن ها مؤمن باشند، احترام خاصّی دارند و عباداتشان می تواند صحیح و مقبول باشد. یکی از این عبادت ها، دعای ایشان است که طبق وعده رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم پذیرفته و مستجاب می باشد.

بنابراین ما می توانیم و باید برای دعاهای کودکان امّت اسلام حساب باز کنیم و برای برآورده شدن هر حاجتی - و در صدر همه، تعجیل فرج مولایمان از آن ها بخواهیم دعا کنند یا خود دعا کنیم و آنان آمین بگویند.

۹- یکی از دعاهایی که به فرموده پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم شکّی در مستجاب شدنش نیست، دعای مسافر است.(۱) این فرصتی است که معمولاً- بدون هیچ زحمتی برای انسان فراهم می شود. آیا توجّه داریم که از این فرصت می توانیم برای دعا در حقّ امام زمان علیه السلام و تعجیل فرج ایشان استفاده کنیم؟ حقیقتاً چند درصد از شیعیان از این امکان بهره برداری کامل می کنند؟

۱۰- آخرین موردی که در این بحث اشاره می کنیم، دعای قاری قرآن است. به فرموده امام مجتبی علیه السلام هرکس قرآن تلاوت کند، دعایش مستجاب است یا فوری و سریع و یا در آینده.(۲) انصافاً از این همه قرائت قرآن که در میان مسلمانان انجام می پذیرد، چه تعدادی از آن ها با دعای برای امام زمان علیه السلام همراه است؟ متأسّفانه اکثریّت قابل توجّهی ازی.

۱- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۵۸، ح۱۷، به نقل از نوادر راوندی.

۲- بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۳، ح۱۷، به نقل از الدّعوات راوندی.

قاریان قرآن - چون شیعه نیستند و اعتقاد صحیحی به امام عصر علیه السلام ندارند - از معرض این عبادت شریف بیرون هستند. امّا شیعیان و دوستداران آن حضرت چه طور؟ آیا این قاریان، از تلاوت قرآن در جهت دعا برای تعجیل فرج مولایشان بهره کافی می برند؟ آیا به اندازه حاجات شخصی خود، به این امر اهمیّت می دهند؟

۱۰- نیابت از زندگان و مردگان

یکی از آدابی که رعایت آن در دعا برای حضرت ولیّ عصر (عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) تأثیر به سزایی در اجابت دارد، دعا به نیابت از اهل ایمان است. نیابت در یک عمل به معنای انجام دادن آن از جانب «منوبُ عنه» است. نیابت در عبادت بابی است در فقه که شامل بسیاری از اعمال مستحبّ عبادی - از جمله دعا - می شود.

ما می توانیم از جانب یک یا چند فرد دیگر دعا کنیم و با این کار «منوبٌ عنه» را در دعای خود شریک کنیم. این نیابت انگیزه های مختلفی دارد: گاهی می خواهیم خیری به دیگری برسانیم. از جانب او دعا می کنیم تا این عمل عبادی در نامه عمل او ثبت گردد؛ گویی خود او این عمل را انجام داده است. گاهی هم می خواهیم دعایمان به اجابت نزدیک تر شود، لذا از جانب مؤمن آبرومندی دعا می کنیم تا خداوند به خاطر او دعایمان را اجابت کند. در نیابت از دیگری فرقی بین زنده و مرده نیست؛ چنان که بین یک یا چند نفر هم تفاوتی وجود ندارد. می توانیم از یک یا چند فرد زنده یا مرده، نیابت کنیم یا از عدّه ای که برخی از آن ها مرده و برخی دیگر زنده هستند. اگر از جانب تعداد

زیادی نیابت کنیم، بهره و حظّ هر یک، کمتر از وقتی که فقط از یک نفر نیابت کنیم، نمی شود. با این ترتیب می توانیم بسیاری از عبادت های مستحبّی خود - از جمله دعا - را به نیابت از تعداد زیادی زن و مرد مؤمن انجام دهیم تا هم آن ها را در عبادت خود شریک نماییم و هم به خاطر آبرویی که حدّاقل برخی از آن ها نزد خدا دارند، دعایمان زودتر به اجابت برسد.

دعا در حقّ امام عصر علیه السلام هم از این قاعده کلّی مستثنا نیست. اگر می خواهیم دعای ما برای مولایمان هم برای خودمان بیشتر فایده داشته باشد و هم خیر بیشتر به دیگران و خود امام زمان علیه السلام برساند، خوب است که در دعاهایمان سایرین را شریک کنیم و به نیابت از آنان دعا کنیم. البتّه نیّت نیابت در عبادت باعث نمی شود که - در صورت قبولی آن - چیزی از بهره ما در عبادت کاسته شود، بلکه به ادلّه ای که گفتیم، احتمال بهره بردن ما را بیشتر می کند. بنابراین نیابت از دیگران، ما را از زمره عاملان آن عبادت، خارج نمی سازد.

نمونه هایی از این گونه دعا کردن را در آن چه از ائمّه اطهار علیهم السلام به ما رسیده است، مشاهده می کنیم. در همین دعای عهد معروف که از وجود مقدّس امام صادق علیه السلام نقل شده و فضائل زیادی برای خواندن آن در چهل صبح ذکر فرموده اند، چنین می خوانیم:

اَللّهُمَّ بَلِّغ مَولانَا الاِمامَ الهادیَ المَهدیَّ القائِمَ بِأَمرِکَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ وَ عَلی آبائِهِ الطّاهِرینَ عَنِ المُؤمِنینَ وَ المُؤمِناتِ فی مَشارِقِ الاَرضِ وَ مَغارِبِها وَ سَهلِها وَ جَبَلِها وَ بَرِّها وَ بَحرِها وَ عَنّی وَ عَن والِدَیَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَهَ عَرشِ اللهِ وَ مِدادَ

کَلِماتِهِ وَ ما اَحصاهُ عِلمُهُ وَ اَحاطَ بِهِ کِتابُهُ.(۱)

این عبارات، دعایی است در حقّ امام زمان علیه السلام که دعاکننده از خدا می خواهد که بالاترین درودها و رحمت های خود را - به اندازه عرش خدا و جوهر کلمات او و آن چه مشمول علم خدا گردیده و در کتابش گنجانده شده - بر وجود مقدّس مهدیّ قائم علیه السلام ارزانی کند. در این جا دعاکننده تصریح نموده که این درخواست را از جانب خودش و پدر و مادرش و همه مردها و زنان با ایمان در سراسر زمین - دشت و کوه و خشکی و دریا - مطرح می کند. این یک نمونه دعایی است که دعاکننده افراد بسیار زیادی را در عمل خود شریک می گرداند و با این کار هم خیری به آنان می رساند و هم اجابت دعایش را سهل تر و سریع تر می سازد. هرچند در این دعا صراحتاً نیابت از دیگران مطرح شده، ولی لزومی ندارد که همیشه چنین باشد و نیابت صرفاً با نیّت شخص تحقّق پیدا می کند. همین که انسان در قلب خود از جانب یک یا چند فرد قصد نیابت کند، آثار آن بر عملش مترتّب می شود و نیازی نیست که نیّت خود را به زبان آورد.

مقایسه دعای مأثور و دعای غیر مأثور برای امام زمان علیه السلام

پس از این که با چگونگی دعا برای امام زمان علیه السلام آشنا شدیم، اکنون اشاره ای خواهیم داشت به برخی از دعاهایی که می توانیم در حقّ مولایمان داشته باشیم. به طور کلّی دعاهای ما دو گونه هستند: یا متن و عبارت آن ها عیناً از زبان یا قلم معصوم علیه السلام صادر شده و یا غیر.

۱- بحارالانوار، ج۵۳، ص۹۶، ح۱۱۱، به نقل از مصباح الزّائر.

معصومین آن ها را انشا کرده اند. قسم اوّل را دعاهای مأثور می نامیم؛ چون از ناحیه مقدّس معصومین علیهم السلام به ما رسیده است. قسم دوم، دعاهای غیر مأثور هستند که شامل دعاهایی که خودمان - به زبان فارسی یا هر زبان دیگری - انشا می کنیم، می گردد. ابتدا به بحث درباره دعاهای غیر مأثور می پردازیم.

اوّلین نکته این است که دعا به معنای خواندن خداست و ما مُجازیم که به هر زبانی خداوند را بخوانیم؛ به شرط آن که عبارات ما «دالّ بر تشبیه پروردگار نباشد. تشبیه به این است که مثلاً او را جسم یا جسمانی بدانیم و تعابیری را به کار ببریم که دلالت بر جسمانیّت ذات مقدّس خداوند داشته باشد. بنابراین اگر کسی خدای خود را انسان گونه بخواند - مثلاً برای او دست و پا و گوش و زبان شبیه آن چه در انسان هاست، قائل شود - مرتکب تشبیه شده است. اگر با هر زبانی که دعا می کنیم، چنین انحرافاتی در عباراتمان نباشد، انشاء دعا اشکالی ندارد.

البتّه نوع خواندن خداوند در حالات مختلف، مختلف است. گاهی می خواهیم به طور ساده بگوییم: «خدایا ظهور مولای ما را برسان». این گونه دعا کردن پیچیدگی خاصّی ندارد و برای همگان میسّر و ممکن است. کافی است از لفظی که بر ذات خداوند دلالت می کند، معنایی را که دالّ بر تشبیه باشد، اراده نکنند. گاهی الفاظی برای حکایت از پروردگار متعال به کار می رود که معنای تشبیهی دارند و دعاکننده از روی جهل، همان معنای باطل را اراده می کند. این جا باید او را متذکّر خطایش نمود تا از ورطه تشبیه ناخواسته، به درآید. امّا اگر با علم به

این که لفظ، دالّ بر تشبیه است، آن را بر خداوند اطلاق نماید و همان معنای تشبیهی - مثلاً جسمانیّت- را اراده کند، مرتکب خطای نابخشودنی شده و دعایش مردود است.

پس نوع افراد عادی در دعاهایی که به زبان ساده - فارسی، عربی و ...- می کنند، نیاز به معلومات چندانی در معارف دینی ندارند. امّا اگر از این سادگی درآید و کسی بخواهد از حدّ به کار بردن الفاظی که فقط بر وجود مقدّس پروردگار دلالت می کند، بالاتر رود، باید با علوم و معارف دینی آشنایی داشته باشد. مثلاً اگر بخواهد در مقدّمه دعا به حمد و ثنای الهی بپردازد یا در ضمن دعا به مسائلی هم چون قضا و قدر و بداء اشاره نماید، باید معنای صحیح تحمید و توصیف خدا و معانی اصطلاحات خاصّ قرآنی و روایی را بداند و این کار از سطح دانش نوع عوام بالاتر است. کسانی صلاحیّت این گونه دعا کردن را دارند که با معارف توحیدی اهل بیت علیهم السلام آشنایی خوب و قابل قبولی داشته باشند. این گونه افراد معمولاً در دعاهایی که انشا می کنند، از عین عبارات ائمّه علیهم السلام یا حدّاقل مضامین آن ها استفاده می کنند؛ چون با زبان ایشان مأنوس هستند و به طور معمول چیزی خارج از حوزه معارف اهل بیت علیهم السلام به زبان نمی آورند.

نکته ای که در مورد دعاهای غیر مأثور جالب توجّه می باشد، این است که گاهی انسان اگر از روی مکتوبی دعایی را که از ائمّه اطهار علیهم السلام نقل شده بخواند، توجّه و حضور قلب چندانی به محتوا و مضمون آن ندارد، امّا اگر با زبان خودش متناسب با حال درونی اش دعا کند، با اقبال و رقّت قلب بیشتری همراه است. در این صورت خوب

است که از حال شخصی اش برای انشاء دعا کمال استفاده را ببرد. در برخی از روایات به این نکته با بیان زیبایی اشاره کرده اند. نمونه آن روایتی است که زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. می گوید:

از امام صادق علیه السلام خواستم تا دعایی به من تعلیم فرماید.

ایشان فرمودند:

بهترین دعا آن چیزی است که به زبانت جاری شود.(۱)

یک احتمالی که در معنای این جمله امام علیه السلام می توان داد، این است که مراد دعایی باشد که انسان به اقتضای حال درونی اش به زبانش جاری می شود. آن چه به طور طبیعی به زبان می آید، از نیازی ناشی می شود که قلباً احساس می کند. به همین جهت اقبال قلبی در آن وجود دارد و همین، شرایط اجابت آن را بهتر فراهم می سازد.

با این ترتیب هرچند که دعای مأثور به طور مطلق از دعای غیر مأثور بهتر است، امّا شرایط روحی دعاکننده هم باید در نظر گرفته شود. اگر بتواند دعای نقل شده از ائمّه علیهم السلام را با حضور قلب بخواند، بهتر از این است که خودش دعایی انشا کند.

کسانی که معنای دعای مأثور را می فهمند و هنگام خواندن دعا همان معنا را قصد می کند، حضور قلب بیشتری در دعا دارند نسبت به کسانی که موقع دعا خواندن، چیزی از معنای آن سر در نمی آورند. این ها اگر حالی هم پیدا کنند، برخاسته از معانی دعا نیست، بلکه از غیر متن دعا ناشی می شود. البتّه صرف خواندن دعای مأثور، مصداق عبادت و امتثال فرمایش امام علیه السلام است و اگر از خیر آن بگذرند، فضیلت۱.

۱- وسائل الشّیعه، ج۴، ص۱۱۷۱، باب ۶۲، ح۱.

خوانـدن آن دعـا را از دست می دهنـد. امّـا از جهت دیگر وقتی بـا دعـایی که به مقتضـای حالشان به زبانشان جاری می شود، حضـور قلب بیشـتری پیـدا می کننـد و می فهمنـد که چه می گوینـد، خوب است که در کنـار خوانـدن دعـای مـأثور، به زبـان خودشان دعا کنند و آن چه را می خواهند، از پیشگاه الهی با حال خودشان درخواست نمایند.

بر این اسـاس، در دعـا برای امـام زمان علیه السـلام و تعجیل فرج ایشان هم نبایـد از این امر غفلت شود. دعاهای زیادی در این خصوص از ائمّه اطهار علیهم السـلام نقل شـده که خواندن آن ها - هرچند که همه معانیش را نفهمیم - مصداق عبادت و دعا برای حضـرت می باشـد؛ امّـا گـاهی انسان اگر به زبان و مقتضای حال خود برای امام زمان علیه السـلام دعا کنـد، حضور قلب بیشتری پیدا می کند. گاهی انسان چیزهایی را از خدا برای امامش می خواهد که به زبان دلخواهش در دعاهای مأثور نیست یا او سـراغ نـدارد. این جـا بهتر است یا در کنار دعاهای مأثور و یا به جای آن - بسـته به این که بخواهـد از فضـیلت دعای مأثور بهره منـد شود یا خیر - به همان زبانی که دوست دارد و می فهمـد که چه می گویـد، برای امامش دعا کنـد و تعجیل فرج آن حضرت را از خداوند طلب نماید.

ولی اگر انسان معانی دعاهای مأثور برای امام زمان علیه السـلام را می فهمـد و می تواند با توجّه و قصد کردن مضامین آن ها، بـا حضور قلب، همـان دعاهـا را بخوانـد، بسـیار بهتر از این است که به زبـان خودش دعا کنـد. در مجموع، جمع کردن بین دو گونه دعـا کردن، بهـترین کـار است. هم از خیر خوانـدن دعاهـای مـأثور نگـذرد و هم اگر حـال حضور قلبی در دعـا به زبـان خودش پیدا می کند، به آن هم در کنار دعای مأثور عمل نماید.

انسان به تعابیر مختلفی می توانـد برای تعجیل فرج مولایش دعا کنـد که شایـد برخی از آن ها در دعاهای مأثور نیامـده باشـد؛ مثلاً این که: «خدایا دعای کسانی را که دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السـلام می کنند، مستجاب فرما» یا این که: «خدایا تعـداد دعاکننـدگان برای تعجیل فرج را بیشتر کن». این گونه دعاها به صورتی که انسان به زبان خودش می توانـد بگوید، در دعاهای مأثور نیامده است و بنابراین خوب است که در کنار آن ها از خیر این گونه دعا کردن نگذریم.

مناسبت های توصیه شده برای دعا

اشاره

در پایان این بحث به نقل برگزیده ای از دعاهای مأثور درباره امام عصـر علیه السـلام می پردازیم که در مناسبت ها یا موقعیّت هـای خـاص خوانـده می شود. این ها صـرفاً از باب نمونه انتخاب شـده انـد و غرض، توجّه کردن به گستره این دعاها و اهتمام ورزیدن به آن ها در هر موقعیّت مناسبی است. این نمونه ها را در پنج عنوان دسته بندی می کنیم.

۱- دعا در قنوت نماز

یکی از بهترین حالاـت انسـان برای دعا کردن، حال قنوت نماز است. ابوذر غفاری رحمه الله از رسول گرامی اسـلام صـلّی الله علیه و آله و سلّم نقل کرده که فرمودند:

هرکدام از شما که در سرای دنیا قنوتش طولانی تر باشد، در موقف روز قیامت راحتی اش طولانی تر خواهد بود.(۱)

از ائمّه علیهم السلام دعاهای طولانی در قنوت های نمازهایشان نقل شده۲.

۱- ثواب الاعمال، ص۷۲.

است. علاوه بر این ها دعاهای مختصرتری که در همه اوقات خوانده می شود، در قنوت نباید فراموش گردد. دعای معروف:

اَللّهُمَّ کُن لِوَلِیِّکَ مُحَمَّدِبنِ الحَسَنِ المَهدیِّ فی هذِهِ السّاعَهَ وَ فی کُلِّ ساعَهٍ وَلیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیناً حَتّی تُسکِنَهُ اَرضَکَ طَوعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً.(۱)

مطابق آن چه در سندش آمده، در همه اوقات خوانده می شود. پس می توانیم در قنوت نمازهای خود به خواندن آن مقید شویم.

دعای قنوت دیگر مربوط به نماز جمعه است که امام رضا علیه السلام به مقاتل بن مقاتل فرمودند این گونه بخواند:

اَللّهُمَّ اَصلِح عَبدَکَ وَ خَلیفَتکَ بِما اَصلَحتَ بِهِ أَنبیاءَکَ وَ رُسُلَکَ وَ حَفَّهُ بِمَلائِکَتِکَ وَ اَیِّدهُ بِرُوحِ القُدُسِ مِن عِندِکَ وَاسلُکهُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ مِن خَلفِهِ رَصَداً یَحفَظُونَهُ مِن کُلِّ سُوءٍ وَ اَبدِلهُ مِن بَعدِ خَوفِهِ اَمناً یَعبُدُکَ لا یُشرِکُ بِکَ شَیئاً وَ لاتَجعَل لِأَحَدٍ مِن خَلقِکَ عَلی وَلِیِّکَ سُلطاناً وَ أَذَن لَهُ فی جِهادِ عَدُوِّکَ وَ عَدُوِّهِ وَاجعَلنی مِن اَنصارِهِ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.(۲)

خدایا (کار) بنده و خلیفه ات را به آن چه (کار) پیامبران وح.

۱- المصباح (کفعمی)، ص۵۸۶، این دعا در فلاح السّائل، ص۴۶ و البلد الامین، ص ۲۰۳ و کافی، ج۴، ص۱۶۲ و مستدرک الوسائل، ج۷، ص۴۸۳ با اختلاف بسیار جزیی در برخی الفاظ آن نیز نقل شده است.
۲- بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۵۱، ح۶۹، به نقل از المصباح.

فرستادگانت را اصلاح فرمودی، اصلاح کن و او را با فرشتگانت بپوشان (در حمایت فرشتگانت قرارش ده) و با روح القدس از جانب خود تأییدش فرما و از روبرو و پشت سرش مراقبانی قرار ده که او را از (اصابت) هر بدی محافظت کنند و ترس او را تبدیل به امنیّتی گردان که تو را بپرستد و هیچ شرکی به تو روا ندارد و هیچ یک از آفریدگانت را بر ولیّت مسلّط مکن و برای او اجازه جهاد با دشمنت و دشمن خودش صادر فرما و مرا از یاران او قرار ده، همانا که تو بر هر امری توانا هستی.

۲- دعا در حال سجده

یکی از حالات بسیار مناسب برای دعا در حقّ امام عصر علیه السلام، حال سجده است. سعیدبن یسار از امام صادق علیه السلام پرسیده است که آیا در حال رکوع دعا کنم یا در حال سجده، حضرت پاسخ دادند:

در حال سجده دعا کن زیرا نزدیک ترین حالت بنده به خداوند هنگام سجده است. خدای عزّوجل را برای دنیا و آخرتت بخوان.(۱)

طبق این فرمایش نزدیک ترین حالت بنده به خدا حال سجده است که باید برای دنیا و آخرتش دعا کند. چه دعایی برای دنیا و آخرت انسان مهم تر از دعا در حقّ امام زمان علیه السلام و تعجیل فرج ایشان است؟۶.

۱- همان، ج۸۵، ص۱۳۱ و ۱۳۲، ح۶.

۳- دعا در تعقیب نماز

یکی از مواقع استجابت دعا، خواندن آن پس از نماز به خصوص نمازهای واجب می باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

خدای عزّوجل نمازها را در بهترین زمان ها نزد خود، بر شما واجب فرمود، پس رفع نیازهای خود را به دنبال نمازهای واجب خود از خداوند بخواهید.(۱)

تعقیب نماز به دعا، تلاوت قرآن و هر عمل خوب دیگری مانند گریه برای خداگفته می شود که بلافاصله پس از ادای نماز انجام شود. نباید کار دیگری بین نماز و تعقیب آن فاصله بیندازد به صورتی که در نگاه بیننده، مشغولیّت به غیر نماز و تعقیب تلقّی شود.

علاوه بر تشویق های فراوانی که نسبت به خواندن تعقیبات نماز صورت گرفته، در برخی احادیث دعا نکردن پس از ادای نماز مذمّت شده است. به عنوان نمونه از نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده که فرمودند:

اگر بنده از نماز فارغ شود و (رفع) نیاز خود را از خدای متعال درخواست نکند، خداوند متعال به فرشتگانش می گوید: نگاه کنید به بنده من، واجب مرا ادا کرده و (رفع) حاجت خود را از من نخواسته است، گویی خود را از من بی نیاز احساس می کند. نمازش را بگیرید و آن را به صورتش بزنید.(۲)

زدن نماز به صورت نمازگزار کنایه از پذیرفته نشدن آن نماز است. این حدیث هشداری است به این که انسان نباید نسبت به دعا کردن پس۸.

۱- بحارالانوار، ج۸۵، ص۳۲۴، ح۱۵، به نقل از عدّه الدّاعی.

۲- بحارالانوار، ج۸۵، ص۳۲۵، ح۱۸.

از نماز بی اعتنا باشد. حدّاقل آن، فرستادن صلوات بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت ایشان علیهم السلام است که دعای بسیار مهم و شریفی است و نباید از خواندن آن بعد از نماز غفلت نمود. امّا دوستداران امام عصر علیه السلام از این موقعیّت ویژه که به طور عادی روزی پنج بار برایشان پیدا می شود، فرصت مغتنمی می یابند تا برای بزرگ ترین و مهم ترین حاجت خود و دیگران - که در رأس آن ها وجود مقدّس امام زمان علیه السلام است - دعا کنند. حیف است که مؤمنان این همه فرصت طلایی را از دست بدهند و کاری برای تعجیل فرج مولایشان انجام ندهند.

۴- دعا در زمان های مناسب

علاوه بر دعاهایی که در قنوت و سجده نماز و تعقیبات آن در حقّ امام عصر علیه السلام وارد شده، مناسبت های زمانی خاصّی هم وجود دارد که باید در آن ها نسبت به دعا برای آن وجود مقدّس اهمیّت خاصّی قائل شویم.

اوّلین مناسبت زمانی برای دعا در حقّ امام زمان علیه السلام، ابتدا و انتهای هر روز است. مرحوم میرزا محمّد تقی فقیه احمدآبادی مؤلّف کتاب ارزشمند «مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم علیه السلام» تعبیر زیبایی در بیان ضرورت این دعا دارند. می فرماید:

آیا غلامان و خادمان را نمی بینی که هر صبح و شام برای اظهار خدمت و شکر نعمت نزد ارباب و آقای خود حاضر می شوند؟ ما سزاوارتر از آنان به این عمل هستیم، چون می دانیم که همه انواع نعمت ها و احسان هایی که خدای عزّوجل بر ما ارزانی داشته، تنها و تنها به برکت مولایمان صاحب الزّمان علیه السلام

می باشد. پس شایسته است که خود را با همه وجود در هر صبح و شام در محضر ایشان حاضر نمایی و بدانی که او تو را می بیند و صدایت را می شنود، هر چند که تو او را نمی بینی و بر امور کسانی که دوستشان دارد، اهتمام خاص دارد.(۱)

آری؛ دور از رسم انصاف و شکر نعمت است که ما صبح و شام از ولیّ نعمت خود یاد نکنیم، با این که می دانیم او همواره به ما توجّه دارد و از یادمان نمی برد و دعایمان می کند. اگر دعاها و رعایت های ایشان در حقّ ما نبود، قطعاً به گرفتاری های سخت مبتلا می شدیم یا دشمنان ریشه کنمان می کردند.

دومین مناسبت زمانی برای دعا در حقّ امام عصر علیه السلام شب ها و روزهای جمعه هر هفته است. شب و روز جمعه بهترین وقت برای عبادت و بندگی خداست. دعا هم یکی از بهترین مصادیق عبادت می باشد که در این زمان باید حقّش ادا گردد. احادیث زیادی در فضیلت شب و روز جمعه وارد شده که به برخی از آن ها اشاره می کنیم. از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمودند:

خورشید در روزی بهتر از روز جمعه طلوع نمی کند.(۲)

از رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز نقل شده که در فضیلت روز جمعه چنین فرمودند:

روز جمعه آقای همه روزهاست و نزد خدای عزّوجل از روز (عید) قربان و روز (عید) فطر بزرگ تر است.(۳)ل.

۱- مکیال المکارم، ج۲، ص۲۷، آن چه ذکر شد ترجمه متن کتاب است.
۲- بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۷۳، ح۱۹، به نقل از عدّه الدّاعی.
۳- همان، ص۲۶۷، ذیل ح۵، به نقل از الخصال.

هم چنین از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند:

خداونـد جمعه را برگزیـد. پس روزش را عیـد قرار داد و شـبش را برگزیـد. پس آن را هم چـون روزش قرار داد... پس شـب جمعه بهترین شبها و روزش بهترین روزهاست.(۱)

با این فضیلتی که شب و روز جمعه دارد، باید انسان حدّاکثر بهره برداری را از برکات آن ها بکند و حقّ آن ها را به خوبی ادا نماید. هرچه معرفتمان به برکات شب و روز جمعه بیشتر شود، استفاده بهتری از آن ها خواهیم برد. به این فرمایش امام صادق علیه السلام توجّه کنید:

شب جمعه از گناهـان بپرهیزیـد زیرا (عقـاب) گناه (در آن) چنـد برابر و (پاداش) کار خوب هم چنـد برابر است. و هرکس در شب جمعه نافرمانی خدا را ترک نماید، خداوند هرچه را در گذشته اش مرتکب شده، می بخشاید و به او گفته می شود: عمل را از نو شـروع کن و هرکس در شب جمعه با گناهانش به مخالفت با خـدا برخیزد، خدای عزّوجل او را به خاطر همه گناهانی که در طول عمرش انجام داده، مؤاخذه می کند و به سبب همین گناه (شب جمعه) چند برابر عذابش می نماید.(۲)

با این توضـیحات باید قدر شب و روز جمعه را بیشتر بدانیم و بار سفر آخرت خود را در این اوقات ببندیم. حال که کار خوب در این زمان ها چنـد برابر حساب می شود، دعا برای تعجیل فرج مولای مهربانمان هم فضـیلت فوق العاده ای پیـدا می کند. از امام صادق علیه السلام نقل۸.

۱- بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۸۲، ذیل ح۲۸.

۲- بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۸۳، ذیل ح۲۸.

شده که فرمودند:

هیچ عملی در روز جمعه از فرستادن صلوات بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و آل ایشان بهتر نیست.(۱)

در روزی که این قدر فضیلت دارد، هیچ عملی مهم تر از فرستادن صلوات بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و عترت ایشان علیهم السلام نیست. حال اگر این عبادت گران قدر با دعا برای تعجیل فرج ایشان همراه شود، عظمت بی نظیری پیدا خواهد نمود. از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمودند:

در روز قیامت، خدای متعال همه روزها را مبعوث می فرماید و روز جمعه را هم چون عروس دارای کمال و جمال پیشاپیش همه آن ها مبعوث می فرماید... آن گاه جمعه برای هرکس که در آن بر محمّد و آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم زیاد صلوات فرستاده باشد، شفاعت می کند.

راوی می پرسد: منظور از زیاد چه تعداد است و در چه وقت از اوقات روز جمعه صلوات فرستادن بهتر است؟ حضرت فرمودند:

بعد از عصر صد بار صلوات بفرستد.

راوی می پرسد: چگونه این صلوات را بفرستم، می فرمایند:

صد بار می گویی: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل فَرَجَهُم.(۲)

به این ترتیب یکی از بهترین عبادت های روز جمعه برای دوستداران امام عصر علیه السلام انجام همین عمل شریف در فرمایش امام۷.

۱- بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۶۸، ح۷، به نقل از الخصال.

۲- جمال الاسبوع، فصل ۴۷، ح۷، ص۲۷۷.

صادق علیه السلام می باشد. شبیه همین تکلیف برای شب های جمعه نیز وارد شده است. مرحوم شیخ الطّائفه ابوجعفر طوسی در کتاب «مختصر المصباح» در بیان وظایف شب جمعه می فرماید:

صد بار یا هر تعداد که می توانی، در صلوات بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می گویی:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل فَرَجَهُم وَ اَهلِک عَدُوَّهُم مِنَ الجِنِّ وَ الاِنسِ مِنَ الاَوَّلینَ وَ الآخِرینَ.(۱)

موقعیّت مناسب دیگر برای دعا ماه مبارک رمضان است. در بین ماه های قمری، ماه مبارک رمضان برتری خاصّی بر دیگر ماه ها دارد. به همین جهت است که این ماه به خداوند منسوب و «شهر الله» نامیده شده است. از پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل است که فرمودند:

ماه رمضان ماه خدای عزّوجل است و آن ماهی است که خداوند در آن (پاداش) خوبی ها را چند برابر می کند و بدی ها را در آن از بین می برد... و نباید ماه رمضان نزد شما مانند سایر ماه ها باشد، زیرا آن (ماه) نزد خداوند احترام و فضیلتی خاصّ بر سایر ماه ها دارد.(۲)

روشن است که در چنین ماهی دعا در حقّ امام عصر علیه السلام که عبادت بسیار بزرگی است، فضیلت فوق العاده ای پیدا می کند و آثار و برکات آن چندین برابر ماه های دیگر می شود. از فضایل خاصّ ماه مبارک رمضان فرمایش امام هشتم علیه السلام است که فرمودند:ه.

۱- مکیال المکارم، ج۲، ص۳۱.

۲- بحارالانوار، ج۹۶، ص۳۴۰، ح۵، به نقل از فضائل الاشهر الثّلاثه.

هرکس در ماه رمضان مؤمنی را کمک کند، خدای متعال در روزی که قدم ها روی صراط می لغزد، برای عبور از آن کشمکش می کند... و هرکس در آن (ماه) مظلومی را یاری کند، خداوند در دنیا بر همه کسانی که با او دشمنی می کنند، یاریش می نماید و در روز قیامت هنگام محاسبه و سنجش اعمال نیز یاریش می کند.(۱)

نکته ای که -با الهام از فرمایش مرحوم صاحب مکیال در کتاب ارزشمندشان - از این حدیث شریف می توان استفاده کرد این است که دعا برای تعجیل فرج امام زمان علیه السلام از مصادیق اعانت (کمک) و نصرت (یاری) ایشان است. وقتی کمک کردن به مؤمن چنان فضیلتی دارد، کدام مؤمن از وجود مقدّس امام عصر علیه السلام بالاتر یافت می شود که بتوان با دعا در حقّ ایشان یاریش کرد؟ هم چنین اگر یاری مظلوم، پاداش های عظیم دنیوی و اخروی دارد، کدام مظلومی از مولای غریبمان حضرت بقیّه الله الاعظم علیه السلام مظلوم تر یافت می شود که بتوان به یاری ایشان شتافت؟ این جاست که برخی از برکات دعا در حقّ آن عزیز در ماه مبارک رمضان برایمان روشن تر می گردد.

اگر کسی بخواهد از این فرصت طلایی برای دعا در حقّ مولایش بهره مند گردد، می تواند از خواندن دعاهای مأثور در این ماه شریف کمال استفاده را ببرد.

دعایی که در شب بیست و سوم این ماه - که به تصریح برخی روایات، شب قدر می باشد - بسیار مورد تأکید قرار گرفته، دعایه.

۱- بحارالانوار، ج۹۶، ص۳۴۱، ح۵، به نقل از فضائل الاشهر الثّلاثه.

معروف اَللّهُمَّ کُن لِوَلیِّکَ... می باشد. این دعا در سندهای متعدّد شیعی، با اختلاف اندکی در برخی الفاظش ذکر شده و ما آن را مطابق نقل مرحوم علّامه کلینی در کتاب شریف کافی در این جا می آوریم. محمّدبن عیسی با اسناد خود از ائمّه طاهرین علیهم السلام نقل کرده که فرمودند:

در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان این دعا را در حال سجده و ایستاده و نشسته و در هر حالتی تکرار می کنی، هم چنین در همه ماه (رمضان) و هر طور که برایت امکان پذیر بود و در هر زمانی از عمرت، پس از بیان حمد خدای تبارک و تعالی و درود فرستادن بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، می گویی: اللّهمّ کن لولیّک... .(۱)

با رجوع به منابع مختلفی که این دعا را نقل کرده اند، روشن می شود که بهترین وقت خواندن آن، شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان در حالات مختلف است که بر تکرار آن نیز تأکید فرموده اند. البتّه همان طور که از متن حدیث برمی آید، در هر زمان دیگری نیز می توانیم این دعا را بخوانیم.

۵- دعا در مکان های مناسب

علاوه بر زمان، انتخاب مکان مناسب برای دعا نیز جزء آداب نیکوی آن به شمار می آید. مکان هایی که نزد خداوند شرافت و عظمت دارند، برای دعا مناسب تر از دیگر مکان ها هستند. لذا مساجد و حرم های مطهّر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت صدّیقه علیها السلام و ائمّه اطهار علیهم السلام۴.

۱- فروع کافی، ج۴، ص۱۶۲، ح۴.

از این جهت بر سایر مکان ها امتیاز و برتری دارند.

اوّلین مورد مسجدالحرام است که با فضیلت ترین مسجد روی کره زمین می باشد. در این مسجد شریف - که هر نقطه آن با فضیلت است - بعضی قسمت ها دارای شرافت و فضیلت ویژه ای برای عبادت، از جمله دعا هستند.

در این مکان مقدّس مولای غریبمان فرج خود را از خداوند درخواست نموده است. از نایب دوم آن حضرت جناب محمّدبن عثمان عمروی نقل شده که ایشان آخرین بار امام علیه السلام را در کنار کعبه مشاهده نموده در حالی که این گونه دعا می فرمودند:

اَللّهُمَّ اَنجِزلی ما وَعَدتَنی.(۱)

خدایا آن چه وعده ام فرموده ای، برایم محقّق فرما.

از بهترین موقعیّت های کنار کعبه، گرفتن پرده آن همراه با چسباندن خود به «مستجار» یا «ملتزَم» می باشد که حضرت رضا علیه السلام درباره آن فرمودند:

نزد مستجار بایست و خود را به پرده های کعبه بیاویز و بسیار خدا را بخوان و بر آن اصرار کن و نیازهای دنیا و آخرت را طلب کن که او (خداوند) نزدیک و اجابت کننده است.(۲)

طبق این فرمایش، کنار مستجار محلّ دعای کثیر و اصرار بر آن است که احتمال اجابت آن بسیار بالاست. جناب محمّدبن عثمان عمروی هم چنین می گوید:م.

۱- کمال الدّین، باب ۴۳، ح۹.

۲- بحارالانوار، ج۹۹، ص۱۹۶، ح۸، به نقل از فقه الرّضا علیه السلام.

امام زمان علیه السلام را - در حالی که خود را در مستجار به پرده های کعبه آویخته بودند - دیدم که چنین دعا می کردند:

اَللّهُمَّ انتَقِم لی مِن اَعدائی.(۱)

خدایا انتقام مرا از دشمنانم بگیر.

چه خوب است که اگر برای یکی از دوستان ایشان امکان تشرّف به بیت الله الحرام پیدا شد، در کنار مستجار با تأسّی به خود امام علیه السلام، برای جلو افتادن ظهور ایشان با حالت اصرار و الحاح دعا کند و ولیّ نعمت خویش را فراموش ننماید.

نقطه دیگری از مسجدالحرام که بر دعا در آن تأکید زیادی صورت گرفته، حجر اسماعیل به خصوص زیر ناودان کعبه است که امام هشتم علیه السلام درباره آن فرموده اند:

... زیر ناودان را قصد کن و نزد آن زیاد دعا کن.(۲)

پیش از هرکس، نواده بزرگوار امام رضا علیه السلام یعنی وجود مقدّس حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف به این سفارش عمل کرده اند. ابونعیم انصاری ایشان را داخل حجر اسماعیل زیر ناودان در حال سجده مشاهده نموده که چنین دعا می کردند:

عُبیدُکَ بِفِناءِکَ سائِلُکَ بِفِناءِکَ یَسأَلُکَ ما لا یَقدِرُ عَلَیهِ غَیرُکَ.(۳)

بنده کوچکت به درگاهت آمده، گدای تو به درگاهت آمده، از تو چیزی را می خواهد که غیر تو بر انجام آن قدرت ندارد.ن.

۱- کمال الدّین، باب ۴۳، ح ۱۰.

۲- بحارالانوار، ج۹۹، ص ۲۳۰، ح۴، به نقل از فقه الرّضا علیه السلام.

۳- بحارالانوار، ج۹۹، ص۱۹۵، ح۷، به نقل از کمال الدّین.

دومین مکـانی که برای اسـتجابت دعـا بسـیار بسـیار مکـان مناسبی است، حائر حسـینی علیه السـلام می باشـد. البتّه همه مشاهد مشـرّفه ائمّه اطهـار علیهم السـلام برای دعا کردن مناسب هسـتند، ولی حساب حرم مطهّر سیّدالشّـهداء علیه السـلام چیز دیگری است. محمّدبن مسلم از حضرت امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

خـدای متعـال در عوض کشـته شـدن (امـام) حسـین علیه السـلام (چهار چیز برای ایشان) قرار داده است: امامت را در فرزنـدان ایشان، شـفا را در تربت (قبر) آن حضـرت و اجابت دعا را نزد قبر ایشان قرار داده است و روزهایی که زوّار ایشان برای زیارت آن حضرت در رفت و آمدند (جزء عمر آن ها) شمرده نمی شود.(۱)

در خصوص اجابت دعا در حائر حسینی علیه السلام شخصی به نام شعیب از امام صادق علیه السلام می پرسد:

فدایت گردم، زیارت قبر حسین علیه السلام چه ثواب و اجری دارد؟

حضرت می فرمایند:

ای شعیب هیچ کس نزد قبر حسین علیه السلام نماز نمی خواند مگر آن که خداوند آن نماز را از او می پذیرد و هیچ کس نزد قبر آن حضرت دعایی نمی کند مگر آن که دیر یا زود برایش مستجاب می شود.(۲)

در حـدیث دیگری ابن عبّـاس از رسول گرامی اسـلام صـلّی الله علیه و آله و سـلّم نقـل کرده که پس از اخبـار از شـهادت امام حسین علیه السلام فرمودند:۵.

۱- بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۶۹، ح۲، به نقل از امالی طوسی.

۲- کامل الزّیارات، باب ۸۳، ح۵.

آگاه باشید که اجابت (دعا) زیر گنبد آن حضرت و شفا در خاک قبر ایشان و امامان علیهم السلام از فرزندان حضرتش هستند.(۱)

زیر گنبد آن حضرت به فضای دور قبر ایشان که اصطلاحاً «حائر» نام دارد، اطلاق می شود. شعاع این حائر بنا بر برخی روایات ۲۵ ذراع از هر طرف بدن مطهّر سیّدالشّهدا علی السلام در قبر است.(۲) برخی از مراجع معظّم تقلید هم در تعین حدّ حائر به همین حدّ فتوا داده اند.(۳)

از نکات آموزنده در سیره ائمّه اطهار علیهم السلام این است که گاهی در هنگام بیماری، فردی را با مال شخصی خود به کربلای معلّی برای زیارت سیّدالشّهدا علیه السلام می فرستادند تا برای شفای ایشان در حائر حسینی علیه السلام دعا کند. یکی از این موارد مربوط به زمانی است که امام صادق علیه السلام بیمار شده بودند. ایشان دستور فرمودند که کسی را اجیر کنند تا برای شفای حضرت در کنار قبر سیّدالشّهداء علیه السلام دعا کند. وقتی داوطلب این عمل را پیدا کنند، گفت: من می روم، امّا همان طور که حسین علیه السلام امام مفترض الطّاعه هستند، خود امام صادق علیه السلام نیز امام مفترض الطّاعه می باشند (پس چه نیازی به رفتن کنار قبر سیّدالشّهداء علیه السلام است؟) این سخنان را به امام صادق علیه السلام خبر دادند، حضرت فرمودند:

مطلب همان طور است که می گوید امّا او ندانسته است که۲.

۱- وسائل الشّیعه، ج ۱۰، ص۳۵۲، ح۱۶.

۲- کامل الزّیارات، باب ۸۹، ح۴: هر ذراع بین ۴۰ تا ۵۰ سانتی متر است.

۳- منهاج الصّالحین، ج۱، آیه الله سیستانی، مسأله ۹۵۲.

برای خدای متعال مکان هایی است که دعا در آن ها مستجاب است و آن سرزمین (کربلا و حرم حسینی علیه السلام) از همان مکان هاست.(۱)

آری؛ کناز قبر سیّدالشّـهدا علیه السـلام از بهترین مکان هایی است که امید استجابت دعا در آن ها می رود؛ تا آن جا که خود ائمّه علیهم السلام هم از این فرصت برای دعاهایشان استفاده می کردند.

با این ترتیب زائر امام حسین علیه السـلام باید از فرصت به دست آمده در سفر زیارت کربلا حدّاکثر بهره برداری را برای دعا در حقّ مولای مظلوم و غریبش بنمایـد و در آن حائر شـریف، دعای بر تعجیل فرج امام عصـر علیه السـلام را در رأس خواسـته هایش قرار دهد.

اگر بخواهیم حقیقت مطلب را بدانیم، باید بگوییم همه ما هم چون اجیرانی هستیم که با خرج مولایمان به زیارت جدّ شریفش مشـرّف شده ایم. در این ادّعا هیچ گونه مسامحه و مجامله ای نیست. همه امکانات ما برای سـفر به کربلای معلّی به یُمن وجود مبارک امام عصر علیه السلام مهیّا شده و اگر الطاف خاصّ آن بزرگوار بر ما نبود، توفیق زیارت مرقد شریف سیّدالشّهداء علیه السـلام را پیدا نمی کردیم. از سـلامت و عافیت جسـمانی گرفته تا امنیّت جانی و تمکّن مالی و بسیاری از شرایط دیگر که اگر یکی از آن هـا نبود، موفّق به این سـفر زیـارتی نمی شـدیم، همه این ها را مـدیون عنایت ویژه مولای محبوبمان هستیم. پس ما بایـد خود را اجیرانی از جـانب آن حضـرت بـدانیم که با امکاناتی که خود ایشان در اختیارمان نهاده، به کربلای معلّی مشـرّف می شویم.۲.

۱- وسائل الشّیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۱ و ۴۲۲، ح ۲.

در این صورت آیا حقّ مضاعف ایشان بر ما نیست که برای رفع گرفتاری ها و پایان یافتن آلام و مصیبت های آن بزرگوار، در کنار قبر جدّش سیّدالشّهداء علیه السلام دست به دعا بلند کنیم؟ ما که می دانیم تحمّل رنج غیبت برای ایشان چه قدر سخت و ناگوار است، آیا مُجازیم که با بی تفاوتی از کنار غم های عزیز زهرا علیها السلام بگذریم و از فرصت به دست آمده در حائر حسینی، برای دعا در حقّ ایشان استفاده نکنیم؟ آری؛ باید غیرت به خرج دهیم و حاجات مولایمان را - که در رأس آن ها تعجیل فرج ایشان است - بر نیازهای شخصی خودمان مقدّم کنیم و از خداوند به هر زبانی که می دانیم، رفع نگرانی های تنها باقی مانده الهی - بقیّه الله الاعظم علیه السلام - را درخواست نماییم. هر دعایی - چه مأثور و چه غیر مأثور - در کنار قبر مطهّر سیّدالشّهداء علیه السلام طبق وعده هایی که ائمّه طاهرین علیهم السلام داده اند، مستجاب است. پس به عربی یا فارسی می توانیم در آن مکان مقدّس برای مولای پنهان از دیدگان خود دعا کنیم.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم بقائمهم

ص: ۳۷۰

فهرست منابع

۱- قرآن کریم.

۲- الاحتجاج، احمد بن علیّ بن ابی طالب الطّبرسی، دار النّعمان، نجف، ۱۳۸۶ ه- ق.

۳- اصول کافی، محمّد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۴۸.

۴- اقبال الاعمال، سیّد رضیّ الدّین علیّ بن موسی بن طاووس، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۶۷.

۵- بحارالانوار، محمّد باقر مجلسی، المکتبه الاسلامیّه، تهران، ۱۳۹۷ ه- ق.

۶- البرهان فی تفسیر القرآن، سیّد هاشم حسینی بحرانی، دارالکتب العلمیّه، ۱۳۹۳ ه- ق.

۷- بصائر الدّرجات، محمّد بن حسن صفّار، مؤسّسه النّعمان، بیروت، ۱۴۱۲ ه- ق.

۸- تحف العقول، حسن بن علیّ بن حسین بن شعبه حرّانی، کتاب فروسی اسلامیّه، تهران، ۱۳۵۴.

۹- تفسیر الامام العسکری علیه السلام، مدرسه الامام المهدی، قم، ۱۴۰۹ ه- ق.

۱۰- تفسیر عیّاشی، محمّدبن مسعود عیّاشی، المکتبه العلمیّه الاسلامیّه، تهران، ۱۳۸۰، ه- ق.

۱۱- تفسیر قمّی، علیّ بن ابراهیم قمّی، مؤسّسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ ه- ق.

۱۲- تفسیر کنز الدّقائق، محمّدبن محمّدرضا قمّی مشهدی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.

۱۳- تفسیر نور الثّقلین، عبد علی بن جمعه عروسی، حویزی، المطبعه العلمیّه، قم، ۱۳۸۲ ه- ق.

۱۴- التّوحید، محمّدبن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی، دار المعرفه، بیروت.

۱۵- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، محمّدبن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی، انتشارات اخلاق، قم، ۱۳۷۷.

۱۶- جمال الاسبوع، سیّد رضیّ الدّین علیّ بن موسی بن طاووس، نشر آفاق، تهران، ۱۳۷۱.

۱۷- الخصال، محمّدبن علیّ بن الحسین بابویه قمّی، جامعه مدرّسین حوزه علمیّه، قم، ۱۴۱۴ ه- ق.

۱۸- خلوتگاه راز، حبیب چایچیان، انتشارات علمیّه اسلامیّه، تهران، ۱۳۶۵.

۱۹- دلائل الامامه، محمّدبن جریر طبری، دارالذّخائر للمطبوعات، قم.

۲۰- روضه کافی، محمّدبن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۴۸.

۲۱- زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری، مرتضی انصاری، تهران، ۱۳۶۱.

۲۲- سرّ دلبران، شیخ مرتضی حائری یزدی، دفتر نشر برگزیده، قم، ۱۳۷۷.

۲۳- سبل الهدی و الرّشاد فی سیره خیر العباد، محمّدبن یوسف الصّالحی الشّامی، احیاء التّراث الاسلامی، قاهره، ۱۳۹۲ ه- ق.

۲۴- العبقریّ الحسان، علی اکبر نهاوندی، کتابفروشی دبستانی، تهران، ۱۳۶۵ ه- ق.

۲۵- العروه الوثقی، سیّد محمّد کاظم طباطبایی یزدی، المکتبه العلمیّه الاسلامیّه، تهران ۱۳۵۸.

۲۶- علل الشّرایع، محمّدبن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی، انتشارات مکتبه الدّاوری، قم.

۲۷- عیون اخبار الرّضا علیه السلام، محمّدبن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ ه- ق.

۲۸- غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحدین محمّد آمدی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶.

۲۹- الغیبه، محمّدبن حسن طوسی، مؤسّسه المعارف الاسلامیّه، قم، ۱۴۱۷ ه- ق.

۳۰- الغیبه، محمّد بن ابراهیم نعمانی، مکتبه الصّدوق، تهران.

۳۱- فاطمه الزّهراء بهجه قلب المصطفی، احمد رحمانی همدانی، نشر المرضیّه، تهران، ۱۳۷۲.

۳۲- فروع کافی، محمّدبن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۴۸.

۳۳- کامل الزّیارات، جعفربن محمّدبن قولویه قمّی، نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ ه- ق.

۳۴- کمال الدّین و تمام النّعمه، محمّدبن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۹۵ ه- ق.

۳۵- المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ه- ق.

۳۶- مقدّمه فی اصول الدّین (جلد اوّل منهاح الصّالحین)، آیه الله حسین وحید خراسانی، مدرسه الامام باقر العلوم.

۳۷- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۲ ه- ق.

۳۸- مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم علیه السلام، سیّد محمّد تقی موسوی اصفهانی، المطبعه العلمیّه، قم، ۱۳۹۷ ه- ق.

۳۹- من لا یحضره الفقیه، محمّدبن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی، جامعه مدرسّین حوزه علمیّه، قم، ۱۴۱۳ ه- ق.

۴۰- نجم الثّاقب، میرزا حسن نوری، انتشارات مسجد مقدّس جمکران، قم، ۱۳۷۷.

۴۱- نهج البلاغه، سیّد رضی، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، ۱۳۵۱.

۴۲- وسائل الشّیعه، محمّدبن حسن حرّ عاملی، دار احیاء التّراث العربی، بیروت، ۱۳۸۹ ه- ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹